

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پژوهش‌های قرآنی

□

نعمت الله صالحی نجف آبادی

پدیدآورنده : صالحی نجف آبادی، نعمت الله ۱۳۰۲
عنوان : پژوهش‌های قرآنی
تکرار نام پدیدآور : نعمت الله صالحی نجف آبادی
مشخصات ظاهری : ۲۸۷ ص.
شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۵۷۲۴-۴۰-۰
وضعیت فهرست نویسی : فیپا.
یادداشت : کتابنامه به صورت زیر نویس
موضوع : قرآن - تحقیق
موضوع : قرآن - بررسی و شناخت
رده بندی کنگره : ۱۳۹۰ ۴ پ ۲ ص / ۳ / ۶۵ BP
رده بندی دیویی : ۲۹۷ / ۱۵
شماره کتابشناسی ملی : ۱۹۵۴۸۹۱

پژوهش‌های قرآنی

ناشر: صحیفه خرد ■ نوبت چاپ: اول / ۱۳۹۰
صفحه‌آرا: بهزاد معیری پور ■ لیتوگرافی: ترام اسکندر
چاپ: زیتون ■ شمارگان: ۱۳۰۰
قیمت: ۵۰۰۰ تومان ■ شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۷۲۴-۴۰-۰
تلفن ناشر: ۰۲۵۱-۷۸۳۲۱۹۸

سخن مصحح

آشنایی این جانب با استاد فرزانه و محقق ژرف‌اندیش، مرحوم آیت‌الله حاج شیخ نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی، نخستین بار از طریق مطالعه یکی از آثار ایشان آغاز شد. پس از تحصیلات دوران دبیرستان و بعد از آگاهی تام و تمام از جوانب و زوایای طلبگی، از زادگاهم بیجارگروس از استان کردستان راهی شهر مذهبی قم شدم. پس از اسکان در حجره یکی از مدارس، دروس حوزوی را آغاز کردم. از قضا در ضمن مطالعات جنبی با کتاب «شهید جاوید» آشنا شدم. بعد از مطالعه آن اثر پرماجرا، حس کنجکاوی‌ام برای آگاهی هرچه بیشتر از چند و چون قضایا مرا به سوی منزل نویسنده آن کشانید. نخستین بار پس از احوال‌پرسی نامم را پرسید و هدفم را از ورود به حوزه علمیه جویا شد، آنگاه گفت: کلمه «کوشا» در زبان فارسی چه صیغه‌ای است؟ گفتم: صفت فاعلی. به چند سؤال دیگر او نیز پاسخ دادم. از حاضر جوابی و صراحت گفتار و جدیت

بسی خشنود شد و به گرمی و گشاده‌رویی مرا تحویل گرفت و تشویق کرد. از آن پس در جنبِ دروسِ حوزوی هفته‌ای چندین ساعت به حضورش می‌رسیدم و او با تأتی و دقت فراوان به پرسش‌های گوناگون من در مسائل اعتقادی، تفسیری، تاریخی و اجتماعی پاسخ می‌داد.

نشاط و سُروری که از جواب پرسش‌ها در روحم ایجاد می‌شد و وصف ناشدنی است. شور و احساسم چنان بود که فاصله نسبتاً طولانی منزل استاد تا محل سکونت‌م را بی‌هیچ احساس خستگی، پیاده طی می‌کردم و در طول مسیر، پاسخ‌های او را تجزیه و تحلیل می‌نمودم، و از اینکه توفیق حضور چنین روحانی دانشمندِ سنجیده‌گفتار و خوش‌رفتاری که بیانش گویای استواری در دانش و ژرف‌اندیشی در بینش بود - نصیبم شده، خدای را سپاس و ستایش می‌نمودم.

پس از تحصیلات مقدماتی و تکمیل دروس متوسطه حوزوی که منجر به پیروزی انقلاب اسلامی شد رسماً به جرگه شاگردان استاد صالحی در دروس فقه، تفسیر، علم الرجال و نهج‌البلاغه پیوستم. مباحث استدلالی «ولایت فقیه»، «خمس و انفال»، «جهاد اسلامی» و «فوائد رجالیه» از جمله بحث‌های گرم و پرجاذبه آن روز استاد بود. استفاده علمی من منحصر به شرکت در دروس او نبود بلکه بهره‌مندی‌ام از جلسات خصوصی دو نفری که ناشی از آمد و شد خانوادگی در منزل بنده و یا خانه استاد بود به مراتب بیشتر و پربارتر بود. استفاده و لذتی که

از درس‌های عمیق آن راسخ در علم می‌بردم مشابه آن را تنها در دروس خارج فقه حضرت آیت‌الله العظمی منتظری احساس می‌نمودم و بس. گاه و بی‌گاه در جلسات خصوصی، از گذشته‌های زندگی، فراز و نشیب‌های دوران تحصیل، شیوه‌های استفاده از اساتید تأثیرگذار مفید، و راه و رسم تحقیق از او پرسش می‌کردم. او از خاطرات خویش، نکات بس آموزنده‌ای بیان می‌داشت که امیدوارم شمه‌ای از آنها را در این مقدمه منعکس نمایم.

روان‌کاو، شخصیت هر انسانی را از سه مؤلفه متأثر می‌دانند: وراثت، محیط و تربیت. استاد صالحی رحمته‌الله در خانواده‌ای پاک و مقبول همگان، از پدر و مادری پرهیزگار در شهرستان نجف آباد اصفهان دیده به جهان گشوده بود. از خانواده‌ای صالح و زحمت‌کش که با اندیشه‌های ناب اسلامی برگرفته از تعلیمات عالمان آگاه و پرهیزگار پایه عرصه زندگی نهاده بود. محیطی که از زمان علامه ذوفنون مرحوم شیخ بهاء‌الدین عاملی که طرح و نقشه شهر نجف آباد به دست او انجام یافته و تا کنون به «دارالعلم» و «دارالمؤمنین» معروف و مشهور بوده است.

طبیعی است در چنان فضایی که ارزش‌های اسلامی و انسانی و امور معنوی، حاکم بر همه چیز است، زمینه‌های رشد دانشوری مستعد چون صالحی نجف آبادی بیشتر و بهتر خواهد بود و او را به سوی تعالی و تکامل وجودی به

عنوان شخصیتی برانزنده و تأثیرگذار پیش خواهد برد. او دوران کودکی و نوجوانی‌اش را در آن شهر گذرانده و در پانزده سالگی با اندوخته‌ای از ارزش‌های معنوی برگرفته از محیط خانواده و اجتماعش، از نجف آباد، راهی حوزه علمیه اصفهان می‌شود. اینجاست که پایه سوم شخصیت او که متأثر از تربیت مریانی آگاه و دلسوز است بنیاد می‌گیرد. او وارد حلقه دروس استوانه‌های علمی آن روز حوزه اصفهان می‌شود و از محضر آیت‌الله حاج آقا رحیم ارباب که نوآوری‌های فقهی و شرح صدر و بینش باز و تقوای او بر ارباب دانش‌های حوزوی پوشیده نیست، استفاده‌های فراوان می‌برد.

استاد صالحی بارها از آن فقیه فرزانه با تجلیل و تسبیل یاد می‌کرد و او را می‌ستود و به اندیشه‌های فقهی و اجتماعی او ارج می‌نهاد. شخصیتی که نماز جمعه را واجب تعیینی می‌دانست و بر اقامه آن اصرار می‌ورزید و در خطبه‌های جمعه، مردمان را ارشاد و راهنمایی می‌کرد و حقایق ناب قرآن و سنت را با تأنی بر آنان عرضه می‌داشت. فقهی که اهل حکمت بود و به حکمت نظری جامه عمل می‌پوشاند و مسائل ناب اعتقادی را در گفتار برای عموم نمازگزاران جمعه با نصایح برگرفته از سنت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و اهل بیت پاک او به روشنی و روانی بیان می‌نمود. اندیشه‌های بکر حاج آقا رحیم ارباب در تکوین شخصیت علمی استاد صالحی تأثیرگذار بوده و زمینه‌های فقاقت و قرآن پژوهی را در نهاد او

تسریع بخشیده بود.

عالم ارجمند دیگری که در تربیت او نقش فراوان داشته، دایی اش مرحوم آیت‌الله شیخ محمد حسن عالم نجف‌آبادی از اساتید برجسته آن روز حوزه اصفهان بوده است. او الگویی بس ارزشمند در دانش و بینش برای مرحوم صالحی به حساب می‌آمده که بارها از مقام علمی و تقوا و اظهار ادب و ارادتش به سالار شهیدان، حضرت ابی‌عبدالله علیه السلام و داستان استشفای او به تربیت امام حسین علیه السلام در هنگام بیماری سخت و بهبود او بر اثر خوردن آن تربت پاک، یاد می‌کرد. علاوه بر او از استاد دیگرش مرحوم میرزا علی آقا شیرازی به نیکی و بزرگی یاد می‌نمود. تقوا و پارسایی، قناعت و ساده‌زیستی، صفا و صداقت مرحوم میرزا علی آقا شیرازی در تربیت و تزکیه نفس استاد صالحی تأثیر بسزایی داشته است. از دیگر اساتید او در اصفهان مرحوم آیت‌الله فیاض اصفهانی بوده که از چهره‌های علمی حوزه به شمار می‌رفته است.

استاد صالحی پس از فراغت از دروس سطوح حوزوی در اصفهان، در سال ۱۳۲۵ شمسی برای ادامه تحصیل دروس خارج فقه و اصول وارد حوزه علمیه قم می‌شود و به جرگه شاگردان مرحوم آیت‌الله سید محمد داماد که از مدرّسان دقیق فقه و اصول بوده می‌پیوندد و از دروس فقه و اصول امام خمینی (ره) نیز بهره‌ور می‌گردد و همزمان با آن در درس‌های عمیق و پربار مرحوم آیت‌الله العظمی

بروجردی شرکت می‌کند و در زمره شاگردان علاقه‌مند و پایبند به او در می‌آید. مرحوم آیت‌الله صالحی به مناسبت‌های گوناگون در جلسات بحث، با عظمت و احترام فراوان و ستایش در خور، از فقاہت و شیوه تدریس و کیفیت ورود به بحث و خروج از آن، از آیت‌الله بروجردی یاد می‌کردند و سبک و شیوه او را بی‌نظیر می‌دانستند و بارها تعمق و ژرفنگری آن مرحوم را در مسائل رجالی و کیفیت استنباط مسائل فقهی می‌ستودند. او «فقه مقارن» یا به تعبیر دیگر «بررسی آرای فقهای اهل سنت پا به پای بیان آرای فقیهان شیعه» را از سوی آیت‌الله بروجردی، یادآور تفقه شیخ طوسی و علامه حلی می‌دانستند.

تأثیرگذاری شیوه تدریس آیت‌الله العظمی بروجردی بر ذهن و زبان شاگردانش کم و بیش از جمله تحولات بدیع و پربرکت علمی در حوزه علمیه قم در نیم قرن اخیر به حساب می‌آید که امروزه هیچ دانشور فقه پژوه محقق آن را انکار نمی‌کند، و شاید در میان شاگردان آن فقیه بزرگ، هیچ‌کدام مانند فقیه عالیقدر آیت‌الله العظمی منتظری و آیت‌الله صالحی نجف‌آبادی در گفتار و نوشتار، آن سبک و شیوه را ادامه نداده باشند. این دو بزرگوار در مسائل و مباحث مربوط به فقه و اصول و حدیث، شیوه پراچ و ماندگار آیت‌الله العظمی بروجردی را به خوبی منعکس نمودند و به نحوی آن «منهج استوار» را زنده نگه داشتند و به شاگردان خویش نیز منتقل ساختند. استاد صالحی پا به پای مباحث

فقه و اصول، در دروس فلسفه مرحوم علامه طباطبایی نیز شرکت کردند و «منظومه سبزواری» و «اسفار ملاً صدرا» را از محضر آن حکیم نامی آموختند و بعداً خود نیز دو دوره به تدریس «منظومه» پرداختند.

او به موازات تحصیل علوم عالیّه حوزوی در قم، به تدریس ادبیات عرب، شرح لمعه، رسائل و مکاسب و کفایة الاصول پرداختند و تا سال ۱۳۵۲ شمسی (یعنی سال تبعید شدنش) از مدرّسین برجسته دروس مذکور محسوب می‌شدند و پس از آن نیز به تدریس «خارج فقه»، «علم الرّجال»، «تفسیر» و «حدیث» پرداختند. بیان رسا و تفهیم‌گویای او، حلقه درسش را گرم‌تر، باشکوه‌تر و پرجاذبه‌تر نموده بود به گونه‌ای که بیشتر فضلاّی نامدار حوزه از شاگردان حوزه درس او بودند. آقایان: مهدوی کنی، طاهری اصفهانی، محمدی گیلانی، احمد جنتی، هاشمی رفسنجانی، ربّانی املشی، حسن صانعی، محمد یزدی، رضا استادی، مصطفی خمینی، اسدالله ایمانی کازرونی، بنیادی کازرونی، حسین انصاریان، سید محمد روضاتی، سید احمد روضاتی، سید علی غیوری نجف آبادی، باریک بین قزوینی، مصطفی زمانیان نجف آبادی، سید محمود دعائی، سید حسین مدرّسی طباطبائی، حسین ایرانی، موسوی یزدی، ناطق‌نوری، لاهوتی اشکوری و محفوظی از آن جمله‌اند.^۱

۱. مرحوم صالحی به نام‌های افراد مذکور در خاطرات خود که به وسیله مرکز اسناد انقلاب

مبارزات سیاسی

استاد صالحی نجف آبادی در تحکیم مرجعیت امام خمینی رحمته الله نقش بسزایی داشت. او در تاریخ ۱۳۴۹/۳/۱۶ زیباترین و در عین حال جامع‌ترین و کوتاه‌ترین عبارت را در معرفی مرجعیت امام نوشت. عین عبارت او چنین است:

«صلاحیت مرجعیت عامه حضرت آیت الله العظمی آقای خمینی مدّ ظلّه العالی از قضایایی است که قیاساتها معها و کالتار علی المنار و الشمس فی رائعة النهار. تأیید و ترویج و تقویت معظمّه له و طیفه شرعی هر فرد مسلمان علاقه‌مند به اسلام و مصالح مسلمین است»^۱.

علاوه بر آن، ایشان از همان آغاز مبارزه امام خمینی رحمته الله از شخصیت‌های علمی و مورد توجه حضرت امام بوده که از طرف معظمّه له اجازه تصدی در امور حسبه و تصرف در وجوه شرعیّه و اخذ سهمین به صورت کتبی به او داده شده بود و نیز او جزء کسانی بود که صلاحیت مرجعیت امام را امضاء کرده بود. بدین جهت پس از تحمّل دوران کوتاهی در زندان، در سال ۱۳۵۲ به همراه آیت الله منتظری دستگیر و به سه سال تبعید محکوم شد. سال اول را در ابهر زنجان، سال

اسلامی ویژه قم در سال ۱۳۷۴ به صورت مصاحبه از ایشان انجام پذیرفته، به عنوان افرادی که در درس‌های او شرکت می‌کرده‌اند تصریح نموده است (شماره نوار ۳۷۲۱، تاریخ مصاحبه ۱۳۷۴/۵/۲۳، جلسه هفتم).

۱. توطئه شاه بر ضد امام خمینی، ص ۷۴.

دوم را در تویسرکان و سال سوم را در مهاباد گذرانند.

او بر خلاف دیگر تبعیدی‌ها در دوران تبعید، از عوامل ساواک - در لباس روحانی و غیرروحانی - رنج فراوانی برد و مشقت‌های روحی جان‌گذاری را تحمّل نمود. می‌گفت:

«عوامل ساواک از طرفی مردم ساده‌دل را به بهانه اینکه من دشمن امام حسینم! بر ضد من برمی‌انگیختند که در کوچه و بازار به من توهین کنند و از طرفی هم با تبلیغات غلط، اذهان روحانیون محلی را چنان علیه من آشفته کرده بودند که حکم تکفیر مرا صادر می‌کردند و هیچ کدام هم حاضر به بحث و گفت‌وگو با من نمی‌شدند! در طول یک سالی که در تویسرکان بودم بر من خیلی سخت گذشت. افرادی، شب‌ها منزل مسکونی‌ام را سنگباران می‌کردند. بچه‌ها که کوچک‌سال بودند می‌ترسیدند و علت آن را می‌پرسیدند، می‌گفتم: نترسید، چیزی نیست، این سنگبارانی از سوی چند تا جن سرکش است که به زودی آنها را رام خواهم کرد! وقتی که برای خریدن نان سنگک به نانوائی می‌رفتم بعضی قربه‌الی‌الله! با سنگ‌های داغی که از سنگک جدا می‌کردند مرا هدف خود قرار می‌دادند! یک روز به چند نفر از علمای شهر به وسیله شخصی از بازاریان متدین پیغام دادم: هر جا که شما انتخاب کنید برای بحث و گفت‌وگو آماده‌ام، ولی آنها نمی‌پذیرفتند و حتی اگر با آنان به طور اتّفاقی در خیابان و کوچه و بازار روبه‌رو

می‌شدم روی را بر می‌گرداندند و مسیر را تغییر می‌دادند که حتّی سلام کردن مرا نشنوند! ای‌کاش کار به همین جا ختم می‌شد! آنها روی منبر هر تهمت و افترا بی که دلشان می‌خواست نثار من می‌کردند که کمترین آنها اتهام و هابییگری بود! و سرانجام پس از تکفیر و تفسیق، حکم به نجس بودن من می‌دادند تا کسی جرئت ارتباط با من را نداشته باشد! البته در آن روزگار سخت، پس از مدّتی چند نفر از طلباب فاضل و چند نفر از بازاریان، پس از کشف حقایق و آگاهی از توطئه‌های ساواک، به سوی من گرایش پیدا کردند و مدافع من شدند».

آری، استاد صالحی نجف‌آبادی نمونه بارز صبر و استقامت در هدفِ راستینِ خود بود. او بیدی نبود که با این بادهای بلرزد، او مصداقِ «كَالْجَبَلِ الرَّاسِخِ لَا تُحَرِّكُهُ الْعَوَاصِفُ» بود. شکیبایی و بردباری‌اش منبعث از ایمانِ استوارش بود. ایمانی که با تحقیق و اجتهاد به دست آورده بود نه با تقلید و تلقین. او در چیزی که به یقین می‌رسید سخت پایدار و استوار بود و تصمیمش بر اساس باور قطعی‌اش بود. در راه حقّ و پی‌جویی حقیقت، لحظه‌ای درنگ نمی‌کرد، و هیچ تهدید و تطمیعی او را از هدفش باز نمی‌داشت. آخرین حربۀ مخالفانش در حوزه قم این بود که شهریه طلبگی او را قطع نمایند و روضه‌خوان‌ها را بر ضدّ او برآشوبند و یا در صدد تطمیع او برآیند! ولی هیچ کدام از این امور بر ارادۀ نیرومند او کارگر نشد. داستان زیر را از زبان او بشنوید که شنیدنی است:

«در زمانی که عوامل مرئی و نامرئی ساواک و افراد فریب‌خورده، جنجال شدیدی بر ضد «شهید جاوید» آفریده بودند، یک روز آقای عبایی خراسانی و آقای غروی که مدتی با آقای مهدوی کنی در کمیته انقلاب اسلامی همکاری می‌کرد، در قم به منزل ما آمدند. آقای غروی نوشته‌ای را به این جانب داد و گفت: ما از طرف فلان بیت آمده‌ایم و آقا فرموده‌اند: نویسنده «شهید جاوید» این نوشته را امضا کند تا منتشر کنیم و کتاب نامبرده مردود اعلام شود و دیگر چاپ نشود و غائله خاتمه یابد و نیز فرموده‌اند: من همه خسارت‌هایی را که از این راه به ایشان وارد می‌شود جبران می‌کنم. من آن نوشته را که از زبان این جانب نوشته بودند تا آن را امضا کنم خواندم خلاصه آن چنین بود: «من اقرار می‌کنم که آنچه در کتاب شهید جاوید نوشته‌ام باطل است و بدین وسیله اعلام می‌نمایم نظری که درباره قیام امام حسین علیه السلام در کتاب نامبرده داده‌ام اشتباه بوده است.» همین که این نوشته را خواندم آتش گرفتم و بی‌اختیار به یادگاليله افتادم که ارباب کلیسا زیر برق سرنیزه او را از تحقیقی که درباره حرکت زمین کرده بود توبه دادند! با خود فکر کردم: خدایا! مگر ما در قرون وسطی زندگی می‌کنیم که می‌خواهند یک نویسنده را از تحقیقی که کرده است توبه دهند؟! بارالها! این چه منطقی است که می‌گویند: خسارت‌های مالی را جبران می‌کنیم؟ مگر علم و اجتهاد را می‌توان با پول معامله کرد؟ مگر ممکن است حقیقتی را که با مطالعات

طاقت فرسا به دست آورده‌ام و اجتهاد کرده و نوشته‌ام اینان به دست خودم ذبحش کنند و دیه آن را بپردازند؟! در آن هنگام، سخت ناراحت بودم، توبه نامه را به عنوان یک ورق پاره بی‌ارزش باخشم و ناراحتی پاره پاره کردم و دور ریختم و گفتم: آنچه اکنون از من دیدید بروید و به آقا برسانید و بگویید: من هرگز تسلیم ظلم و زور نمی‌شوم و حقیقتی را که یافته‌ام باطل اعلام نمی‌کنم».

او از سر درد باز داستان دیگری را تعریف می‌کرد که آن هم شنیدنی است:

«در حدود سال ۱۳۵۰ شمسی یک روز دوست قدیمی ام آقای ابراهیم امینی

از سر دلسوزی بدون اطلاع قبلی به منزلم آمد و گفت: من آمده‌ام از شما

خواهش کنم که اعلامیه‌ای منتشر کنید و در آن بنویسید: «آنچه در شهید جاوید

نوشته‌ام باطل بوده است.» و خود را از این فتنه و غائله راحت کنید. من از این

پیشنهاد بی‌اندازه تعجب کردم؛ زیرا چیزی را که باید از دشمن بشنوم از این

دوست قدیمی می‌شنیدم! به ایشان گفتم: آیا شما می‌گویید: چیزی را که صد در

صد یقین دارم حق است و برای تحقیق آن رنج فراوان برده‌ام حالا اعلام کنم

باطل است؟! اگر چنین کنم هم دروغ گفته‌ام و هم حقیقتی را پایمال کرده‌ام و هم

رنج چندین ساله خود را به هدر داده‌ام. گفتم: شما دارید پیشنهاد انتحار به من

می‌دهید، ولی بنده به حول و قوه خدا هرگز چنین کاری نخواهم کرد و از اینکه

شما به من پیشنهاد کار سفیهانه و عمل انتحاری می‌دهید بسیار متعجب و

متأسفم!»

او از دوران تبعیدی‌اش در مهاباد تعریف می‌کرد. شهری که در آنجا سخت احساس غربت می‌کرده است. شهری که مردمانِ شافعی مذهب آن در بدو امر توجّهی به او ننموده بودند. احساس بیگانگی مذهبی از یک طرف، تبلیغات سوء ساواک و آلودن فضای اجتماعی بر ضدّ او از طرف دیگر، و وابستگی شماری از ماموستاهای مهاباد به دربار شاه، عرصه را بر او و دیگر مبارزان همفکر او سخت تنگ کرده بود. در چنان شرایطی، این عالم مجاهد خود را در زندانی به بزرگی شهر مهاباد احساس می‌کند. می‌گفت:

«در یکی از روزها که در اوج غربت و تنهایی بودم و سخت احساس غریبی و تنهایی داشتم، ناگاه دیدم شهید مطهری رضوان الله علیه، به دیدنم آمد. گویی که تمام دنیا را به من داده‌اند، فوق‌العاده خوشحال شدم و من هرگز آن مهر و محبت صمیمانه را از آن شهید فرزانه از یاد نمی‌برم. خداوند بر درجانش بیفزاید.»

این فقیه و محققِ خبیر در اوج غربت و احساسِ تنهایی، سرانجام، نقشِ تبلیغی خود را ایفا می‌کند و به سراغ عده‌ای از ماموستاهای سرشناس آنجا از جمله شیخ عزالدین حسینی می‌رود. او در این باره چنین می‌گفت:

«شیخ عزالدین حسینی شخصی درس خوانده و اهل استنباط بود حتی در شماری از مسائل فقهی نظر شافعی را قبول نداشت و طبق اجتهاد خود عمل

می‌کرد، ولی در خطبه‌های جمعه به مدح و ثنای شاه و دربار می‌پرداخت! یک روز در جلسه‌ای به او گفتم: حیف نیست که شما با چنین فضلی به مدح و ثنای ظالم بپردازید؟!

در جوابم گفتم: ما چاره‌ای نداریم؛ زیرا در حال اضطرار خوردن مردار حتی گوشت خوک هم جایز است! اما این آدم پس از پیروزی انقلاب اسلامی، انقلابی‌تر از همه شده بود، به گونه‌ای که اعلام کرده بود: اگر جبرئیل هم نازل شود تا به کردستان خود مختاری داده نشود چیزی را نخواهم پذیرفت! با همه اینها می‌شد با او کنار بیایی و باب مذاکره و گفت‌وگو با او را به نتیجه برسانی. به همین جهت تلاش فراوانی کردم که بلکه طی ملاقاتی با امام خمینی یادآور شوم که: بالاخره به گونه‌ای می‌شود شیخ عزالدین را مجاب نمود و از طریق مذاکره بسیاری از مشکلات را بر طرف ساخت و به وسیله او و دیگر شخصیت‌های گُرد، مردم آنجا را آرام کرد. ولی موانعی پیش آمد و چنین رسالتی انجام نشد!.

استاد صالحی از بحث‌ها و گفت‌وگوهای علمی خود با علمای مهاباد سخن می‌گفت:

«در جلسه‌ای که حدود هفده نفر از ماموستاها از جمله شیخ عزالدین حضور داشتند یکی از آنها به نام شیخ عمر در مقام اعتراض به کتاب «شهید جاوید» گفت: چرا در این کتاب به حضرت معاویه توهین کرده‌ای؟! گفتم: هر چه درباره

معاویه نقل کرده‌ام از منابع و مآخذ دست اول خود اهل سنت است. آیا شما منابع تاریخی خودتان را هم قبول ندارید؟! ناگهان شیخ عزالدین به طرفداری از من، گفت: شیخ عمر! آخر این چه حرفی است که تو می‌زنی! مگر معاویه هم قابل دفاع است؟ برو تاریخ بخوان. سپس یکی از آنان گفت: امام شافعی دارای کتاب بزرگ فقهی «الام» و صاحب فتواست، ولی امام صادق شما که این همه در مقام علمی اش می‌گویند و می‌نویسند، جز منقولاتی که به او نسبت می‌دهند کتابی ندارد. من بلافاصله گفتم: آیا شما کتاب «الام» را خوانده‌اید؟ گفت: نه، نخوانده‌ام. گفتم: اما من آن کتاب را خوانده‌ام. در مقدمه آن آمده است که کتاب «الام» به قلم یکی از شاگردان امام شافعی به نام ربیع بن سلیمان مرادی است. بنابراین این کتاب نه به قلم شافعی بلکه تقریرات درس اوست و در بسیاری از مسائل حتی در موضوعی واحد دو فتوای گوناگون از او نقل شده است. آنان از اینکه یک عالم شیعی به آثار مکتوبشان این همه توجه و تسلط دارد متعجب شده بودند و از آن پس با من به گرمی برخورد کردند و به دید احترام می‌نگریستند و همین امر سبب شد که اندکی از غربت و تنهایی به درآیم.

خاطره جالب دیگری که آیت‌الله صالحی نجف آبادی برایم نقل کرد مربوط

به سفر حج اوست:

«در آغاز مرجعیت مراجع بعد از مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی، توفیق

حجّ تمتّع نصیب شد. پس از تشرّف و بازگشت از خانه خدا، شماری از بزرگانِ حوزه به دیدنم آمدند که از جمله آنها حضرت آیت‌الله حاج سید محمدرضا گلپایگانی بود که به منزل تشریف آوردند و ضمن احوال‌پرسی، داستانی را از سفر حجّ خودش که چندین سال پیش از سفر حجّ من انجام شده بود تعریف کردند، فرمودند: در سالی که به مکه مشرف شدم در مسجد الحرام با امام جماعت آنجا ملاقاتی دست داد که تا به وقت نماز به طول انجامید، سپس همه برای اقامه نماز در مسجد الحرام آماده شدیم. امام جماعت رسمی آنجا به نحو جدّی تعارف کرد و گفت: نماز را باید به امامت شما برگزار کنیم، سرانجام من هم در مقام امام قرار گرفتم، در این هنگام یکی از همراهان ایرانی ما شروع به اذان گفتن نمود و پس از شهادتین، جمله اشهدُ انَّ عَلِيّاً وَلِيُّ اللهِ را با صدای بلند خواند، ناگهان یکی از علمای صفِ مقدّم سخت لب به اعتراض گشود و از گفتن چنین جمله‌ای در اذان اظهار ناراحتی کرد. ولی امام جماعت رسمی مسجد الحرام با صوت رسایی در جواب او گفت: وَ كَذَلِكَ اَنَا اَقُولُ اَشْهَدُ اَنَّ عَلِيّاً وَلِيُّ اللهِ! این شیوه برخورد که برای ما جالب و دیدنی بود، سبب ساکت شدن آن شخص معترض گردید و نماز با امامت من و اقتدای همه حاجیان از جمله علمای حاضر در آنجا برگزار گردید».

هر چند سالیان بعد، شماری از علمای حوزه قم از جمله حضرت آیت‌الله

العظمی گلپایگانی به جهت کتاب «شهید جاوید» رابطهٔ حسنه سابق خود را با آقای صالحی قطع کردند و نیز مرتبطانِ بعضی از بیوتِ مراجع، برخوردهای تندی با نویسنده «شهید جاوید» داشتند و کسانی دیگر هم رنج و آزار فراوانی بدو رساندند، ولی او هرگز به هیچ یک از آنان اهانت نکرد، بلکه گاهی به تمجید و تعریفشان هم می‌پرداخت که: این آقایان همگی محترمند، عقیده خودشان را اظهار می‌دارند، و نباید اظهار نظرها که امری طبیعی است ما را از کوره به در کند. آری، در این مدّتِ معاشرتِ سی سالهٔ من با این استادِ متواضع، هرگز غیبتی از او نشنیدم، بلکه ناقدان خود را انسان‌های متدین و با صداقت و یکرنگ می‌دانست که از سرِ دینداری احساس نقد نظریات او را دارند. و حتی می‌گفت: یکی از آنان پس از پیروزی انقلاب اسلامی از من طلب حلیّت نمودند و من هم با گرمی و دوستی با او برخورد نمودم.

شیوهٔ تحقیق استاد صالحی

واقع مطلب این است که عمدهٔ شیوهٔ تحقیق استاد صالحی نه به سبک حوزویان است و نه به شیوهٔ دانشگاهیان. او در این باره منحصر به فرد است و شیوه خاص خود را دارد. امور زیر از جمله ویژگی‌های تحقیق اوست:

۱- به کارگیری عنصر «عقل» در استنباط مسائل فقهی، تفسیر آیات قرآن، و

تحلیل مسائل تاریخی و اجتماعی:

نمونه‌های بارز این شیوه در موضوعات زیر که مورد بحث و بررسی آن فقیه

اندیشمند قرار گرفته به وضوح نمایان است:

الف) بحثی در طهارت و نجاست؛

ب) بحثی در اخبار کُرّ؛

ج) بحثی درباره طهارت کافر؛

د) بحثی در تفسیر آیه محاربه و احکام فقهی آن؛

ه) مباحث مربوط به جهاد در کتاب «جهاد در اسلام»

و) تفسیر سوره یوسف؛

ز) فلسفه قیام امام حسین علیه السلام در کتاب «شهادت جاوید».

۲ - نقد و بررسی مدققانه در حدیث‌شناسی:

استاد صالحی در هر موضوعی از موضوعات که وارد بحث می‌شد چه در

فقه و چه در تفسیر و یا تاریخ، به گونه دقیق به بررسی احادیث و اخبار آن

موضوع از جهت سند و متن می‌پرداخت، و علاوه بر آن، آن را با قرآن

می‌سنجید، و سپس در سنجۀ عقل می‌گذارد و آنگاه با واقعیت‌های تاریخی

تطبیق می‌داد که آیا مثلاً فلان روایت از جهت مضمون و محتوا، مطابق با

واقعیت‌های محسوس و ملموس خارج از ذهن هست یا خیر؟ مثلاً اگر در

روایاتی سخن از جابلقا و جابلسا و یا قرار گرفتن زمین روی شاخ گاو و یا نزول

فلان ستاره به منزل امیر المؤمنین علی علیه السلام و امثال آنها به میان آمده، آیا چنین اموری می‌تواند وجود خارجی داشته باشند یا خیر؟ مسائلی از این قبیل فرضاً اگر با سند صحیح هم نقل شده باشد، طبیعی است که نمی‌تواند مطابق با واقع باشد، بلکه جایگاه آنها صرفاً در دایره وهم و خیال خواهد بود.

۳- رعایت اصول ادبی و ارائه نثری روان در تمام نوشته‌ها:

نثر شیوا و گویای استاد صالحی در میان حوزویان از امتیازات فراوانی برخوردار است. نثر او خوش‌خوان‌ترین و پر جاذبه‌ترین نثر حوزوی به زبان فارسی در نیم قرن اخیر است. کتاب «جمال انسانیّت» و «شهادت جاوید» مصداق بارز «نثر معیار امروزی» اوست که استواری در جمله بندی آنها با چینش واژه‌های نرم و لطیف در هم آمیخته و نثری دل‌نشین و مطبوع طبع همگان با مفاهیمی بس والا در قالب نثری ساده عرضه گردیده است.

۴- عفت قلم و سلامت نقد:

استاد صالحی با اینکه از قدرت نقّادی فوق العاده‌ای برخوردار بود، ولی او هرگز این موهبت بزرگ را با تحقیر و توهین نیالود، و از مرز ادب و عفت قلم خارج نگردید. سلوک نیکوی نقّادی او در کتاب «نگاهی به حماسه حسینی شهید مطهری» درسی بس آموزنده و شیوه‌ای بس راهگشا برای اهل نقد و بررسی است. او پا به پای بیان ضعف‌های این کتاب، از اظهار قوّت آن دریغ

نورزید و از جاده عدل و انصاف خارج نشد.

۵- باطل‌ستیزی و خرافه‌گریزی:

مرحوم استاد احمد آرام در تقریظی که بر کتاب «شهید جاوید» نوشته است

می‌گوید:

«در این زمان چون مردم کتاب‌خوان شده‌اند بسیاری از روضه‌خوانان قدیمی روضه‌نویس شده‌اند و در این سال‌های اخیر از این کتاب‌ها بسیار منتشر شده که اکثر آنها مفت نمی‌ارزد و من کمتر به خواندن چنین کتاب‌هایی هوس می‌کنم و کتاب مستطاب «شهید جاوید» را که مدّت‌هاست منتشر شده به همین جهت اصلاً ورق نزنده بودم ولی به دلیلی ضرورت پیدا کرد که آن کتاب را بخوانم و چون آن را به دست گرفتم تا تمام نکردم بر زمین نگذاشتم. دریافت و احساس من از کتاب نامبرده این بود: که سبکِ نویسندگیِ آن متین و جالب، و مطالبش بلند و عقل‌پسند، و استدلال‌هایش قوی و محکم و منطقی و رسا و روشن، و تحقیقاتش روشنگرِ چهره واقعی قیام آسمانی سرور مجاهدان، و جوابگوی بسیاری از اشکالاتی است که در اطرافِ نهضتِ مقدّسِ امام حسین علیه السلام در دل روشنفکران بود... از خدای بزرگ مسئلت دارم به آقای صالحی نجف‌آبادی فرصت و قدرت و شکیبایی عنایت فرماید تا با قلم معجز شیم خود کتابی تألیف کند و در آن با همان روش اسلامی و عقلانی معلوم کند

چه چیزهایی از مسلمانی نیست که بیش از آن چیزها که از مسلمانی است و رنگ دین به آن زده شده است».

مرحوم استاد صالحی با نوشتن کتاب «غلو، در آمدی بر افکار و عقاید غالبان در دین» در واقع به این درخواست مرحوم استاد احمد آرام لُبیک گفته‌اند و خرافه‌هایی را که رنگ دین و مذهب به آن داده شده است، افشاء نموده‌اند.

۶- مرعوب نشدن در مقابل چهره‌های ممتاز علمی و اجتماعی در مقام

تحقیق:

این دانشمند فرزانه در تحقیقات علمی، هرگز تحت تأثیر شخصیت و شهرت شخصیت‌های علمی و اجتماعی واقع نشد و عظمت علمی و شهرت اجتماعی هیچ‌یک از دانشمندان نامی، او را از مسیر تحقیق بی‌طرفانه تحت تأثیر قرار نداد، و موقعیت اجتماعی و شهرت علمی کسی او را مرعوب نساخت. نقد عالمانه نظریات شماری از شخصیت‌های حوزوی در کتاب «عصای موسی» از جمله مرحوم آیت الله سید ابوالحسن رفیعی قزوینی و مرحوم علامه طباطبایی نمونه‌ای از این قبیل است.

۷- آزاداندیشی:

در این باره، مرحوم استاد صالحی را باید شخص شاخص برجسته و کم‌نظیر، بلکه از جهاتی بی‌نظیر در میان حوزه‌های علمی به حساب آورد. او بارها بیان

می‌داشت:

«پس از مدتی تحصیل در همه چیز شک کردم و تصمیم گرفتم تمام آنچه را که از راه تلقین و تقلید در ذهنم رسوب کرده بود دور بریزم و با نگاهی علمی و عقلی و دور از یافته‌ها و بافته‌های این و آن، بنیادهای اعتقادی خود را بنیان نهم و آزادانه بیندیشم و آزادانه مسائل را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهم. بنابراین آنچه را که بدان دست یافته‌ام، با تحقیق و تفکر، بر اساس دلائل متقن و محکم به دست آورده‌ام، به گونه‌ای که هیچ شک و تردیدی در آنها ندارم و جزء باورهای قطعی و صد در صد من است».

آری، نمونه بارز آزاداندیشی او در کلام، فقه و تاریخ، آثار تحقیقی اوست. در این باره کافی است که کتاب «مجموعه مقالات»، «پژوهشی جدید در مبحث فقهی» و «قضاوت زن در فقه اسلامی» را مورد مطالعه قرار گیرد.

۸- استقلال علمی:

بارزترین ویژگی این استاد نامدار، استقلال علمی اوست. اصولاً آزاداندیشی، خرافه‌ستیزی و مرعوب‌نشدن در مقابل چهره‌های علمی، منبعث از استقلال علمی است. او آنچه را خوانده بود، خوب و عمیق و پخته خوانده بود، و در هر مسئله که تحقیق کرده بود به عمق و گُنه آن رسیده بود. او هیچ تحقیقی را نیمه‌کاره رها نمی‌کرد، و در راه دست‌یابی به حقیقت لحظه‌ای باز

نمی‌ایستاد. طبیعی است چنین محققانی که دستاوردهای تحقیقی‌اش را با کمالِ یمن و عرقِ جبین به دست آورده و در تمام آنها راه استدلال و اجتهاد را پیموده و جزء باورهای قطعی و یقینات او شده است، هرگز با تهدید و تطمیع، آنها را از دست نخواهد داد.

موحد چو در پای ریزی زرش چو شمشیر هندی نهی بر سرش
هراس و امیدش نباشد زکس بر این است بنیاد توحید و بس

او به کارهای نیمه تمام و تحقیقات ابتر و نارسا و قعی نمی‌نهاد و اگر در مسیر کار نیمه تحقیق، سؤالی از او می‌شد با صراحت تمام می‌گفت: نمی‌دانم! زیرا تا خود در مسئله‌ای به یقین نمی‌رسید آن را برای دیگران بیان نمی‌کرد و در صورت اصرار پرسش‌کننده، تنها می‌گفت: هنوز در این باره تحقیق نکرده‌ام، ولی دیگران چنین و چنان گفته‌اند. استاد صالحی پس از احراز یقین و اطمینان در مسائل مورد بحث خویش، با جرئت و شهامت تمام آن را بیان می‌کرد و آراء دیگران را مورد نقد و نقض قرار می‌داد و در این گونه موارد هیچ مصلحتی او را از بیان حقیقتی که بدان دست یافته بود باز نمی‌داشت. در بیان مسائل علمی حوزوی کمتر کسی چون او با کمال شهامت اظهار نظر می‌کرد. بیان قاطع او، ریشه در استقلال علمی توأم با ایمان او داشت.

۹- حقّ پذیری و استقبال از منطق صحیح:

استاد صالحی، هرگاه سخن درست و مستدلّی را در ضمن مباحث علمی از کسی می‌شنید پس از بررسی، آن را می‌پذیرفت و به تشویقِ ارائه‌دهنده آن - اگرچه از کوچک‌ترین شاگردان درسش می‌بود - می‌پرداخت. و اگر کسی با دلایل قوی تر بر او چیره می‌شد در اظهار نظریه طرف مقابل و بیان علنی آن برای شاگردان تأخیری روا نمی‌داشت و آن را می‌پذیرفت. و بارها تذکر می‌داد که تابع دلیل باشید نه مرعوب استاد و یا شخصیت علمی و اجتماعی افراد.

چه بسا نظریات دانشمندانی بنام که سال‌ها بر اذهان حاکم بوده ولی سرانجام باطل اعلام شده است؛ همچون نظریه بطلمیوس که حدود دو هزار سال بر اذهان دانشمندانِ فلکی حاکم بود و همه را تحت سیطرهٔ خود قرار داده بود، ولی سرانجام معلوم شد که هیچ مبنای علمی استواری نداشته است. نمونه دیگر، عظمت فقهی شیخ طوسی است که سال‌ها اذهان فقیهان بعد از او را تحت الشعاع قرار داد، به گونه‌ای که همگان در چارچوب استدلال‌های او پیش می‌رفتند، ولی بعداً کسانی چون «ابن ادریس» باب جدیدی در اجتهاد گشودند و به تدریج از تقلید رهیدند.

۱۰- کم‌نویسی اما پخته‌نویسی:

از ویژگی‌های بارز استاد صالحی، اندک‌نویسی با کیفیت بالا بود نه زیاد نویسی حجیم و بی‌محتوا. حجم آثار او نسبت به بسیاری از نویسندگان اندک

است اما با محتوایی غنی و سرشار از تحقیق و دقت همراه است. در تمام آثار او هیچ مطلب زائد و بی ربط و یا لفاظی پر حجم و کم ارزش وجود ندارد. کلمه به کلمه نوشته‌های او حساب شده و از روی تأنی و تأمل است. این حقیقت را تنها کسانی در می‌یابند که کتاب‌های او را به دقت خوانده باشند و با آثار دیگران مقایسه کرده باشند. او همیشه به کیفیت نوشتار می‌اندیشید نه کمیت و حجیم بودن آن. در مقام نگارش مطالب، بسیار کند پیش می‌رفت اما هر آنچه را می‌نوشت با تفکر و تعقل همراه بود. بارها می‌گفت:

«چیزی را می‌بایست انتشار داد که خلئی را پر کند نه اینکه بر حجم نوشته‌های بی خاصیت بیفزاید. کوشش کنید که در نوشتن صرفاً نقال نباشید بلکه خودتان اجتهاد کنید. اگر یک کتاب پر محتوای صد صفحه‌ای را که خلئی پر کند و گرهی از مشکلات علمی بگشاید، ارائه دهید، بهتر از صد جلد کتاب پر حجم و بی محتواست که قفسه‌های کتابخانه را اشغال نماید».

استاد صالحی در تمام نوشته‌هایش پخته نویسی همراه با تحقیق را بر زیاده نویسی بدون تحقیق ترجیح داده و شیوه‌ای پیش پای اهل تحقیق نهاده که کاملاً بدیع و منحصر به او است. برای کسانی که شیوه‌های گوناگون تحقیق در علوم حوزوی و دانشگاهی را دنبال می‌کنند، کاملاً روشن است که او شیوه خاص خود را دارد و به تعبیر دیگر در این باره صاحب «منهج جدید» است. او آنچه را

نوشته، هم عاقلانه است و مدققانه و هم ادیبانه و در حین حال، باطل ستیزانه و خرافه‌گریزانه، و سرشار از عفتِ قلم، سلامت در نقد، استقلال در علم، آزاداندیشی، زیبانگاری و پخته نویسی است. به همین جهت است که نام و یاد این فقیه نو اندیش، مفسرِ مدقق، ادیبِ اریب و تحلیل‌گر عمیق تاریخ، بر تارکِ حوزه‌های علمیّه برای همیشه تاریخ خواهد درخشید و آثار پربهایش او را جاودانه تاریخ خواهد ساخت. آری، اگر مرحوم امام خمینی رحمته الله علیه در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی لقب «فقیه عالیقدر» را به آیت الله العظمی منتظری دادند. مرحوم شهید مطهری سال‌ها پیش از آن طی نامه‌ای لقب «محقق عالیقدر» را به آیت الله صالحی نجف آبادی دادند و مقام علمی او را ستودند.

من هرگاه بر او وارد می‌شدم که بی هیچ جویای نام و نانی، کار علمی خود را پیش می‌برد و تنها در صدد تبیین حقایق ناب والای دین مبین اسلام است و بس، این شعر در ذهنم تداعی می‌شد:

در سبویی نهفته دریایی یا به کنجی خزیده دنیایی

و امروز هم که شاهد رحلت آن مجمع فضل و فضیلت هستیم، او را مصداق

این شعر می‌دانم:

از شمار دو چشم یک تن کم وز شمار خرد هزاران بیش

آثار مکتوب:

آثار قلمی استاد صالحی بر اساس تاریخ نگارش آنها عبارتند از:

۱- مجموعه مقالات حقوقی، تاریخی و اجتماعی

این اثر، مجموعه چهارده مقاله جالب و خواندنی است که سیزده مقاله آن پیش از انقلاب اسلامی در سال‌های ۱۳۳۸ تا ۱۳۴۵ در نشریه «مکتب تشیع» و مجله «مکتب اسلام» چاپ و انتشار یافته و مقاله اخیر آن پس از پیروزی انقلاب اسلامی به دعوت شورای مرکزی ائمه جمعه درباره «مفهوم وحدت اسلامی» در سال ۱۳۶۳ نگارش یافته است.

عناوین مقالات به ترتیب تاریخ نگارش عبارتند از:

۱. رابطه حقوق و اخلاق (سال ۱۳۳۸)
۲. علی علیه السلام در بستر شهادت (۱۳۳۹)
۳. علی علیه السلام مردی که دنیا او را نشناخت (۱۳۴۰)
۴. فاطمه (بانوی نمونه) (۱۳۴۰)
۵. عید غدیر یا ولایت عهدی علی علیه السلام (۱۳۴۰)
۶. یک امتیاز روشن قرآن (۱۳۴۰)
۷. بانوی مهربان در کنار پدر (۱۳۴۰)
۸. مقایسه تواریخ قرآن با کتب عهدین (۱۳۴۱)
۹. یک نیروی مرموز (۱۳۴۱)

۱۰. گوشه‌ای از سیاست خارجی اسلام (۱۳۴۲)

۱۱. چرا علی علیه السلام زمامداری را قبول کرد؟ (۱۳۴۳)

۱۲. آیا علی علیه السلام قاتل خود را بیدار کرد؟ (۱۳۴۳)

۱۳. آیا اسلام دین خون و شمشیر است؟ (۱۳۴۴)

۱۴. مفهوم وحدت اسلامی (۱۳۶۳)

هر چند در همه این مقالات، نکات بدیع و حائز اهمیت کم و بیش وجود دارد، اما در دو مقاله «آیا علی علیه السلام قاتل خود را بیدار کرد؟» و «مفهوم وحدت اسلامی» نکات بدیع‌تر و سؤال‌برانگیزتری که سر و صدای عده‌ای را نیز به دنبال داشت، وجود دارد. اما نقدی که بتواند آن استاد محقق را در ارائه نظریات جدیدی که در این دو مقاله عرضه داشته، متقاعد و مجاب سازد، عرضه نگردیده است و سر و صداها بیش از آنکه با دلیل و برهان توأم باشد با ناسزاگویی به نویسنده و فشار بر ناشر چاپ آن همراه بوده است.

۲- جمال انسانیت یا تفسیر سوره یوسف

این تفسیر که در نوع خود کم‌نظیر و از جهاتی بی‌نظیر است، تفسیری روان، تحلیلی، اخلاقی و اجتماعی از سوره مبارکه یوسف علیه السلام است. پس از چاپ نخست آن در سال ۱۳۴۳ از طرف دولت طاغوت توقیف شد، ولی چاپ دوم و سوم به صورت مخفیانه ارائه شد، و در چاپ چهارم با حذف بخشی از مقدمه

کتاب و کلماتی که خوش آیند طاغوتیان نبود، چاپ شد و چاپ‌های بعدی آن بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به صورت کامل روانه بازار کتاب گردید.

استاد صالحی در این تفسیر، تسلط و احاطه علمی خورا در علم تفسیر، همراه با شیوه‌ای که ویژه خود ایشان است، به منصفه ظهور رسانده است. در این کتاب، نکات علمی و فنی - که بیشتر جنبه نقد آراء شماری از مفسران و طرد احادیث مجعول و بررسی تورات کنونی را دارد - در پانوش آمده است.

او در دو مورد برخلاف همه مفسران شیعه و سنی نظر داده است: یکی در تفسیر آیه ﴿سَبِّحْ سُبُّبَاتٍ خُضِرٍ وَأُخْرَ يَابِسَاتٍ﴾^۱ و دیگری در تفسیر آیه ﴿إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ﴾^۲ و در یک مورد برخلاف همه مفسران، نظر نویسنده تفسیر المنار رشید رضا را در تفسیر آیه ﴿وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا﴾ تأیید کرده است. و در سه مورد برخلاف قول مشهور میان مفسران نظر داده است. اول: در تفسیر آیه ﴿وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ﴾^۳ دوم در تفسیر آیه ﴿فَأَنسَأهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ﴾^۴ سوم: در تفسیر آیه ﴿وَمَا أُبْرِيءُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ﴾^۵.

این کتاب با قلمی روان و نگارشی دلپذیر از پرجاذبه‌ترین تفاسیر تک نگاری

۱. یوسف (۱۲): ۴۳.

۲. همان، ۹۴.

۳. همان، ۲۰.

۴. همان، ۴۲.

۵. همان، ۵۳.

به زبان فارسی دربارهٔ سورهٔ یوسف است که در آن جاذبهٔ قلم با زیبایی نقد به هم در آمیخته است. یکی از عالمان فاضل اهل سنت، پس از خواندن این تفسیر، آن را اثری فوق العاده نیکو دانست و در پایان آن نوشت: ای وقت تو خوش که وقت ما کردی خوش!

این اثر بارها از سوی چند ناشر در قم و تهران، چاپ و انتشار یافته است.

۳- شهید جاوید

در این اثر، فلسفه قیام امام حسین علیه السلام به صورت تحقیقی - تحلیلی مورد بحث قرار گرفته است. شیوه‌ای که استاد صالحی در نگارش این کتاب به کار برده‌اند در نوع خود بدیع و عقل پسند است، به تعبیر دیگر او در این کتاب «شیوهٔ عقلانی» را جایگزین «شیوهٔ عاطفی» در بررسی قیام امام حسین علیه السلام نموده است. او نظر سید مرتضی و شیخ طوسی را در کتاب «تلخیص الشافی» سوژهٔ کار خود قرار داده و به این نتیجه دست یافته که هدف قیام امام حسین علیه السلام نه شهادت بلکه تشکیل حکومت اسلامی بوده است. هرچند شهادت آرزوی آن حضرت بوده ولی هدف او از این حرکت اصلاحی، در نهایت تشکیل حکومت اسلامی بر مبنای حکومت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام بوده است. او می‌نویسد:

«پیروزی نظامی برای امام، مطلوب درجهٔ یک، و صلح شرافتمندانه مطلوب

درجهٔ دو، و شهادت، مطلوب درجهٔ سه بوده است... ولی برای کشته شدن هیچ

گونه فعالیت‌ی نکرد بلکه این عمّال حکومت ضدّ اسلام بودند که فرزند پیغمبر را کشتند و چنین خسارت بزرگی را بر جهان اسلام وارد ساختند.^۱

کتاب «شهید جاوید» شامل پنج بخش و یک خاتمه است. عنوان بخش‌های آن عبارتند از: علل قیام، ماهیت قیام، مراحل قیام، هدف قیام و نتایج و آثار. این کتاب تا کنون نزدیک بیست بار چاپ و انتشار یافته و در چاپ‌های جدید آن ضمیمه‌ای تحت عنوان «نقد شهید آگاه پاسخ به آیت‌الله آقای لطف‌الله صافی گلپایگانی» به آن اضافه شده است. در آغاز کتاب، تقریظ چند تن از علمای معاصر بر آن درج گردیده است که از جمله آنهاست: آیت‌الله حسینعلی منتظری، آیت‌الله علی مشکینی، آیت‌الله سید ابوالفضل مجتهد زنجانی، علامه محمدتقی جعفری و استاد احمد آرام. این کتاب سر و صداهای فراوانی را سبب گردید و در ردّ آن بیش از سیزده کتاب نوشته شد. به گونه‌ای که بحث انگیزترین و جنجالی‌ترین کتاب در تاریخ معاصر را می‌توان «شهید جاوید» دانست. اما هیچ کدام از نقدها نتوانست نویسنده آن را قانع و مجاب سازد. بدین جهت به عمده آنها جواب داد که کتاب «عصای موسی» و «نگاهی به حماسه حسینی شهید مطهری» از آن جمله‌اند.

پس از تألیف و نگارش این کتاب در سال ۱۳۴۹، بحث‌های همراه با

۱. شهید جاوید، ص ۱۵۹.

جاروجنجال در حوزه علمی قم بر سر این کتاب به گونه‌ای داغ شد که محافل علمی، مساجد و منابر را تحت الشعاع خود قرار داد و ساواک هم برای تضعیف پیروان امام خمینی علیه السلام و کوبیدن آیت الله منتظری و دیگر حامیان امام، به ایجاد اختلاف دامن زد. شرح این ماجرا را استاد صالحی نجف آبادی در کتاب «توطئه شاه بر ضد امام خمینی» با اسناد لازم یادآور شده‌اند.

۴- ولایت فقیه حکومت صالحان

این کتاب، فشرده بخشی از درس «خارج فقه» استاد صالحی در سال ۶۱ در حوزه علمی قم است که پس از بحث و بررسی فراوان، با قلم روان او نگارش یافته و دوبار چاپ و منتشر شده است. اساس بحث او در این اثر، ضرورت تشکیل حکومت و انتخاب لایق‌ترین و مدیرترین فرد از طرف مردم به عنوان رهبر به حکم عقل است. و تمسک او به روایات از باب ارشاد به حکم عقل و تأیید و تثبیت آن است، نه اینکه اثبات ولایت فقیه متکی به اخبار و روایات باشد. در میان کتاب‌هایی که در موضوع ولایت فقیه نگارش یافته، این کتاب عقلانی‌ترین آنهاست.

۵- عصای موسی یا درمان بیماری غلو^۱

استاد صالحی در این کتاب به هشت نفر از ناقدان کتاب «شهادت جاوید» پاسخ

۱. چاپ دوم این کتاب با عنوان «عصای موسی (نقدی بر نقدها)» منتشر شده است.

داده است. ترتیب عناوین جواب نقدها چنین است:

- ۱- پاسخ به آیت‌الله سید ابوالحسن رفیعی قزوینی.
- ۲- پاسخ به استاد علامه سید محمد حسین طباطبایی.
- ۳- پاسخ به آیت‌الله آقای زاهدی قمی.
- ۴- پاسخ به آقایان: آیت‌الله محمد فاضل و شهاب‌الدین اشراقی.
- ۵- پاسخ به حجّة الاسلام سید احمد فهري زنجانی.
- ۶- پاسخ به حجّة الاسلام محمد مهدی مرتضوی.
- ۷- پاسخ به حجّة الاسلام رضا استادی.
- ۸- پاسخ به آیت‌الله حاج شیخ لطف‌الله صافی گلپایگانی.

این کتاب، پیش از سال ۱۳۵۲ با نام مستعار نویسنده یعنی «عبدالله مظلوم» چاپ شد اما پیش از صحافی، عوامل ساواک، فرم‌های چاپ شده آن را با قدرت اسلحه از چاپخانه خارج و آن را خمیر کردند. سرانجام، در سال ۱۳۸۰ در تیراژ ۵۰۰۰ جلد از سوی انتشارات «امید فردا» در تهران انتشار یافت و مورد استقبال اهل مطالعه واقع شد. در این کتاب ثابت شده است که پیغمبر و امام علیه السلام از غیب همان قدر می‌دانند که خدا آگاهشان کرده است نه بیش از آن.

۶- توطئه شاه بر ضدّ امام خمینی

محور اصلی این کتاب، شرح توطئه عقیم مانده شاه بر ضدّ امام خمینی است

و در آن دربارهٔ حیل‌هایی که ساواک دربارهٔ قتل مرحوم شمس آبادی و جریانات مربوط به جنجالی که بر سر کتاب «شهید جاوید» ایجاد کرده بود، به گونهٔ مفصل و مستند بحث شده و اسناد و مدارکی که بیانگر نقش ساواک در ایجاد فتنه و غائلهٔ آن روزهاست، افشاء گردیده است. این اثر به گونه‌ای معرّف بخشی از حوادث تاریخ مربوط به انقلاب اسلامی و سندی قابل توجه برای تحلیل‌گران عرصهٔ ریشه‌های تاریخی انقلاب اسلامی است.

۷- نگاهی به حماسه حسینی استاد مطهری

این کتاب، نقدی عالمانه و محققانه بر کتاب سه جلدی شهید مطهری به نام «حماسه حسینی» است. این اثر علاوه بر عمق مطلب و محتوا از گستردگی دامنه‌داری در موضوعات مورد بحث برخوردار است. در واقع نویسندهٔ آن بهترین شیوهٔ نقد را که توأم با احترام فراوان به شخصیت علمی شهید مطهری است در پیش گرفته است. چنین روشی می‌تواند درسی بس آموزنده برای همه نقدنویسان و نقّادان عرصه‌های گوناگون باشد. استاد صالحی در مقدمه کتاب یادآور شده‌اند:

«اگر عالمی در مسئله‌ای نظر عالم دیگر را نقد کند این به معنای آن نیست که آن دو عالم در دو صف هستند و در مقابل هم قرار دارند و بین آن دو معارضه و کدورت وجود دارد، بلکه به معنای این است که اجتهاد آن دو در این مسئله

متفاوت است و طبیعی است که در این گونه بحث‌های علمی دلیل در مقابل دلیل

قرار می‌گیرد نه عالمی در مقابل عالم دیگر»^۱.

او انگیزه نگاشتن این نقد را چنین بیان می‌کند:

«پس از انتشار جلد سوم «حماسه حسینی» یک بار همه آن را با دقت خواندم و چنین دریافتم آن شهید بزرگوار در طول چندین سال هر وقت کتابی را درباره امام حسین علیه السلام می‌خوانده‌اند یادداشت‌هایی به سرعت و به طور ابتدایی می‌نوشته‌اند که بعداً به آنها مراجعه کنند... در این یادداشت‌های ابتدایی بعضی از برداشت‌های سطحی از کتاب «شهید جاوید» وجود دارد که مطابق با واقع نیست و نسبت‌هایی به این جانب داده شده است که برخلاف حقیقت است... در اینجا اگر من خاموش بنشینم گناه است و واجب است حقیقت را بگویم و برای بیان واقع و برای ثبت در تاریخ چاره‌ای جز نقد کردن نوشته معظّم له نداشتم، و این اولین انگیزه این جانب برای نوشتن این نقد بوده است که مرا به حکم عقل و شرع ملزم نموده که حقیقت را بگویم و از آن دفاع کنم و این پاسخ من است به کسانی که ممکن است بگویند: آیا با وجود این همه مشکلات و مسائل اجتماعی حالا وقت نوشتن این گونه مطالب است؟»^۲.

۱. نگاهی به حماسه حسینی؛ ص ۲۷.

۲. همان، ص ۳۰ و ۳۱.

آنگاه می‌افزاید:

«اگر چه در اصل، منظور این جانب فقط بررسی جلد سوم «حماسه حسینی» آن هم فقط آن جاهایی که به «شهید جاوید» مربوط می‌شود بوده است، ولی پس از مطالعه و بررسی جلد سوم لازم دانستم جلد اول و دوم «حماسه حسینی» را نیز که از سخنرانی‌های شهید مطهری در موضوع قیام امام حسین علیه السلام بوده است، بررسی کنم چون سخنرانی‌ها بر مبنای همان نوشته‌هایی بوده است که جلد سوم کتاب مزبور را تشکیل می‌دهد و پس از بررسی هر سه جلد «حماسه حسینی» لازم دانستم بحث را فقط به مواردی که به «شهید جاوید» مربوط می‌شود منحصر نکنم بلکه موارد دیگری را نیز که نقد لازم دارد مورد بحث قرار دهم... نقد این موارد از این جهت ضرورت داشت که بسیاری از افراد مطالبی را که در «حماسه حسینی» می‌خوانند به علت شهرت و شخصیت صاحبش گمان می‌کنند همه آنها صد در صد صحیح است و گاهی آنها را در سخنرانی‌ها و نوشته‌های خود به دیگران منتقل می‌کنند بدون اینکه بتوانند صحیح را از غیر صحیح جدا کنند»^۱

بخش پایانی کتاب که عنوان «خاتمه» یا «مؤخره» دارد، اختصاص به پیام یا پیام‌های این نقد مبسوط دارد:

«پیام کلی کتاب از آغاز تا انجام این است که ما باید گفته‌ها و نوشته‌ها و باورها

۱. همان، ص ۳۳-۳۴.

و تحلیل‌های خود را در مورد تاریخ امام حسین علیه السلام بلکه همه شخصیت‌های بزرگ و الهی بر مبنای تحقیق استوار کنیم نه تقلید و نه اعتماد به هر نقل و هر گفته و نوشته‌ای.^۱

انصاف این است که استاد صالحی در این اثر کم‌نظیر بلکه از جهاتی بی‌نظیر، حقّ مطلب را به نحو احسن ادا کرده و از جاده عدل و انصاف خارج نشده است. و چون او از راه استدلال این راه را طی کرده و به شیوه اجتهادی به نتایج مورد نظر خویش رسیده است، اگر احیاناً کسانی نظری غیر از نظر او را دارند و آن را نمی‌پسندند، لازم است از راه اقامه دلیل وارد شوند و به شیوه اجتهادی نظر او را نقد کنند، نه اینکه مخالفت با نظریات او جنبه تقلید از این و آن و پیروی کورکورانه از جناح و گروه خاصی داشته باشد.

استاد صالحی در نگارش این کتاب، رنج فراوانی برده است، اما رنجی که در دوران جمهوری اسلامی از توقیف و خمیرکردن چاپ نخست آن برد به مراتب بیشتر و جان‌کاه‌تر بود. یک روز که با هم سرگرم گفت‌وگو بودیم، سخن از علت مصادره کتاب به میان آمد، با آه و افسوس معناداری گفت:

«یک روز در تهران من و دکتر سید جعفر شهیدی مهمان یکی از دوستان مشترک خود بودیم. اتفاقاً کسی که این کتاب را به دستور او توقیف و مصادره و

۱. همان، ص ۴۰۱.

سپس خمیر کرده بودند نیز در آن جلسه حضور داشت. من پس از احوال‌پرسی، یادی از دوران تبعیدی‌ام در توئیسرکان نمودم که آن زمان او به ملاقاتم آمده بود. سپس نرم نرم به او گفتم: فلانی! این کتاب من که با مجوز اداره ارشاد چاپ شده بود، شما بر اساس کدام قانون دستور توقیف و مصادره آن را صادر کردید؟ او گفت: ما خودمان فوق قانونیم! من نگاه معناداری به او کردم و دیگر چیزی نگفتم. آری،

شرح این هجران و این خونِ جگر این زمان بگذار تا وقت دگر». ولی سرانجام این کتاب پس از ده سال توقیف، در زمان ریاست جمهوری جناب آقای سید محمد خاتمی چاپ شد و با استقبال اهل مطالعه مواجه شد. استاد صالحی خود درباره این کتاب می‌نویسد:

«نگاهی به حماسه حسینی استاد مطهری» از جمله تألیفات من است که بیش از تألیفات دیگر برای آن زحمت کشیده‌ام و یکی از تألیفاتی است که از آن خوشنودم و انتظار دارم طالبان حقیقت آن را با دقت بخوانند. کتاب مزبور پس از انتشار، مورد استقبال واقع شد به طوری که در یک سال دوبار چاپ شد و بعضی از علما از جمله یکی از روحانیون اراک آن را تا سر حدّ اعجاب تحسین کرد. من طالبان حقیقت را از خواندن آن بی‌نیاز نمی‌دانم.^۱

۱. قضاوت زن در فقه اسلامی، ص ۲۹۹-۳۰۰.

۸- پژوهشی جدید در مبحث فقهی

این اثر از جمله آثار بدیع و محققانه آن محقق نامدار در شماری از مسائل فقهی است که تمام مباحث آن به شیوه روان و استدلالی به رشته تحریر در آمده است. این کتاب در پنج فصل با عناوین زیر تنظیم یافته است:

فصل اول - یک بحث اجتهادی در طهارت و نجاست.

فصل دوم - اجتهاد بسته و اجتهاد باز.

فصل سوم - بحثی درباره اخبار کُرّ.

فصل چهارم - مربوط به کمیون ۷ تحقیقات.

فصل پنجم - بحثی مقدماتی درباره طهارت کافر.

مطالب و محتوای این کتاب، نمونه «فقه پویا» و «الگوی اجتهادی» برای فقه پژوهان جوان حوزه‌های علمیه است. این اثر ارجمند در نوآوری فقهی به گونه‌ای یادآور نظریات فقیهانی چون «ابن ابی عقیل عثمانی» (قرن چهارم)، «ابن جنید اسکافی» (قرن چهارم)، «سید مرتضی» (قرن چهارم) و «ابن ادریس» (قرن ششم) است.

۹- حدیث‌های خیالی در تفسیر مجمع‌البیان به همراه چهار مقاله تفسیری

این کتاب، شامل پنج مبحث دقیق قرآنی به ترتیب زیر است:

مبحث اول - حدیث‌های خیالی در تفسیر مجمع‌البیان.

مبحث دوم - حکم اسرای جنگی در قرآن و نقد سخنان مفسران.

مبحث سوم - تفسیر آیه «رَفَث»^۱ و نقد سخنان مفسران.

مبحث چهارم - دو نزول برای قرآن یا یک نزول؟ و نقد سخن علامه

طباطبائی در المیزان.

مبحث پنجم - تفسیر آیه محاربه^۲ و احکام فقهی آن.

در تمام مباحث پنجگانه‌ای که مؤلف محقق انجام داده، نوآوری‌های

تفسیری همراه با تحقیق و تتبع فراوان در آنها آشکار است. کسانی که اهل

تفسیرند پس از مطالعه این کتاب درخواهند یافت که این اثر، مصداق بارز «تدبیر

در قرآن» است. تدبیری که شیوه تفسیر قرآن با قرآن را همراه با بررسی روایات

مربوط بدان و نقادی سخنان مفسران را به درستی آموزش می‌دهد و روش

ژرف‌نگری در قرآن را به خواننده می‌آموزد.

۱۰- جهاد در اسلام

این کتاب، محصول درس‌های «خارج فقه» استاد صالحی رحمته‌الله در حوزه علمیه

قم بر اساس متن کتاب جهاد «شرایع الاسلام» محقق حلی است که مدت‌ها به

طول انجامید. تمامی این دروس را این جانب به طور خلاصه می‌نوشتم و پس از

۱. بقره (۲): ۱۸۷.

۲. بقره (۲): ۱۸۷.

پایان هر درس مجدداً آنها را از روی نوار کاست درسی بازنویسی و کامل می‌کردم و پانوشته‌هایی نیز بدان می‌افزودم.

پس از اتمام مباحث جهاد، استاد صالحی گفتند: می‌خواهم مطالب دروس جهاد را به گونه‌ای که قابل استفاده برای همگان باشد بازنویسی کنم و آن را به صورت کتابی به زبان فارسی عرضه نمایم. به همین جهت مجموع تقریرات درس را از من به عنوان امانت گرفتند و بر اساس آن، کتاب «جهاد در اسلام» را مجدداً به قلم شیوا و روان با سبک استدلالی و عقل پسند نوشتند و به انتشارات نشرنی سپردند که پس از چاپ و انتشار با استقبال اهل تحقیق مواجه گشت.

این اثر فقهی - اجتماعی که در نوع خود کم‌نظیر و از جهاتی بی‌نظیر است، در

چهار فصل به ترتیب زیر ارائه شده است:

۱- فصل اول: اصل جنگ است یا صلح؟

۲- فصل دوم: جهاد با بغاوت.

۳- فصل سوم: اسرای جنگ.

۴- فصل چهارم: غنائم جنگ.

در این کتاب، ضمن تفسیر دقیق آیات جهاد در قرآن کریم، آیات مطلقات

بر مقیدات حمل گردیده و جنگ‌های پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مورد بحث قرار گرفته و

این نتیجه به دست آمده که همه جنگ‌های رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دفاعی بوده است

نه ابتدایی. آنگاه مفهوم «غنائم»، «انفال» و «فیء» مورد بحث قرار گرفته و سخنان مفسران و فقیهان شیعه و سنی در این باره به شیوه نیکویی مورد نقد و بررسی قرار گرفته است و «کتاب جهاد» با بحثی دقیق و عمیق در مفهوم «ذی القربی» به پایان رسیده است.

۱۱- غلو، در آمدی بر افکار و عقاید غالیان در دین

استاد صالحی در این اثر، پیروان مذاهب اسلامی را دعوت به اعتدال و میانه‌روی در اندیشه و عمل نموده و آنان را از هرگونه زیاده‌روی و افراط و تفریط در عقاید و عمل برحذر داشته است. این کتاب، در موضوع خود اثری پرجاذبه و قابل استفاده برای همه طبقات اهل مطالعه است. مطالب و محتوای کتاب در دو فصل تنظیم یافته است:

فصل اول: غلو یک جریان فکری انحرافی. فصل دوم: مثلث شوم. در فصل اول به جریان غلو در میان مذاهب اهل سنت پرداخته و در فصل دوم، غالیان مذهب شیعه را بر شمرده و در هر یک به ذکر نمونه‌هایی از غلو در گفتار و نوشتار سه دسته از غالیان پرداخته است و آنان را مثلث شوم نامیده است که دسته اول: دشمنان ائمه‌اند، و دسته دوم: عشرت طلبان کامجو و هرزه‌اند، دسته سوم: بعضی از دوستان افراطی دلباخته ائمه‌اند. این سه گروه مجموعاً مثلثی تشکیل می‌دهند که نویسنده آن را «مثلث شوم» نامیده است. زیرا آثار زیان‌آور و ضد اسلام آنان

برای جهان اسلام سخت شکننده و تلخ بوده است. این کتاب یکی از آثار بسیار ارزشمندی است که جامعه ما امروزه بیش از هر زمان دیگری نیازمند بیان حقایق و حق‌گویی‌های آن است. بویژه آنکه در سال‌های اخیر جریان خرافه‌گویی و غلوپردازی به نام دین و مذهب در مراسم مذهبی به وسیله شماری از مدّاحان، بازار گرمی پیدا کرده است.

۱۲- قضاوت زن در فقه اسلامی همراه با چند مقاله دیگر

این کتاب شامل یازده مقاله تحقیقی در موضوعات زیر است:

- ۱- قضاوت زن در فقه اسلامی.
- ۲- اپوزوسیون در صدر اسلام.
- ۳- تطبیق قیام امام حسین علیه السلام با موازین فقهی.
- ۴- دو سؤال درباره قیام امام حسین علیه السلام.
- ۵- تفسیر رمزی کعب الأخبار.
- ۶- بحثی در تفسیر آیه مؤدّت.
- ۷- نقد نظریه دکتر علی شریعتی در کتاب «شهادت».
- ۸- تعدّد زوجات در اسلام.
- ۹- افسانه‌ای در قالب حدیث.
- ۱۰- اقوال علما در علم امام.

۱۱ - نقدی کم حجم بر کتابی پر حجم.

در تمامی این یازده مقاله، روح تحقیق و حقیقت‌جویی نویسنده، به وضوح نمایان است. هدف اصلی او در نگارش و تحقیق این کتاب، میرا ساختن دین مبین اسلام از هرگونه افکار انحرافی و خرافی و شناخت کامل قرآن و سنت پیامبر ﷺ و آل طاهرین او و پرهیز از هرگونه تقلید کورکورانه در مسائل اعتقادی است.

در میان مقالات مزبور، دو مقاله «اقوال علما در علم امام» و «نقدی کم حجم بر کتابی پر حجم» از اهمیت بیشتری برخوردارند؛ بویژه آنکه در مقاله دهم بحث پرجاذبه و با اهمیتی درباره علم امام معصوم عرضه نموده و به نقد و بررسی سخن شماری از مشاهیر حوزوی پرداخته است.

اما مقاله یازدهم که آخرین اثر مکتوب آیت‌الله صالحی است و آن هم در بحران کسالت ناشی از سرطان معده به حکم ناچاری آن را نوشته‌اند؛ زیرا نمی‌خواستند که کتاب پر حجم حجّة الاسلام رضا استادی که در ۶۰۸ صفحه حاوی اعتراضات و انتقادهای سال ۱۳۴۹ و ۱۳۵۰ جمعی از علمای حوزه و روضه خوانان و مدّاحان بر ضد کتاب «شهید جاوید» است، بی‌جواب بماند. در عین حال در آخرین تماس تلفنی که با آن مرحوم داشتم، گفت:

«من به خاطر کتابی که آقای استادی تحت عنوان «شرح حال کتاب شهید

جاوید» نوشته دو تشکر دارم. یک تشکر از خداوند متعال که چنین توفیقی را به آقای استادی داده، و یک تشکر هم از جناب آقای استادی که زحمت جمع‌آوری مطالب متفرقه مربوط به «شهید جاوید» را کشیده است.

تشکر من از آقای استادی به جهت این است که کتاب ایشان را هرکس بخواند ناچار می‌شود به اصل کتاب من که «شهید جاوید» است مراجعه کند و آن را نیز مطالعه نماید! در واقع آقای استادی با این نقد به هر انگیزه‌ای که آن را نوشته باشد به من خدمت بزرگی کرده است و ناخواسته و ناخودآگاه کتاب «شهید جاوید» را تبلیغ کرده است!» .

استاد صالحی در این نقد نه صفحه‌ای به لب مطلب و اساس نقد آقای استادی جوابی عالمانه داده است.

جواب‌های او تحت عنوان «هفت نقطه ضعف» به طور خلاصه، مطالب نقد آقای استادی را به نقد کشیده است و مقاله را با نقل دو سخن از امام خمینی رحمته‌الله و جرح و تعدیل آنها به پایان برده است.

۱۳ - پیرامون نظر دکتر شریعتی درباره شهید جاوید

این اثر، کتابچه‌ای است در هشتاد صفحه به قطع رقعی که پس از انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۹ تحریر یافته است. در این کتاب، استاد صالحی ضمن تفسیر خطبه «حُطُّ الموت» به نقد عالمانه نظر دکتر علی شریعتی در نه بند پرداخته

و در پایان کتاب تحت عنوان «یک نکته اخلاقی و یک مقایسه»، دیدگاه دکتر را با دو دیدگاه دو روحانی حوزوی مقایسه نموده است.

۱۴- ترجمه قرآن کریم

این ترجمه با تصرّفاتی توسط ویراستاران دفتر تبلیغات اسلامی از طرف نشر بوستان کتاب در قم در سال ۱۳۸۵ به نام «مرکز فرهنگ و معارف قرآن» چاپ و منتشر شده است و دست‌اندرکاران آن از نام بردن مترجم در روی جلد و حتی شناسنامه کتاب مضایقه کرده‌اند!

فهرست مجموعه آثار آیت‌الله صالحی

آثار ارجمند و ماندگار استاد گرانمایه و محقق عالیقدر حضرت آیت‌الله مرحوم حاج شیخ نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی رحمته‌الله به طور کلی به سه دسته تقسیم می‌شوند:

۱- آثار چاپ‌شده که شامل ۱۴ کتاب است.

۲- آثار مخطوط و چاپ نشده که جمعاً ۳۹ اثر به صورت مجموعه‌های گوناگون است که این جانب آنها را با دقت تمام جمع‌آوری و سپس مرتب و عنوان‌گذاری نموده‌ام.

۳- نوارهای سخنرانی و درس‌های خارج فقه، رجال و تفسیر.

از مجموعه نوارها تا کنون موضوعات زیر به دست آمده است:

الف - مباحث تفسیری و فقهی سوره انفال ۱۰۰ درس.

ب - مباحث فقهی کتاب الجهاد، ۷۳ درس.

ج - مباحث ولایت فقیه در حوزه قم، ۴۰ درس.

د - نقد و بررسی تاریخ اسلام، ۱۰ درس.

هـ - درس‌های ولایت فقیه در داران و فریدن، حدود ۱۸ درس.

و - بررسی حدیث طلحة بن زید عامی، ۹ درس.

ز - سخنرانی‌های تبلیغی در نجف آباد، ۱۰ جلسه.

ح - نوارهای دروس مختلف بیش از ۸۰ درس.

ط - نوارهای متفرقه حدود ۲۰۰ درس.

آثار مخطوط:

۱ - تفسیر ﴿الم﴾ در نگاه روایی، (۲۰ صفحه).

۲ - تفسیر ده آیه از سوره هل آتی، (۲۳ صفحه).

۳ - سی درس قرآنی (پیاده شده از نوار)، (۵۸ صفحه).

۴ - سیری در تاریخ اسلام، (۷۳ صفحه).

۵ - آموزه‌های دینی، (۱۷ صفحه).

۶ - مجموعه:

الف - حدیث «ان الله شاء ان یراک قتیلا».

ب - یادداشت‌هایی از کتاب «عایشه بعد از پیامبر ﷺ» نوشته کورت فریشلر آلمانی.

ج - اسامی فرزندان امام علی علیه السلام.

د - یک صفحه نقل قول از کتابی، (جمعاً ۲۷ صفحه).

۷ - یادداشت‌های سیاسی و اجتماعی، (۱۰۲ صفحه).

این یادداشت‌ها بیشتر برگرفته از روزنامه‌ها و مطالب رادیوها و تفسیر و تحلیل آنها درباره مسائل اجتماعی است و ارزش نشر و چاپ را ندارد.

۸ - مسئله عصمت، (۱۰ صفحه).

۹ - معنای شیعه، (۱۲ صفحه).

۱۰ - مجموعه:

الف - تاریخچه حدیث‌سازی.

ب - سنی‌گرایی مولوی.

ج - درباره جنگ بدر و اسامی مجاهدان آن.

د - چند برگ پراکنده، (جمعاً ۲۹ صفحه).

۱۱ - مجموعه:

الف - حدیث همّام.

ب - بررسی یک حدیث از صحیح بخاری.

ج - بحثی در تفسیر ﴿انعمت علیهم﴾، (جمعاً ۱۷ صفحه) .

۱۲ - نامه‌های ارسالی و دریافتی، (جمعاً ۳۵۰ نامه) که مهم‌ترین آنها نامه به

مرحوم امام خمینی رحمته الله مهدوی کنی، فاضل لنکرانی رحمته الله، عباس عبدی، محمود

حکیمی و....

و دریافت چند نامه و اجازه‌نامه از آیات عظام: آیت‌الله سید عبدالهادی

شیرازی، آیت‌الله میلانی، آیت‌الله سید ابوالفضل موسوی زنجانی و شماری از

نویسندگان: واعظزاده خراسانی، مرتضی مطهری، محمدتقی جعفری،

محمدتقی فلسفی و...

۱۳ - مجموعه چند بحث قرآنی:

الف - داستان طالوت.

ب - تأویل و مفهوم آن.

ج - معنای متشابه، (جمعاً ۳۵ صفحه) .

۱۴ - تفسیر آیه مبارکه تطهیر (به عربی)، (۵۲ صفحه) .

این اثر کاملاً تحقیقی و اجتهادی و در نوع خود بی‌نظیر و یا کم‌نظیر است.

۱۵ - پاسخ به نقد محمدجواد محدثین در روزنامه ایران، (جمعاً ۳ صفحه

بزرگ).

۱۶ - مجموعه:

- الف - یادداشت‌هایی از کتاب «زندگی پرافتخار علی (علیه السلام) خداوند علم و شمشیر».
- ب - منابع نجاشی در «الفهرست».
- ج - یک مصاحبه درباره شهید جاوید.
- د - تعداد اصحاب امام صادق علیه السلام به روایت رجال طوسی.
- ه - برگ‌های پراکنده، (جمعاً ۳۰ صفحه).
- ۱۷ - غرائب روایات ابوسمینه (محمد بن علی صیرفی قرشی کذاب)، (جمعاً ۱۴ صفحه).
- ۱۸ - بررسی خطبه غدیریّه در احتجاج طبرسی، (۱۵ صفحه).
- ۱۹ - حدیث «قروضه بالمقاریض» از منابع شیعه و سنی، (۷ صفحه).
- ۲۰ - امام‌شناسی به روایت راویان.
- این اثر در برگزیده فیش‌های فراوانی از احادیث درباره ائمه است. (جمعاً ۱۰۶ صفحه).
- ۲۱ - تحمّل مخالف، (۵ صفحه).
- ۲۲ - نقدی بر کتاب «هفت‌ساله» شیخ علی پناه اشتهاردی.
- این اثر بسیار جالب و خواندنی است، (جمعاً ۷۰ صفحه).
- ۲۳ - نقدی بر کتاب «دفاع از اسلام و روحانیت» از محمد علی انصاری قمی.

این اثر بسیار جالب و خواندنی است، (جمعاً ۱۰۸ صفحه).

۲۴- تقویت مجلس شورای اسلامی از راه انتقاد سازنده.

این اثر نقد دلسوزانه و عالمانه دیدگاه‌های مسئولان نظام جمهوری اسلامی

درباره عدم شرکت آنها در کنفرانس طائف در عربستان سعودی در زمان جنگ

ایران و عراق است، (جمعاً ۳۲ صفحه).

۲۵- درس‌هایی از حکومت و زمامداری در اسلام در دو بخش، (جمعاً ۴۶۰

صفحه).

۲۶- ملاحظات درباره فرهنگ قرآن در دو بخش، (جمعاً ۲۵۷ صفحه).

۲۷- داستان تیر درآوردن از پای حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام در نماز، (۵ صفحه).

این حدیث بی‌سند نخستین بار در کتاب «المناقب المرتضویه» اثر

محمد صالح کشفی حنفی پیدا شده و سپس به کتاب‌های روضة المتقین ج ۲، ص

۵۰، احقاق الحق، ج ۸، ص ۶۰۲ و کشف الاسرار میدی، ج ۱، ص ۱۸۰ و ۱۸۹ و

انوار نعمانیه جزایری، ج ۲، ص ۳۷۱ و لؤلؤ و مرجان محدث نوری، ص ۱۴۸ و

کتاب ۸۲ پرسش از مرحوم شهید دستغیب شیرازی راه پیدا کرده است.

۲۸- در مورد کلمه «خاصه» (۲ صفحه).

۲۹- فتاوی غریبه اهل سنت، (۱۷ صفحه).

۳۰- نقد جزوه شیخ حسن بکایی درباره کتاب «توطئه شاه بر ضد امام

خمینی»، (۱۲ صفحه).

۳۱- حاشیه بر کتاب «اسرار و آثار واقعه کربلا» از مرحوم علامه جلال‌الدین

همایی، (۷۵ صفحه).

۳۲- صلح مقدّس (دو سخنرانی درباره صلح امام حسن علیه السلام)، (۲۶ صفحه).

۳۳- مجموعه:

الف - حدیث جعلی وهب بن منبه در کتاب سید بن طاووس.

ب - روایاتی که صاحب تفسیرالمیزان آنها را بیان مصداق، جری، تطبیق و

تشبیه می‌داند نه تفسیر.

ج - اسامی رجال از تاریخ طبری با ذکر شماره صفحات آن.

د - اقسام تحمّل حدیث.

ه - تأثیر ایمان در عمل.

و - درباره لیالی مقمره (به فارسی).

ز - درباره رساله محکم و متشابه سید مرتضی.

ح - کلینی کیست؟

ط - درباره مفضل بن عمر.

ی - فوائد رجالی.

ک - نقش روایات در تفسیر قرآن.

ل - یادداشت‌هایی درباره خمس، (جمعاً ۱۰۲ صفحه).

۳۴ - مجموعه دست‌نوشته‌های چاپ‌شده شماری از آثار آن مرحوم:

الف - تفسیر آیه محاربه.

ب - بحث در آیات ۱۹۰ ۱۹۵ بقره.

ج - بخشی از تفسیر سوره یوسف.

د - بخشی از مباحث جهاد.

ه - تعدد زوجات.

و - نظری نقادانه به روایات.

ز - درباره اسراء.

ح - بخشی از نقد دیدگاه شهید مطهری درباره امام حسین علیه السلام

ط - درباره حدیثی در امالی صدوق در مسائل قضائی.

ی - درباره اصحاب اجماع و چند برگ پراکنده، (جمعاً ۱۴۲ صفحه).

۳۵ - انواع روایات تفسیری، (۵ صفحه).

۳۶ - ترجمه قرآن کریم، (۵۴۵ صفحه).

این اثر ترجمه‌ای اجتهادی، مستقل، دقیق و در نوع خود کم‌نظیر است.

آن مرحوم ویرایش آن را برای چاپ به این جانب سفارش کردند و من نیز

آن را ویراستاری کامل نمودم و استاد صالحی نیز ویرایش مرا پذیرفتند سپس بنا

بر این شد که نشر کویر آن را چاپ نماید، ولی دفتر تبلیغات اسلامی قم به بهانه اینکه این اثر را استاد صالحی برای آنها نوشته و در مقابل، اجری را دریافت نموده، خود را مالک آن دانست و مانع چاپ آن شد. آنها با اعمال سلیقه شماری از نویسندگان خود، تغییراتی در آن دادند و به نام «مرکز معارف و فرهنگ قرآن» آن را چاپ کردند. امید است که نسخه اصلی این ترجمه نفیس که با ویراستاری این جانب انجام شده، چاپ و منتشر شود و در معرض مطالعه همگان قرار گیرد.

۳۷- خاطرات تا سال ۱۳۵۳.

دو مؤسسه هریک جداگانه درباره خاطرات آن مرحوم با ایشان

مصاحبه‌هایی انجام داده‌اند:

الف - بنیاد تاریخ زیر نظر غلامرضا کرباسچی.

ب - مرکز اسناد انقلاب اسلامی ویژه قم.

مجموعه مصاحبه بنیاد تاریخ با ایشان جمعا ۱۴ نوار در ۱۴ جلسه است که

پیاده شده و در صفحه نخست روی برگ جلسه اول آن، مرحوم صالحی با خط

خود نوشته است: «خاطرات خودم در ۱۴ نوار».

اما مجموعه مصاحبه ایشان با مرکز اسناد انقلاب اسلامی تنها مطالب

نوارهای پیاده شده ۱، ۲، ۳، ۴، ۶، ۷، ۸، ۱۵، ۱۶، ۱۷ و ۱۸ به دست این جانب

رسیده است یعنی به صورت ناقص موجود است.

۳۸- رسالۀ لیالی مقمره (به عربی).

این اثر، بحثی دقیق در یکی از مسائل فقهی است که نویسنده با دقت تمام با قلمی بسیار گویا و شیوا به زبان عربی آن را به شیوه اجتهادی و استدلالی نوشته است.

موضوع بحث این است که آیا در شب‌های ماهتاب، وقت نماز صبح چه موقع است؟ در این رساله، نظر شماری از فقیهان مورد نقد و بررسی قرار گرفته است.

۳۹- مجموعه آثار مخطوط چاپ شده.

که شامل عمده آثار چاپ شده آن مرحوم به صورت مرتب و یا غیر مرتب در بخش‌های گوناگون است.

این مجموعه چون چاپ گردیده و منتشر شده است تنها حفظ نسخه خطی آنها به عنوان یادبود آن مرحوم ارزش نگهداری دارد.

چاپ و نشر جدیدترین اثر استاد

بعد از رحلت آیت الله صالحی نجف آبادی رحمته الله (۱۶ اردیبهشت ۱۳۸۵)، وارثین ارجمند آن مرحوم، مجموعه مخطوطات چاپ نشده تحقیقی و تألیفی ایشان را که به فهرست همه آنها اشاره شد برای آماده‌سازی جهت چاپ و نشر

در اختیار این جانب قرار دادند، و من نیز یک سال تمام به تنظیم، ترتیب و استخراج تمامی دست‌نوشته‌های موجود آن استاد گرانمایه پرداختم و آنها را پس از دسته‌بندی، تصحیح و تحقیق لازم، با صرف وقت و حوصله فراوان، پس از مرحله حروفچینی، مقابله و نمونه‌خوانی و در نهایت آماده‌سازی کامل، آماده چاپ نمودم؛ و اینک نخستین کتاب از مجموعه آثار مخطوط استاد آیت الله صالحی را که مربوط به علوم قرآنی است، تحت عنوان «اندیشه‌های قرآنی صالح» به همه شیفتگان قرآن و اهل تحقیق و مطالعه بویژه قرآن پژوهان تقدیم می‌دارم.

هر یک از آثار مخطوط و همچنین تمام درس‌های مرحوم استاد صالحی کم‌وبیش از نوع آوری‌های ویژه‌ای برخوردار است. یادداشت‌های برجای مانده او حکایت از اندیشه‌ورزی و تأمل و دقت او در کشف واقعیات معارف دین است نه مطلب‌بافی و کتاب‌سازی! در عین حال اگر آن مرحوم، عمر بیشتری می‌یافت قطعاً این آثار را بیش از آنچه که هست دقیق‌تر و پخته‌تر عرضه می‌نمود.

اکنون کوشش و تلاش بر این است که همه دست‌نوشته‌های آن استاد فرزانه، بدون تغییر و تحریف عرضه شوند؛ در نهایت هرگاه در مواردی نکته‌ای لازم به توضیح بوده است با قید «توضیح مصحح» در پانوشت ذکر گردیده است.

در اینجا بر خود لازم می‌دانم ضمن ادای احترام به همهٔ بازماندگان و بستگان آن عالم فقید، از دو فرزند برومند، فرهیخته و آگاه مرحوم حضرت استاد، آقایان: حاج آقا مهدی صالحی و دکتر محسن صالحی دامت توفیقاتهما که به حَقِّ خَلْفِ صالح و متدینِ مرحوم آیت الله صالحی نجف آبادی رحمته هستند، تشکر و قدردانی نمایم که میراث ماندگار پدر بزرگوار خویش را به وجه احسن حفظ نموده و با اقدام و مساعی خیرخواهانهٔ خویش از طریق چاپ و نشر، برای همیشه آنها را به حافظهٔ فکر و فرهنگ دانش‌های ایران زمین سپرده‌اند.

به خواست خدای منان، عرضهٔ دیگر آثار استاد صالحی در موضوعات: «تفسیر»، «حدیث»، «تاریخ»، «فقه» و «رجال» پس از انتشار این اثر، ادامه خواهد یافت.

در پایان بر خود لازم می‌دانم از همهٔ عزیزان همراه و دست‌اندرکار تایپ، تصحیح، نمونه‌خوانی، ماخذیابی و صفحه‌آرایی که در آماده‌سازی این نوشته‌ها به صورت کتاب، تلاش نموده‌اند بویژه از فاضل ارجمند و گرامی جناب آقای حیدر شریفیان که در ضمن کار و استخراج درس‌ها، نمونه‌خوانی و غلطگیری، حوادث ناگوار و مشقت‌باری را متحمل شدند، صمیمانه قدردانی و سپاسگزاری نمایم.

۶۲ ■ پژوهش‌های قرآنی

محمدعلی کوشا

پژوهش‌های قرآنی ■ ۶۳

۱

بحثی در مفهوم

متشابه و تأویل در قرآن

بحثی در مفهوم متشابه و تأویل در قرآن

﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾^۱ «اوست آن که کتاب را بر تو نازل کرد، در حالی که بخشی از آن، آیات محکم‌اند که آنها اصل این کتاب‌اند، و بخشی دیگر متشابه‌اند. پس کسانی که در دل‌هایشان انحرافی است، به منظور فتنه جویی و طلب تأویل آن، آیات متشابه را دنبال می‌کنند، با اینکه تأویل آنها را کسی جز

۱. آل عمران (۳): ۷۰.

خدا نمی‌داند. و راسخان در علم می‌گویند: ما به آن ایمان آورده‌ایم، همه‌اش از جانب پروردگار ماست، و جز خردمندان کسی متذکر نمی‌شود».

بدیهی است که «ام‌الکتاب» در این آیه شریفه غیر از ام‌الکتاب در آیه ﴿يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾^۱ و آیه ﴿وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِّي حَكِيمٌ﴾^۲ است، زیرا در این دو آیه ام‌الکتاب معنای علمیت دارد و معنای اضافی از آن فهمیده نمی‌شود و به عبارت دیگر در این دو آیه ام‌الکتاب اسم است برای لوح محفوظ ﴿بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ﴾^۳ و با کتاب مبین و امام مبین قابل تطبیق است.

ولی در آیه آل عمران که مورد بحث است ﴿ام‌الکتاب﴾ معنای اضافی دارد، زیرا مضمون آیه این است که بعضی از آیات قرآن محکومات هستند که ام‌قرآن و مایه اصلی کتاب الله محسوب می‌شوند.

در معنای این کلمه دو وجه گفته شده است:

۱. اینکه ام‌الکتاب یعنی معظم قرآن که مایه و عماد و اصل دین اسلام محسوب می‌شود و مردم برای درک حقیقت اسلام باید به آن آیات که عمده قرآن است مراجعه کنند. طبری می‌نویسد:

۱. رعد (۱۳): ۳۹.

۲. زخرف (۴۳): ۴.

۳. بروج (۸۵): ۲۱.

«العرب تسمى الجامع معظم الشيء أمّا له، فتسمّى راية القوم التي تجمعهم

في العساكر أمّهم، و المدبر معظم امر القرية و البلدة أمّها».^۱

پس قرآن دو قسمت است، یک قسمت که معظم است و عماد و پناهگاه و

محل مراجعه مستقیم مردم است برای فهم حدود و وظائف و قوانین اسلام، و

قسمت دیگر متشابهات است که شامل حقایقی هست ولی عماد و پناهگاه مردم

نیست که در این صورت اضافه در ﴿امّ الكتاب﴾ از قبیل عدول المؤمنین است

یعنی قسمی از مؤمنین عدول هستند و قسمی غیر عدول.

۲. وجه دیگر اینکه ﴿امّ الكتاب﴾ از این نظر به محکّمات گفته می‌شود که

مادر متشابهات هستند یعنی برای روشن شدن معانی متشابهات باید به محکّمات

رجوع کرد و از این جهت محکّمات ﴿امّ الكتاب﴾ هستند یعنی مادر متشابهات

هستند.

آنگاه در اضافه ﴿امّ الكتاب﴾ فرموده‌اند:

از قبیل قدماء الفقهاء است یعنی همان‌طور که فقها دو دسته هستند: قدما و

متأخّرين. قرآن هم دو قسمت است: محکّمات که امّ هستند و متشابهات که این

خاصیت امّ را ندارند. بنابراین کتاب به معنای همه قرآن است و معنای ارجاع

مشابه به محکم از خود این اضافه فهمیده نمی‌شود. آری، اگر تعبیر این‌طور بود

۱. تفسیر (طبری)، جزء ۳، ص ۲۰۰، دار احیاء التراث العربی، بیروت، تصحیح علی عاشور.

که: «هنّ ام المتشابهات» معنای ارجاع متشابه به محکم شاید از آن فهمیده می‌شد.

متشابه چیست؟

در معنای متشابه اقوالی نقل شده است:

۱. محکم ناسخ است و متشابه منسوخ

این قول از ابن عباس و ابن مسعود و قتاده و ربیع (بن انس) و ضحاک نقل

شده است.^۱

۲. المحکّمات ما فیہ من الحلال و الحرام و ما سوی ذلک فهو متشابه یصدّق

بعضه بعضاً مثل قوله: ﴿وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ﴾^۲ و مثل قوله: ﴿كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ

الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾^۳ و مثل قوله: ﴿وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ

تَقْوَاهُمْ﴾.^۴

این قول از مجاهد نقل شده است.^۵

۳. محکّمات آیاتی است که بیش از یک معنی از ظاهر آن استفاده نمی‌شود

و متشابهات آیاتی است که بیش از یک معنی در آنها محتمل است.

۱. تفسیر جامع البیان، (طبری)، جزء ۳، ص ۲۰۳ و ۲۰۴.

۲. بقره (۲): ۲۶.

۳. انعام (۶): ۱۲۵.

۴. محمد (۴۷): ۱۷.

۵. تفسیر (جامع البیان) طبری، جزء ۳، ص ۲۰۴.

محمد بن جعفر بن زبیر می‌گوید:

«مِنْهُ آيَاتُ مُحْكَمَاتٍ، فِيهِنَّ حِجَّةُ الرَّبِّ، وَ عَصْمَةُ الْعِبَادِ، وَ دَفْعُ الْخُصُومِ وَ الْبَاطِلِ، لَيْسَ لَهَا تَصْرِيْفٌ وَ لَا تَحْرِيفٌ عَمَّا وَضَعَتْ عَلَيْهِ، وَ آخِرُ مُتَشَابِهَةٍ فِي الصِّدْقِ، لَهِنَّ تَصْرِيْفٌ وَ تَحْرِيفٌ وَ تَأْوِيلٌ»^۱.

۴. ابن زید گفته است:

«وَالْمُتَشَابِهُ ذِكْرُ مُوسَى فِي امْكِنَةِ كَثِيرَةٍ، وَ هُوَ مُتَشَابِهٌ، وَ هُوَ كُلُّهُ مَعْنَى وَاحِدٍ وَ مُتَشَابِهَةٌ: (اسلک فیها)، (احمل فیها)، (اسلک یدک)، (ادخل یدک) (حیة تسعی) (ثعبان مبین).

۵. المتشابه ما استأثر الله بعلمه دون خلقه، مثل فناء الدنيا و قيام الساعة و ما اشبه ذلك.

این قول از جابر بن عبدالله بن رثاب نقل شده است.^۲

سخن طبری

- ابن جریر طبری در تفسیر کبیر همین سخن اخیر را اختیار می‌کند و در

توضیح آن می‌گوید:

«و هذا القول الذي ذكرناه عن جابر بن عبدالله اشبه بتأويل الآيه، ذلك انّ

۱. همان.

۲. همان، ص ۲۰۵.

جميع ما انزل الله من آي القرآن^۱ على رسوله ﷺ فانما انزله عليه بياناً له ولا مته و هدى للعالمين، و غير جايز ان يكون فيه ما لا حاجة بهم اليه، و لا ان يكون فيه ما بهم اليه الحاجة، ثم لا يكون لهم الي تأويله سبيل».

مقصودش از تأويل معنای ظاهر و تفسير آيه است.

«فاذا كان ذلك كذلك، فكل ما فيه لخلقه اليه الحاجة^۲ و ان كان في بعضه ما

بهم عن بعض معانيه الغنى و ان اضطرته الحاجة اليه في معان كثيرة و ذلك كقول الله عزوجل: «يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا»^۳ فاعلم النبي ﷺ مته ان تلك الايه التي اخبر الله جلّ ثنائه عباده انها اذا جاءت لم ينفع نفساً ايمانها، لم تكن آمنت من قبل، ذلك هي طلوع الشمس من مغربها، فالذي كانت بالعباد اليه الحاجة من علم ذلك هو العلم منهم بوقت نفع التوبه بصفته، بغير تحديده بعد بالسنين و الشهور و الايام، فقد بين الله ذلك لهم بدلالة الكتاب و اوضحه لهم على لسان رسوله ﷺ مفسراً، و الذي لا حاجة لهم الي علمه منه هو العلم بمقدار المدة التي بين وقت نزول هذه الآيه و وقت حدوث تلك الآيه، فان ذلك مما لا حاجة لهم الي علمه في دين و لادنيا، و ذلك هو العلم الذي استأثر الله به جلّ ثنائه دون خلقه، فحجبه

۱. اصطلاح طبرى اين است كه تأويل را به معنای تفسير استعمال می‌کند.

۲. جمله «لخلقها اليه الحاجة» خبر است برای كل و با اين جمله، كلام تمام می‌شود.

۳. انعام (۶): ۱۵۸.

عنهم... فاذا كان المتشابه هو ما وصفناه، فكل ما عداه فمحکم. لانه لن یخلو من ان یكون محکماً بانه بمعنی واحد لا تأویل له غیر تأویل واحد، و قد استغنی بسماعه عن بیان بیئنه، او یكون محکماً، و ان كان ذا وجوه و تأویلات و تصرف فی معان كثيرة، فالدلالة علی المراد منه إما من بیان الله تعالی ذكره عنه او بیان رسوله ﷺ لامته و لن یذهب علم و ذلك عن علماء الامّة، لما قد بیننا.^۱

آیا متشابه نسبی است؟

آیا آیات متشابه آیاتی است که معانی آنها در بدو نظر مرّدد و مشتبه به نظر می‌رسد و پس از ارجاع به محکّمات روشن می‌شود؟ مثل آیه ﴿إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ﴾^۲ که با ملاحظه آیاتی که نفی تجسّم از خداوند می‌کند روشن می‌شود که مقصود این نیست که خدا در کمین مثل کمین صیاد جای گرفته است. و پس از آنکه معنای آن روشن شد خود آیه محکم می‌شود و از ردیف متشابهات خارج می‌گردد، پس متشابه مطلق در قرآن وجود ندارد.

این مطلب را صاحب تفسیر المیزان^۳ به طور صریح فرموده‌اند. و روی این نظر، آیه‌ای نسبت به آیه‌ای متشابه است و نسبت به آیه دیگر محکم است. و این نظر شبیه به نظری است که در باب گناهان کبیره گفته شده که هر گناهی نسبت به

۱. تفسیر جامع البیان (طبری)، ج ۳، ص ۱۷۵ (چاپ قدیم) و ص ۲۵۰ و ۲۰۶ چاپ جدید.

۲. فجر (۸۹): ۱۴.

۳. ج ۳، ص ۱۹ به طور اشاره و نیز ص ۶۵.

گناه بزرگ‌تر صغیره و نسبت به گناه کوچک‌تر کبیره است.

لازمه این نظر این است که مقصود از ﴿وَأَخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ﴾^۱ این است که بعضی از آیات قرآن از یک جهت متشابه است و از یک جهت محکم.

ممکن است کسی بگوید که اگر مقصود این بود لازم نبود با این تعبیر که: ﴿مِنْهُ آیَاتٌ مُحْكَمَاتٌ﴾ بفرماید. بلکه بهتر بود بفرماید: همه قرآن محکومات است، نهایت اینکه بعضی از آیات آن بالاصاله محکم است و بعضی پس از رجوع به محکومات محکم می‌شود؛ زیرا روی این نظر، متشابهی که محکم نشود در قرآن وجود ندارد و نیز لازمه این نظر این است که متشابه نسبت به اشخاص فرق می‌کند؛ زیرا مثلاً آیه ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾^۱ برای کسی که از اول نمی‌داند که باید آن را به محکومات ارجاع بدهد متشابه است ولی برای کسی که از اول می‌داند باید آن را ارجاع به آیاتی داد که نفی جسمیت از خداوند می‌کند، برای چنین کسی آیه متشابه نیست. پس متشابه بودن آیات نسبت به اشخاص فرق می‌کند، در حالی که ظاهر تقسیمی که در آیه شریفه هست: ﴿مِنْهُ آیَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأَخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ﴾ این است که خود آیات ذاتاً بر دو قسمت است یک قسمت محکم و یک قسمت متشابه، نه اینکه نسبت به اشخاص مختلف است.

۱. طه (۲۰): ۵.

یک مثال

وقتی رسول خدا ﷺ در جریان حدیبیه از مردی از بنی‌کعب پرسید: از قریش چه خبر داری؟ او گفت: «قد سمعت بمسیر تک فخرجوا و قد لبسوا جلود النّمور».^۱

آیا می‌توان گفت: این جمله «قد لبسوا جلود النّمور» برای کسانی که می‌دانند کنایه از اظهار دشمنی است محکم است و برای کسانی که معنای کنایه آن را نمی‌دانند و خیال می‌کنند مقصود این است که آنان پوست پلنگ پوشیده‌اند متشابه است، یا اینکه این سخن فی حد ذاته محکم است ولی فهم معنای آن منوط به این است که شنونده با قواعد زبان عرب آشنا باشد؟
ظاهراً تردیدی در این نباشد که شقّ دوم صحیح است.

چیزهایی که دارای تأویل هستند

کلمه «تأویل» در سوره یوسف هشت بار، در سوره کهف دو بار، در سوره نساء دو بار، در سوره اسراء یک بار، در سوره اعراف دو بار، در سوره یونس یک بار و در سوره آل عمران دو بار در همین آیه مورد بحث استعمال شده است. از این موارد در پنج مورد، تأویل قرآن مقصود است، یعنی در دو مورد اعراف و یک مورد یونس و دو مورد آل عمران.

۱. حیاة محمد، دکتر هیکل، ص ۳۳۶.

در قرآن کریم برای چند چیز تأویل ثابت شده است:

۱. عمل مردم

مانند:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا ۱﴾

در این آیه شریفه تأویل به معنای مال، عاقبت و نتیجه کار استعمال شده

است.

و مانند: ﴿ وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا ۲﴾ در این آیه هم به معنای عاقبت و نتیجه کار آمده است و ظاهر هر دو این است که نتیجه دنیوی مقصود است. در این دو آیه برای عمل انسان تأویل اثبات شده است.

۲. خواب دیدن (رؤیا)

مانند: ﴿ وَيُعَلِّمُكَ مِنَ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ ۳﴾ و مانند: ﴿ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ

۱. نساء (۴): ۵۹.

۲. اسراء (۱۷): ۳۵.

۳. یوسف (۱۲): ۶.

بِعَالَمِينَ^۱ و مانند: ﴿يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُءْيَايَ مِنْ قَبْلُ﴾^۲ در این آیات برای رؤیا، تأویل اثبات شده است و تأویل رؤیا همان واقعیت خارجی است که رؤیا بر آن منطبق می‌شود و در عرف تعبیر، رؤیا نامیده می‌شود.

۳. کار مرموزی که ظاهراً نادرست به نظر می‌رسد

مانند: ﴿سَأْتِيكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا﴾^۳ و مانند: ﴿ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا

لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا﴾^۴.

در این دو آیه، تأویل به معنای حکمت و علت غائی عمل آمده است و علت

غائی همان نتیجه کار است و نتیجه کار عاقبت و مآل کار محسوب می‌شود.

۴. خود قرآن

مانند:

﴿وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ هُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ هَلْ

يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا

بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفَعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلْ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا

أَنْفُسِهِمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ﴾^۵.

۱. همان، ۴۴.

۲. همان، ۱۰۰.

۳. کهف (۱۸): ۷۸.

۴. همان، ۸۲.

۵. اعراف (۷): ۲۵ و ۵۳.

در این آیه شریفه تأویل به معنای واقعیت خارجی و مصداق گفتار قرآن آمده است که در قیامت آشکار می‌شود. و این واقعیت و مصداق گفتار قرآن کریم، به معنای تأویل قرآن نامیده شده است و ظاهر این است که تأویل مربوط به همه قرآن است نه تنها آیات متشابه آن. و مانند:

﴿أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَضَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِبُّوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ﴾^۱

به قرینه آیه اعراف می‌توان گفت: در آیه یونس هم جمله: ﴿وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ﴾ که معنایش این است که هنوز تأویل قرآن برای مکذبین نیامده است ولی تأویل آن در قیامت برای آنان روشن خواهد شد. از کلمه ﴿لَمَّا﴾ ترقب و انتظار فهمیده می‌شود یعنی ترقب آمدن قیامت هست و ضمناً جمله: ﴿وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ﴾ مشتمل بر تهدید است یعنی تأویل قرآن در قیامت برای منکرین خیلی رنج آور و مصیبت بار خواهد بود. از ابن عباس نقل شده است که گفت:

«تأويله يوم القيامة لا يعلمه الا الله».^۲

در این دو آیه که برای قرآن تأویل ثابت شده در هیچ کدام تأویل به معنای

۱. یونس (۱۰): ۳۸ و ۳۹.

۲. الدر المنثور، ج ۲، ص ۵.

تفسیر قرآن (که مصطلح قدمای مفسرین از قبیل طبری است) یا به معنای توجیه و حمل برخلاف ظاهر (مصطلح بعضی از مفسرین است) نیامده است. بلکه به معنای مآل و عاقبت که منطبق با قیامت می‌شده آمده است. و علم قیامت به زمان و خصوصیات مربوط به آن مختص به خداوند است. پس معلوم می‌شود تأویل در قرآن کریم به معنای مفاهیم الفاظ و از قبیل مدالیل تحت اللفظ قرآن و به معنای موضوع له یا مستعمل فیہ کلمات و آیات نیست، بلکه از قبیل حقایق واقعیه اعم از معانی و ذوات است.

متشابه چیست؟

آیا متشابه به معنای غیر قابل فهم، در قرآن وجود دارد؟ آیا آیاتی در قرآن یافت می‌شود که مفهوم و مدلول عرفی قابل درک نداشته باشد؟

تردیدی نیست که قرآن کریم به علت احتیاج بشر نازل شده و معقول نیست خداوند آیه‌ای بفرستد که بشر بدان محتاج نباشد. و نیز معقول نیست که آیه‌ای بفرستد که بشر بدان محتاج باشد ولی معنای آن را هیچ انسانی حتی رسول خدا ﷺ نتواند بفهمد. زیرا در این صورت فرستادن چنین آیه‌ای لغو و بیهوده خواهد بود و شبیه به شوخی تلقی خواهد شد ﴿و ما هو بالهزل﴾^۱. پس متشابه به معنای اینکه برای غیرخدا قابل فهم و درک نباشد و معنای عرفی روشن نداشته

۱. طارق (۶۸): ۱۴.

باشد نخواهد بود.

یک فرضیه

در اینجا یک تصویری هست که در معنای متشابه قابل طرح است و آن این است که بگوییم: همه آیات قرآن کریم دارای یک معنای عربی ساده است که چون قرآن به زبان ﴿عربی مبین﴾ نازل شده برای همه کسانی که زبان عربی بدانند قابل درک است. ولی در بعضی از آیات از جهت سنخ مطالبی که مورد بیان آن آیات است یک نوع ابهام و غموضی هست که برای هیچ بشری حتی رسول خدا ﷺ قابل درک نیست، مثلاً آیاتی که دربارهٔ خلقت فرشته، جن، جهنم، بهشت، قیامت، محاسبه مردم در قیامت، نامهٔ اعمال و ثبت شدن اعمال بندگان در دفتر فرشته‌های نویسنده ﴿کراما کاتبین﴾ وارد شده است، اگر چه از نظر مفهوم عرفی و معنای لغوی برای همه قابل درک است ولی در خود معانی این آیات یک جهت غموض و ابهامی هست که برای غیر خدا قابل درک نیست.

مثلاً جنس فرشته و جن چیست؟، ماهیت بهشت و دوزخ کدام است؟، نامه‌های اعمال مردم از چه جنسی درست شده؟، فرشته‌ها با چه قلمی می‌نویسند؟ و قیامت چه وقت خواهد بود؟ این معانی برای بشر قابل درک نیست. پس روح این فرضیه و تصور این است که: غموض و ابهام در آیات متشابه، از ناحیهٔ خود معانی و سنخ مطالبی است که در آیات متشابه بیان شده

است نه از جهت دلالت لفظ بر مفهوم عرفی و مدلول عادی آن.

پس مدالیل عرفی و مفاهیم عادی متشابهات مثل مدالیل محکّمات برای هر کسی که قواعد زبان عرب را بدانند قابل فهم و درک است.

اطلاقات تأویل در اخبار

۱. قول النبی ﷺ لعلی ع: «تقاتل علی التّأویل كما قاتلت علی التّنزیل» مقصود از تأویل، مصادیق آیات است که در آینده موجود می‌شود و همین معنای بطن است که در اخبار وارد شده است.

۲. قول علی لابنه الحسن ع: «و أن ابتدئک بتعلیم کتاب الله و تأویله و شرائع الاسلام و احکامه»^۱ تأویل در اینجا به معنای مدلول و به معنای مصادیق آینده، ممکن است باشد.

۳. عن ابی عبدالله ع: «نحن الراسخون فی العلم و نحن نعلم تأویله»^۲.

۴. برید بن معاویه عن احدهما ع فی قول الله:

﴿و ما یعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم﴾ فرسول الله افضل الراسخون فی العلم قد علّمه الله جمیع ما انزل علیه من التّنزیل و التّأویل و ما كان الله لینزل علیه شیئاً لم یعلمه تأویله و الاوصیاء من بعده یعلمونه.^۳

۱. نهج البلاغه، نامه ۳۱.

۲. تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۲۷۰.

۳. همان.

تأویل در اینجا به معنای مصداق آینده است در مقابل تنزیل.

۵. فضیل بن یسار عن ابی جعفر علیه السلام قال:

«ظهره تنزیله و بطنه تأویله، منه ماضی و منه مالم یکن بعد یجری کجری

الشمس و القمر کلما جاء منه شیءٌ وقع».^۱

۶. تحف العقول: کتب موسی بن جعفر علیه السلام لهارون:

«جميع امور الاديان اربعة: امرٌ لا اختلاف فيه ... و امرٌ یحتمل الشک و

الانکار فسیبله استیضاح اهله لمنتحلیه بحجة من کتاب الله مجمع علی تأویلهما و

سنة مجمع علیها لا اختلاف فیها»^۲

تأویل در اینجا به معنای مدلول و مفهوم آیه است که همه بر آن اتفاق دارند.

اطلاقات تأویل در سخنان مفسرین

۱. قال محمد بن جعفر بن زبیر:

«المحکمات لیس لها تصریف و لا تحریف عما وضعت علیه و اخر متشابهات

فی الصدق لهنّ تصریفٌ و تحریفٌ و تأویلٌ ظاهراً».^۳

در اینجا تأویل به معنای خلاف ظاهر است.

۲. عن ابن عباس: «انّ القرآن ... و محکم و متشابه و ظهر و بطن، فظهره

۱. المیزان ج ۳، ص ۷۴ نقلاً عن تفسیر العیاشی والبرهان.

۲. تحف العقول، ص ۳۰۴.

۳. الدرّ المشثور، ج ۲، ص ۴.

التلاوة و بطنه التأویل»^۱ محتمل است تلاوة به معنای مفهوم ظاهر باشد و تأویل به معنای خلاف ظاهر باشد و ممکن است بطن به معنای مصادیق آینده باشد.

۳. عن ابن عباس، قال: «أنا ممنن یَعلم تأویله»^۲ محتمل است مقصود

ابن عباس از تأویل معنای خلاف ظاهر باشد.

۴. عن عروة: «قال الرّاسخون فی العلم لا یعلمون تأویله ولكنهم یقولون: امنا

به کل من عند ربنا»^۳ در اینجا تأویل به همان معنایی است که در قرآن کریم آمده است.

۵. عن ابن ابی ملیکه، قال:

قرأت علی عایشه هؤلاء الآیات فقالت کان رسوخهم فی العلم ان امنوا

بمحکمه و متشابهه و ما یعلم تأویله الا الله و کم یعلموا تأویله»^۴.

در اینجا نیز در کلام عایشه تأویل به همان معنایی است که در قرآن کریم

آمده است.

۶. عن مالک فی قوله: ﴿و ما یعلم تأویله الا الله﴾ قال: ثم ابتداء فقال:

«الراسخون فی العلم یقولون امنا به و لیس یعلمون تأویله»^۵. در اینجا نیز در کلام

۱. تفسیر جامع البیان (طبری)، ج ۳، ص ۲۰۷ تا ۲۱۰ (چاپ جدید).

۲. همان.

۳. تفسیر جامع البیان (طبری)، ج ۳، ص ۲۰۷ تا ۲۱۰ (چاپ جدید).

۴. همان.

۵. همان، ص ۷.

مالک تأویل به همان معنایی است که در قرآن کریم آمده است.

۷. عن ابن عباس قال:

«تفسیر القرآن علی اربعة وجوه: تفسیر یعلمه العلماء، و تفسیر لایعذر الناس

بجهالته من حلال او حرام، و تفسیر تعرفه العرب بلغتها، و تفسیر لایعلم تأویله الا

الله، من ادعی علمه فهو کاذب»^۱.

تأویل در اینجا به همان معنایی است که در قرآن کریم آمده است.

اطلاقات تأویل در قرآن

قبلاً روشن شد که در قرآن کریم کلمه «تأویل» بر واقعیت‌های خارجی اعم از

معانی و ذوات از قبیل اموری که در قیامت آشکار می‌شود یا واقع شدن تعبیر

خارجی رؤیا، یا حکم و مصالح افعال مرموز و غیر مرموز اطلاق شده است.

اکنون مناسب است بدانیم که آیا در اخبار و آثار نیز تأویل به همان معنایی

است که در قرآن کریم آمده است یا به معنای دیگری هم استعمال شده است؟

الف - معنای مورد نظر قرآن:

در بعضی از کلمات مفسران سلف تأویل به همان معنایی که در قرآن کریم

وارد شده استعمال شده است.

۱. همان، ج ۳، ص ۷.

۱. در کلام عروة.^۱

۲. در کلام عایشه.^۲

۳. در کلام مالک.^۳

۴. در کلام ابن عباس.^۴

ب - مدلول عرفی و مقصود از لفظ:

۱. قول موسی بن جعفر علیه السلام برای هارون.^۵

۲. قول علی علیه السلام برای امام حسن مجتبی علیه السلام.^۶

۳. احتمالاً قول ابن عباس: (انا ممن يعلم تأویله)^۷ و به همین معنی در کلمات

طبری فراوان آمده است.

ج - معنای خلاف ظاهر:

۱. قول محمد بن جعفر بن زبیر: «لهن تصرف و تحریف و تأویل».

د - مصادیق که بعد از زمان نزول حادث می‌شود:

۱. قول ابی جعفر علیه السلام لفضیل بن یسار: «ظهره تنزیله و بطنه تأویله منه ما

۱. تفسیر جامع البیان (طبری)، ج ۳، ص ۲۰۷ تا ۲۱۰ (چاپ جدید).

۲. همان.

۳. همان.

۴. همان.

۵. تحف العقول، ص ۳۰۴.

۶. نهج البلاغه، نامه ۳۱.

۷. تفسیر جامع البیان (طبری)، ج ۳، ص ۲۰۷ تا ۲۱۰.

مضى و منه مالكم يكن بعد».^۱

۲. قول ابی جعفر علیه السلام لحمران بن اعین: «ظهره الذین نزل فیهم».^۲

۳. فرسول الله صلی الله علیه و آله افضل الراسخین ... تأویل در این روایت مصادیقی است

که بعداً حادث می‌شود.^۳

۴. قول النبی (ص) علیه السلام: «تقاتل علی التأویل».^۴

۵. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در روز جنگ جمل پس از احتجاج‌هایی که با

طلحه و زبیر و قشون عایشه کرد این آیه را تلاوت فرمود: ﴿وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ

بَعْدِ عَهْدِهِمْ﴾ آنگاه فرمود: «انهم لاصحاب هذه الآية و ما قوتلوا منذ نزلت».^۵

۶. قول ابی عبدالله علیه السلام: «نحن الراسخون فی العلم و نحن نعلم تأویله».^۶ در

این آیه هم ظاهراً مقصود تطبیق بر مصادیق است.

۷. عن ابی عبدالله علیه السلام :

«ان للقرآن تأویلاً فمنه ما قد جاء و منه ما لم یجئ فاذا وقع التأویل فی زمان

امام من الائمة عرفه امام ذلك الزمان».^۷

۱. المیزان، ج ۳، ص ۷۴.

۲. المیزان، ج ۳، ص ۷۵ (نقلاً عن معانی الاخبار).

۳. تفسیر البرهان، ج ۲، ص ۱۰ (چاپ جدید).

۴. همان، ج ۲، ص ۱۰۴ (چاپ قدیم).

۵. تفسیر البرهان، ج ۲، ص ۱۰۷.

۶. همان، (۳)، ص ۷.

۷. همان، ج ۱، ص ۱۵.

یک نمونه دیگر

از آنچه گذشت معلوم شد که یکی از معانی تأویل، مصادیقی است که آیات قرآن با آنها قابل انطباق است. و حدیث نبوی که به حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: «تقاتل على التأويل كما قاتلت على التنزيل» به همین معنی است که امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ آیه ﴿وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ﴾^۱ را با اصحاب جمل مثلاً تطبیق می‌کند و این تأویل این آیه است یعنی یک مصداق واقعی آیه است.

ولی گاهی ممکن است کسانی آیه‌ای را از روی غرض و هوای نفس با مصداق دلخواه خود تطبیق کنند و از آن سوء استفاده نمایند. مثلاً معاویه برای گمراه کردن مردم می‌گفت: عثمان مظلوم کشته شد و من ولی خون او هستم و قرآن می‌گوید: ﴿وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا﴾^۲ و این حق را قرآن به من داده است که به خون خواهی عثمان برخیزم و با علی بجنگم.

و باز به مردم شام وعده پیروزی و غلبه بر لشکر امیرالمؤمنین را می‌داد^۳ و می‌گفت: در همین آیه آمده است که: ﴿فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا﴾^۴.

۱. توبه (۹): ۱۲.

۲. اسراء (۱۷): ۳۳.

۳. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۷، ص ۱۳۶.

۴. اسراء (۱۷): ۳۳.

و در حقیقت این یک تطبیق و تأویل دیگری بود درباره ذیل آیه که آن را به معنای وعده نصرت می‌گرفت در حالی که جمله: ﴿إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا﴾ حکم تشریحی اسلام است که می‌گوید: اسلام و حکومت اسلامی به ولی مقتول حق می‌دهند و پشتیبان او هستند که قاتل را بکشد.

امیرالمؤمنین علیه السلام درباره این تأویل و تطبیقی که معاویه کرد ضمن نامه‌ای که به وی می‌نویسد می‌فرماید:

«وقد ابتلانی الله بک و ابتلاک بی فجعل احدنا حجة علی الآخر فغدوت (فغدوت خ ل) علی الدنيا بتأویل القرآن فطلبتنی بما لم تجن یدی».^۱
یک نکته:

تأویل به معنای تطبیق آیه با مصداق‌های آینده هم برای آیات محکمات هست و هم برای متشابهات مثلاً آیه: ﴿وَإِنْ نَكَتُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ﴾^۲ از محکمات است و تأویل آن اصحاب جمل هستند پس محکمات قرآن هم دارای تأویل به این معنی هستند.

آیه‌ای که معاویه بر قضیه عثمان تطبیق می‌کرد: ﴿وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا﴾ از محکمات است و تأویل‌های صحیحی هم تا روز قیامت دارد که مصداق‌های

۱. نهج البلاغه، نامه ۵۵.

۲. توبه (۱۲): ۹.

حقیقی آیه مزبور هستند ولی معاویه به غلط آن را بر عثمان و خودش تطبیق می‌کرد.

ضمناً از آنچه گفتیم روشن شد که تأویل بر دو قسم است، تأویل صحیح و تأویل غیر صحیح. و مسلم است آنان که بیماری روانی دارند ﴿الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ﴾ دنبال تأویل صحیح آن نیستند، بلکه به دلخواه خود آیات را تأویل و تطبیق می‌کنند و کوشش می‌کنند تأویل باطل خود را صحیح جلوه بدهند.

از قضیه معاویه معلوم می‌شود آنان که انحراف روانی دارند ﴿الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ﴾ از آیات محکّمات هم سوء استفاده می‌کنند و طبق هوای نفس خود محکّمات را تأویل می‌نمایند، برای آنها مصداق تعیین می‌کنند، ولی آیه مورد بحث این فرض را متعرض نشده است بلکه فقط متعرض مواردی است که اشخاص منحرف از آیات مشابه سوء استفاده می‌کنند.

اما سوء استفاده منحرفان را از آیات محکّمه نفی هم نکرده بلکه در این مورد سکوت کرده، و علت اینکه فقط متعرض سوء استفاده از تشابهات شده شاید این باشد که در تشابهات بیشتر امکان سوء استفاده هست و شاید هم در موردی نازل شده که منحرفان از آیات مشابه سوء استفاده کرده‌اند، چنان‌که نقل شده است که نصاری دربارۀ روح‌الله و کلمۀ الله با رسول خدا ﷺ مباحثه کردند و گفتند: این همان است که ما می‌گوییم.

محل وقف کجاست؟

در اینکه آیا باید سر ﴿إِلَّا اللَّهُ﴾ وقف کرد یا باید ﴿وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾ را عطف به ﴿إِلَّا اللَّهُ﴾ کرد، اختلاف است. بعضی از کسانی که تشابه را مربوط به دلالت لفظ می‌دانند راضی نمی‌شوند بر ﴿إِلَّا اللَّهُ﴾ وقف شود چون لازمه‌اش این است که راسخین در علم معانی، متشابهات را ندانند.

المنار از ابن تیمیه نقل می‌کند که او گفته است: راسخون عطف به ﴿إِلَّا اللَّهُ﴾ است چون اگر عطف نباشد لازم می‌آید که معانی متشابهات را هیچ‌کس نفهمد و اگر چنین باشد انزال متشابهات لغو خواهد بود.^۱

مرحوم علامه بلاغی رضوان الله علیه در «آلاء الرحمن» می‌فرماید:

اگر وقف بر ﴿إِلَّا اللَّهُ﴾ باشد لازم می‌آید راسخون در علم معانی متشابهات را ندانند و این با مقام شامخ راسخین در علم سازگار نیست؛ علاوه بر این، ادله بر خلاف این مطلب دلالت دارد.^۲

در سخنان امیر المؤمنین علیه السلام چند جمله هست که این اختلاف را حل می‌کند:

«و اعلم انّ الرّاسخين في العلم هم الذين اغناهم عن اقتحام السدد المضروبة

دون الغيوب الاقرار بجملة ما جهلوا تفسيره من الغيب المحجوب فمدح الله

۱. المنار، ج ۳، ص ۱۷۲، تا ۱۹۶.

۲. آلاء الرحمن، ص ۲۵۶ تا ۲۵۸.

اعترافهم بالعجز عن تناول ما لم يحيطوا به علماً و سَمِي تركهم التعمق فيها لم
يكلّفهم البحث عن كنهه رسوخاً»^۱.

یعنی «و بدان که راسخان در علم هستند که اعترافشان به نادانی درباره تفسیر
«غیب مستور» ایشان را از ورود به درهای بسته آن، بی‌نیاز ساخته است؛ و
خداوند اعتراف آنان را به عجز و نادانی از احاطه بر آن امور، ستایش نموده و
فرورفتن ایشان را در چیزهایی که ادراک کهنشان را از آنان نخواسته «ژرفنگری»
نامیده است.

نکاتی که از کلام امام استفاده می‌شود:

۱. ﴿و الراسخون﴾ فی العلم عطف به ﴿الله﴾ نیست بلکه مستأنف است؛ زیرا
در این سخن امام اعتراف به عجز راسخین در علم از درک تأویل ذکر شده و
جهل آنان نسبت به تأویل اثبات گشته است، پس معلوم می‌شود در آیه شریفه
راسخون در علم در مقابل زائغین قرار داده شده است که زائغین در طلب و
جستجوی تأویل هستند، تأویلی که نمی‌توانند بفهمند، ولی راسخین در علم
اقرار به جهل خود نسبت به تأویل دارند.

۲. تأویل متشابه از سنخ غیب محجوب است و چون غیب محجوب است
برای راسخین و غیر راسخین قابل درک نیست، پس تأویلی که در این آیه ذکر

۱. نهج البلاغه، خطبه ۸۹ (اشباح)، ص ۱۶۱، چاپ مصر.

شده از سنخ مفاهیم الفاظ و مفاهیم عرفیه آیات نیست، بلکه از سنخ حقایق غیبی است که در پرده و استتار است و برای هیچ‌کس جز خدا معلوم نیست ﴿و ما يعلم تأویله الا الله﴾.

۳. تأویل در آیه مورد بحث غیر از تأویلی است که در بعضی از اخبار وارد شده است مثل: «تقاتل علی التأویل کما قاتلت علی التنزیل»^۱ مثل: «ظهره تنزیله و بطنه تأویله»^۲ چون در این روایات تأویل به معنای مصادیقی است که پس از زمان نزول تا روز قیامت برای آیات قرآن حادث می‌شود.

۴. اگر راسخون را عطف بر الله نکنیم و بگوییم: تأویل متشابه را جز خدا کسی نمی‌داند با اخباری که می‌گوید: رسول الله و ائمة اهل بیت علیهم السلام بلکه ابن عباس تأویل قرآن را می‌دانند معارض و مخالف نخواهد بود، زیرا در این روایات علم به تأویل به معنای مصادیق آیات که در زمان‌های بعد از نزول حادث می‌شود برای رسول خدا و راسخین در علم ثابت شده ولی در آیه مورد بحث، علم به تأویل به معنای حقایق غیبی که از سنخ غیب محجوب است از راسخین در علم نفی شده پس آنچه در اخبار اثبات شده غیر از آن است که در آیه نفی شده است. ۵. از این سخن امام معلوم می‌شود زانغین در جستجوی کنه حقایق غیبی

۱. تفسیر البرهان، ج ۲، ص ۱۰۴.

۲. المیزان، ج ۳، ص ۷۴ به نقل از عیاشی.

هستند و کلمه: ﴿ابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ﴾ به معنای این است که زائغین از جهت غرور، خودپسندی و بیماری روانی که دارند حاضر نیستند در مقابل حقایق غیبی اقرار به جهل خود بکنند و در طلب تأویل یعنی در طلب غیبِ محجوب و احاطه به آن هستند، به خلاف راسخین در علم که چون بیماری روانی ندارند و از غرور و خودپسندی منزّه می‌باشند اقرار به جهل خود نسبت به غیب محجوب می‌کنند و بیهوده در مطلبی که نمی‌توانند درک کنند تعمق نمی‌کنند ولی زائغین بیهوده در غیب محجوب تعمق می‌کنند در حالی که استعداد درک آن را ندارند.

۶. زائغین آیات متشابه را به یکی از دو منظور دنبال می‌کنند: یکی برانگیختن فتنه، و دیگری تعمق در کنه حقایق غیبی که در حجاب و استتار است، یعنی چون بیماری روانی دارند آنچه را که نمی‌توانند درک کنند در جستجوی آن هستند و در آن تعمق می‌کنند، پس ابتغاء تأویل لازم نیست برای انگیزش فتنه باشد بلکه خود ابتغاء تأویل یعنی تعمق بیهوده در حقایق غیبی یکی از لوازم زیغ و بیماری روحی است که در زائغین هست چنان که انگیزش فتنه هم یکی از لوازم زیغ است.

۷. از این سخن امام معلوم می‌شود: متشابهات یک دسته از آیات قرآن کریم هستند که مشتمل بر حقایق غیبی و غیب محجوب هستند و کشف غیب محجوب برای راسخین در علم هم مقدور نیست.

بنابراین رفع تشابه از آیات متشابهه ممکن نیست و تشابه یک امر نسبی نیست که با ارجاع متشابه به محکم رفع تشابه بشود بلکه آنچه متشابه است تا قیامت متشابه است، زیرا اعضاء و غموض در متشابه مربوط به خود حقایق غیبی و غوامض آفرینش است که پشت پرده غیب محجوب است و بشر نمی‌تواند این غموض و ابهام را از غیب محجوب رفع کند.

درباره رساله محکم و متشابه

درباره رساله محکم و متشابیه

منسوب به سید مرتضی

رساله‌ای به نام «المحکم و المتشابیه» به قطع جیبی در صدویست و هشت صفحه با چاپ سنگی پرغلطی به خط محمدتقی نامی چاپ شده است که پایان کتابت آن، پنجم رجب هزار و سیصد و دوازده یعنی نود و چهار سال پیش بوده است. در پشت این رساله به خط محمدتقی کاتب نوشته شده: «مؤلف هذمه

الرسالة الشريفة علي بن الحسين... الاجل المرتضى علم الهدى...».

شیخ حر عاملی در خاتمه و سائل می‌گوید: «و اعلم ان سيدنا الاجل المرتضى

فی رسالة المحکم و المتشابه نقل احادیث من تفسیر النعمانی و هذا اسنادها:

«قال شيخنا ابو عبدالله محمد بن ابراهيم بن جعفر النعماني رضي الله عنه في

كتابه في تفسير القرآن: احمد بن محمد بن سعيد» ابن عقدة قال: حدثنا احمد بن

يوسف عليه السلام^۱ بن يعقوب الجعفي عن اسماعيل بن مهران عن الحسن بن علي بن ابي

حمزة عن ابيه عن اسماعيل بن جابر قال: سمعت ابا عبدالله جعفر بن محمد

الصادق عليه السلام يقول و ذكر الحديث عن آباءه عن امير المؤمنين عليه السلام^۲.

بدین گونه صاحب و سائل رساله نامبرده را به سید مرتضی علم الهدی نسبت

داده و در موضوعات گوناگون از همین رساله قسمت‌هایی را نقل می‌کند.^۳

ما نمی‌دانیم از چه زمانی این رساله به سید مرتضی علم الهدی نسبت داده

شده است و آنچه می‌دانیم و در آن شک نداریم این است که این رساله از

۱. در وسائل الشیعه به جای «یوسف» یونس آمده که گویا غلط چاپی است و از این رو ما در متن یوسف نوشتیم.

۲. وسائل، ج ۲۰، ص ۳۲.

۳. چنان‌که در جلد ۱ وسائل (کتاب الطهاره)، ص ۱۸ حدیث ۳۵ و در جلد ۶ کتاب الخمس ص ۳۴۱، حدیث ۱۲ و ص ۳۶۰ و حدیث ۱۲ و باب ۱ از ابواب الانفال حدیث ۱۹ ص ۳۷۰ می‌گوید: «علی بن الحسین المرتضی فی رسالة المحکم و المتشابه نقلاً من تفسیر النعمانی باسناده الآتی عن علی؟ امیرالمؤمنین و مقصودش از «باسناده الآتی» همان سند است که در خاتمه و سائل، جلد ۲۰ ص ۳۲ ذکر کرده است که در متن درج کردیم.

سید مرتضی علم الهدی نیست که شواهد آن را ذکر خواهیم کرد.

علامه مجلسی و رساله محکم و متشابه:

مرحوم مجلسی همه رساله نامبرده را در «کتاب القرآن» بحار^۱ درج کرده و

در عنوان باب مذکور می نویسد:

«باب ما ورد عن امیر المؤمنین ع فی اصناف آیات القرآن و انواعها و

تفسیر بعض آیاتها بروایة النعمانی و هی رساله مفردة مدونة كثيرة الفوائد

نذکرها من فاتحتها الی خاتمتها».

در اینجا علامه مجلسی نام رساله نامبرده را «المحکم و المتشابه» نگذاشته و

نیز آن را به سید مرتضی علم الهدی نسبت نداده است.

و در آنجا که مدارک بحار را ذکر می کند رساله نامبرده را چنین معرفی

می کند:

«و کتاب التفسیر الذی رواه الصادق عن امیر المؤمنین ع المشتمل علی

انواع آیات القرآن و شرح الفاظه بروایة محمد بن ابراهیم النعمانی و سیأتی

بتمامه فی کتاب القرآن».^۲

در اینجا نیز مرحوم مجلسی رساله مزبور را به نام «المحکم و المتشابه» ذکر

۱. باب ۱۲۸، جلد ۹۳، چاپ مکتبه اسلامیة ایران.

۲. در صفحه ۱۵ از چاپ ایران آخوندی.

نکرده بلکه به نام کتاب التفسیر ذکر کرده و نیز آن را به سیدمرتضی علم الهدی نسبت نداده بلکه به نعمانی نسبت داده است.

بنابراین اینکه علامه مجلسی ضمن ذکر کتاب‌های سیدمرتضی علم الهدی رساله «المحکم و المتشابه»^۱ را نام می‌برد یا مقصودش کتاب دیگری است و یا دستیاران او بدون دقت رساله مزبور را به نام «المحکم و المتشابه» در ردیف کتاب‌های سید مرتضی آورده‌اند.

محدث نوری در مستدرک از کتاب نامبرده نقل می‌کند و آن را به نام تفسیر نعمانی یاد می‌کند و از جمله می‌نویسد:^۲

«ابوعبدالله محمد بن ابراهیم النعمانی فی تفسیره عن احمد بن محمد» ابن عقدة عن جعفر بن احمد بن یوسف^۳ عن اسماعیل بن مهران عن الحسن بن علی بن ابی حمزة عن ابیه عن اسمعیل بن جابر عن ابی عبدالله ع عن امیر المؤمنین ع قال بعد کلام له فی الخمس...».

معلوم می‌شود نسخه‌ای از رساله مورد بحث به صورت مستقل نزد محدث

۱. در جلد ۱ بحار، ص ۱۱.

۲. در جلد ۱ کتاب الخمس ابواب الانفال باب ۲ صفحه ۵۵۴.

۳. در رساله‌ای که به نام المحکم المتشابه منسوب به سیدمرتضی در سال ۱۳۱۲ هجری قمری چاپ سنگی شده به جای جعفر بن احمد بن یوسف، جعفر بن احمد بن یوسف بن یعقوب الجعفی ذکر شده (ص ۴) و در بحار احمد بن یوسف بن یعقوب الجعفی بدون ذکر جعفر آمده (ص ۳، ج ۳۹) و در رسائل احمد بن یونس بن یعقوب الجعفی آمده (ج ۲۰، ص ۳۲) که گویا یونس تصحیف یوسف است.

نوری بوده و نام آن تفسیر نعمانی بوده است نه «المحکم و المتشابه» و نه منسوب به سیدمرتضی.

و مرحوم حاج آقا بزرگ طهرانی می‌گوید:

رساله‌ای که به نام «المحکم و المتشابه» جداگانه چاپ شده و منسوب به سیدمرتضی است آن را نعمانی نوشته و مقدمه تفسیر خود قرار داده است و شاید اینکه شیخ حر عاملی گفته است: من قطعه‌ای از تفسیر نعمانی را دیده‌ام مقصودش همین روایات مبسوطی باشد که نعمانی آنها را به سند خود از امام صادق علیه السلام روایت کرده و مقدمه تفسیر خود قرار داده و اخیراً در ایران جداگانه به نام «المحکم و المتشابه» منسوب به سیدمرتضی چاپ شده است.^۱

رساله نامبرده از سیدمرتضی نیست:

کسانی که رساله «المحکم و المتشابه» نامبرده را به مرحوم سیدمرتضی نسبت داده‌اند می‌خواهند بگویند: خطبه و دیباچه کتاب که با جمله «الحمد لله ذی العظمة و الجبروت» شروع می‌شود از سیدمرتضی است، آنگاه مرحوم سید روایت نعمانی را که تا نود و هفت صفحه از بحار را اشغال کرده است به عنوان روایت مورد قبول آورده و در حقیقت مرحوم سید این روایت طولانی را به عنوان عقیده خود از تفسیر نعمانی نقل کرده است. ولی ما معتقدیم که این رساله

۱. الذریعه، ج ۴، ص ۳۱۸.

«المحکم و المتشابه» که صاحب وسائل الشیعه آن را به سیدمرتضی نسبت داده است بدون شک از مرحوم سید نیست و اینک دلیل‌های خود را ذیلاً می‌آوریم:
دلیل اول:

در رساله نامبرده در حدیثی که از زبان حضرت علی ع نقل کرده‌اند اصرار زیادی نموده‌اند که ثابت کنند قرآن کریم تحریف شده است. حدیث مزبور چند مورد را ذکر می‌کند که مصادیق تحریف را نشان دهد و از جمله می‌گوید:

«وَأَمَّا مَا حُرِّفَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ فَقَوْلُهُ: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ فَحُرِّفَتْ إِلَى؟ خَيْرِ أُمَّةٍ، وَ مِنْهُمْ الزُّنَاةُ وَ اللَّاطَةِ وَ السُّرَاقِ وَ قُطَاعِ الطَّرِيقِ وَ الظُّلْمَةِ وَ شُرَابِ الْخَمْرِ وَ الْمُضْبِعُونَ لِفِرَائِضِ اللَّهِ تَعَالَى وَ الْعَادِلُونَ عَنْ حُدُودِهِ أَفْتَرَى اللَّهُ تَعَالَى؟ مَدَحَ مَنْ هَذِهِ صِفَتُهُ؟»^۱

آنگاه در دنباله آن هفت آیه دیگر را می‌آورد و ادعا می‌کند که آنها تحریف شده است. ولی ما می‌دانیم و همه می‌دانند که مرحوم سیدمرتضی علم الهدی یکی از کسانی است که تحریف قرآن را شدیداً انکار کرده و برای اثبات عدم تحریف بحث‌های مفصلی نموده است. شیخ طوسی می‌فرماید:

«ان الزيادة فيه مجمع على بطلانها، و النقصان منه فالظاهر ايضاً من مذهب المسلمين، خلافه و هو الايق بالصحيح من مذهبنا و هو الذي نصره المرتضى

۱. بحار، ج ۹۳، ص ۲۶ رساله نامبرده، ص ۳۳.

رحمه الله...»^۱.

طبرسی نیز می‌فرماید:

«... اما الزيادة فيه (ای فی القرآن) فمجمع علی بطلانها و اما النقصان منه فقد روى جماعة من اصحابنا و قوم من حشویة العامة ان فی القرآن تغییراً و نقصاناً و الصحيح من مذهب اصحابنا خلافه و هو الذي نصره المرتضى قدس الله روحه و استوفى الكلام فيه غاية الاستيفاء فی جواب المسائل الطرابلسيات...»^۲.

چنان‌که می‌بینیم مرحوم سیدمرتضی علم الهدی منکر تحریف قرآن است و بحث‌های مفصل و مبسوطی برای نفی تحریف در قرآن کرده است، با توجه به این مطلب چگونه می‌توان باور کرد که مرحوم سیدمرتضی رساله‌ای به نام «المحکم و المتشابه» بنویسد که یکی از اهدافش اثبات تحریف قرآن است و آنگاه برای اثبات تحریف قرآن به حدیثی تمسک کند که دو نفر از روایانش یعنی علی بن ابی حمزه بطنانی و پسرش حسن بن علی بن ابی حمزه کذاب و ملعون و از دشمنان سرسخت امام رضا علیه السلام و از اعضای گروه سیاسی واقفی‌ها هستند که فتنه‌ها برانگیختند و ضربه‌های بزرگی به اسلام زدند؟!

اگر هیچ دلیلی برای اثبات اینکه رساله «المحکم و المتشابه» نامبرده از

۱. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۳.

۲. مجمع البیان، چاپ اسلامی، ج ۱، ص ۱۵.

سیدمرتضی نیست نداشته باشیم جز همین که رساله نامبرده روی اثبات تحریف در قرآن اصرار دارد در حالی که مرحوم سیدمرتضی بر نفی تحریف اصرار دارد همین کافی بود که ما را قانع کند و قبول کنیم که رساله مزبور تألیف سیدمرتضی نیست و از روی اشتباه به او نسبت داده شده است.

دلیل دوم:

چنانکه قبلاً ذکر شد رساله نامبرده برای اینکه ثابت کند آیه ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ...﴾^۱ تحریف شده و اصل آن ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ...﴾ است چنین استدلال کرده است که چون در بین امت اسلامی زناکاران، لواط‌گران، دزدان، ظالمان، شرابخواران و... وجود دارد ممکن نیست چنین امتی را خدا ستایش کند و بهترین امتش بخواند و بگوید: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ﴾ به این دلیل اصل آن ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ﴾ بوده و خدا ائمه‌السلام را مدح کرده است نه امت را!

تنظیم‌کننده این حدیث فکر نکرده است که اگر امتی به عنوان بهترین امت معرفی شد به معنای این نیست که همه افراد آن امت معصوم و بی‌گناهند که چنین چیزی هرگز در هیچ امتی ممکن نبوده و نیست. یک امت که یک واحد اجتماعی است و دارای یک نظام و یک قانون و یک روش خاصی است اگر نظام و قانون و روش آن امت بهترین نظام و قانون و روش باشد و حرکت عمومی

۱. آل عمران (۳): ۱۱۰.

آن به طرف بهتر شدن باشد و سیر تکاملی کند چنین جامعه‌ای بهترین جامعه و امت است اگر چه در بین چنین جامعه‌ای افراد گناهکار نیز یافت شود.

و به عبارت دیگر: اگر کسی بگوید: فلان شخص بهترین انسان است معنایش این است که این فرد از هر جهت پاک و منزّه است ولی اگر بگوید: فلان جامعه بهترین جامعه است حیثیت اجتماعی ملحوظ است و حرکت عمومی و نظامی و انضباط و فرهنگ عمومی و آداب و اخلاق عامه مردم مورد ستایش قرار گرفته است و این ستایش باگناه بعضی از افراد آن جامعه نقض نمی‌شود و نمی‌گویند: چون بعضی از افراد این جامعه گناه نمی‌کنند این ستایشی که از این جامعه شده باطل و ناحق است.

آیه ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾^۱ از جامعه اسلامی ستایش می‌کند که از شرک و الحاد به دور است و پس از نجات یافتن از جاهلیت دارای بهترین قانون، بهترین نظام، فرهنگ و بهترین تربیت شده و حرکت عمومیش به سوی بهتر شدن و تکامل است و سیر کلی او در جهت جلب خوبی‌ها و نفی بدی‌ها می‌باشد و امتی است پیشرو و پیشگام چون دعوت به معروف یعنی مطلق نیکی‌ها می‌کند و دفع و رفع منکر یعنی مطلق بدی‌ها را در سرلوحه کارهای خود قرار داده است. جمله ﴿تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ علت بهتر بودن امت اسلامی را

۱. آل عمران (۳): ۱۱۰.

بیان می‌کند.

این معنای صحیح و معقول و قابل قبولی است برای آیه ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ﴾^۱ آنگاه در این به اصطلاح حدیث که از طریق دو نفر کذاب ملعون به حضرت علی علیه السلام نسبت داده شده می‌گوید: چون در بین امت اسلامی افراد گناهکار هست ممکن نیست خدا این امت را ستایش کند!

آیا ممکن است که مرحوم سیدمرتضی آن مغز متفکر کم‌نظیر و عالم نکته‌سنج موشکاف که در نقادی روایات شهره آفاق است چنین روایتی را نقل کند و تلقی به قبول نماید و هیچ نقدی از آن نکند؟!

آن سیدمرتضی که ما می‌شناسیم و کتاب «شافی» و «غرر و درر» و «انتصار»^۲ او را می‌شناساند هرگز چنین استدلال کودکانه بلکه ابلهانه‌ای که در این نقل برای اثبات تحریف آیه ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ آمده است نمی‌پذیرد و به این دلیل ممکن نیست این رساله موسوم به «المحکم و المتشابه» تألیف سیدمرتضی علم الهدی باشد.

دلیل سوم:

رساله نامبرده می‌گوید: «ونسخ قول الله ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^۱ قوله عز وجل: ﴿وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَن رَّبُّكَ وَ لِسَدِّكَ

۱. الذرایات (۵۱): ۶۵.

خَلَقَهُمْ^۱ اى للرحمة خلقهم^۲

تنظیم‌کننده این رساله خیال کرده است بین دو آیه مذکور تناقض هست از این رو گفته است: آیه اول آیه دوم را نسخ کرده است و این سخن ممکن نیست از مرحوم سید مرتضی باشد زیرا:

اولاً: مرحوم سید در آیه دوم در کتاب «غرر و درر» بحث کرده و فرموده است: «ان سأل سائل فقال: ما عندكم فى تأويل قوله الله:

﴿وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ﴾^۳ و ظاهر هذه الآية يقتضى انه تعالى ما شاء ان يكونوا امة واحدة وان يجتمعوا على الايمان و الهدى و هذا بخلاف ما تذهبون اليه».

آن‌گاه مرحوم سید جوابی می‌دهد و خلاصه آن این است که: لفظ ﴿لذالك﴾ اشاره است به رحمت که از ﴿رحم﴾ فهمیده می‌شود و اشاره به اختلاف نیست و در دنباله سخن خود می‌فرماید:

«يجوز ايضاً ان يكون قوله تعالى ﴿وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ﴾ كنايةً عن اجتماعهم على الايمان و كونهم فيه امةً واحدةً و لا محالة انه لهذا خلقهم و يطابق هذه الآية قوله

۱. هود (۱۱): ۱۱۸.

۲. بحار، ج ۹۳، ص ۱۰، رساله مزبور ص ۱۴.

۳. هود (۱۱): ۱۱۸.

تعالی: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾.^۱

چنان‌که می‌بینیم مرحوم سید مرتضی دو آیه مزبور را هم آهنگ و موافق هم می‌داند و در این صورت ممکن نیست بگوید: یک آیه ناسخ دیگری است. پس آنچه در رساله به حضرت علی علیه السلام نسبت داده‌اند که یک آیه ناسخ دیگری است مورد قبول مرحوم سید نیست و اگر این رساله از سید بود در اینجا نقد و تعلیقه‌ای می‌نوشت.

ثانیاً: ۱. این چه معنی دارد که خدا بگوید: من مردم را برای رحمت خلق کردم و بعد بگوید: مردم را برای رحمت خلق نکردم بلکه برای عبادت خلق کردم؟ آیا معنای آن این است که سخن سابق من که گفتم: مردم را برای رحمت خلق کردم از اول باطل بوده است چون از اول مردم را برای رحمتم خلق نکردم؟!

و به عبارت دیگر: مگر در خبر هم نسخ ممکن است؟ اگر یک حکم را خدا نسخ کند معقول است، زیرا حکم گاهی برای مدت معینی انشاء می‌شود و بعداً نسخ می‌شود ولی اگر خدا یک خبر بدهد و بعد آن را نفی کند معنایش این است که خبر سابق دروغ بوده است و این نسخ حکم سابق نیست بلکه تکذیب خبر سابق است.

۱. الذاریات کتاب غرر درر، ج ۱، ص ۷۰ به بعد.

علاوه بر این آیا هدف خلقت قابل تغییر است و آیا معقول است که خدا در یک زمان از خلقت انسان هدف خاصی داشته باشد و بعداً از هدف اول منصرف شود و هدف دیگری را برگزیند؟ و آیا انسان‌هایی را که تا قبل از نزول آیه ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ خلق کرده برای رحمت خلق کرده و انسان‌هایی را که بعد از نزول آیه مزبور خلق کرده است برای عبادت خلق کرده و نه برای رحمت؟

۲. اساساً آیا بین رحمت خدا و عبادت مردم تناقض هست؟ رحمت کار خداست و عبادت کار مردم، عبادت مردم موجب رحمت خدا می‌شود و عبادت و رحمت لازم و ملزوم یکدیگرند و هدف خلقت این است که مردم عبادت و اطاعت خدا کنند و مستحق رحمت او شوند بنابراین ممکن نیست آیه‌ای که می‌گوید: خدا مردم را برای رحمت خلق کرده است نسخ شود و قول به نسخ آیه مزبور به قدری کودکانه و بلکه ابلهانه است که ممکن نیست از انسانی که مشاعرش صحیح است صادر شود، ولی تنظیم‌کننده این رساله، این سخن ابلهانه را به حضرت علی علیه السلام نسبت داده است! چگونه ممکن است مرحوم سید مرتضی چنین چیزی را بنویسد و آن را به امام علی علیه السلام نسبت دهد؟ بدون شک ساحت سید از این جهالت مبرا است.

دلیل چهارم:

رسالة نامبرده می‌گوید:

«و اما من انكر فضل رسول الله ﷺ فالدليل على بطلان قوله قول الله عزوجل: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ﴾^۱ فاؤلُّ من سبَّ من الرُّسُلِ إلى؟ بلى؟ محمّد رسول الله ﷺ لانّ روحه اقرب الارواح الى ملكوت الله تعالى...»^۲.

مطلبی که رساله مزبور می‌گوید: اشاره است به «عهد آلت» که بین مردم و در

لسان بعضی از روایات منقوله شایع است، شیخ بهایی می‌گوید:

در روز آلت بلی؟ گفתי امروز به بستر «لا» خفتی!

و سعدی می‌گوید:

حریفان خلوت سرای آلت به یک جرعه تا نفعه صور مست

و در حدیث آمده است که زراره از حضرت ابی جعفر ع سؤال کرد:

«عن قول الله عزوجل ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟ قَالُوا بَلَىٰ﴾ قال: اخرج من ظهر آدم ذريسته الى يوم القيمة فخرجوا كالذر فعرفهم و اراهم نفسه و لولا ذلك لم يعرف احد ربه و قال: قال رسول الله ﷺ: كل مولود يولد على الفطرة يعني على المعرفة بان الله

۱. اعراف (۷): ۱۷۲.

۲. بحار، ج ۹۳، ص ۸۷ و رساله نامبرده، ص ۱۱۴.

خالقه...»^۱.

ظاهر سخن رساله نامبرده این است که عالم ذر را به همان صورتی که در ذهن مردم است می‌خواهد ترسیم کند و بگوید: رسول خدا در آن عالم ذر در گفتن ﴿بلی﴾ بر همه انبیاء سبقت گرفته است و آیه مزبور را مربوط به عالم ذر مربوط می‌داند.

ولی مرحوم سید مرتضی درباره آیه ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ...﴾ بیانی دارد که معلوم می‌شود آیه مزبور را به عالم ذر که در ذهن مردم است مربوط نمی‌داند بلکه اساساً عالم ذر را به گونه‌ای که در ذهن عامه است قبول ندارد. در امالی سید آمده است:

«قال الشَّريف المرتضی: قال الله تعالى:

﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ﴾ أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ﴾^۲

و قد ظنَّ بعض من لا بصيرة له ولا فطنة عنده: ان تأويل هذه الآية ان الله تعالى

استخرج من ظهر آدم عليه السلام جميع ذريته، و هم في خلق الذر فقرَّهم بمعرفته و

۱. تفسیر البرهان، ج ۲، ص ۴۶.

۲. اعراف (۷): ۱۷۲ - ۱۷۳.

اشهدهم على انفسهم.

و هذا التأويل مع ان العقل يُبطله و يجعله ممّا يشهد ظاهر القرآن بخلافه لانّ الله تعالى قال: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ﴾ و لم يقل «من آدم» و قال ﴿من ظهورهم﴾ و لم يقل «من ظهره» و قال ﴿ذريتهم﴾ و لم يقل ذريته، ثمّ اخبر تعالى بانّه فعل ذلك لثلاثا يقولوا: يوم القيامة أنّهم كانوا عن ذلك غافلين او يعتذروا بشرك آبائهم و أنّهم نشئوا على دينهم و سنّتهم و هذا يقتضى ان الآيّة لم تتناول ولد آدم لصلبه و أنّها انما تناولت من كان له آباء مشركون. و هذا يدلّ على اختصاصها ببعض ذريّة بنى آدم، فهذه شهادة الظاهر ببطلان تأويلهم.

فأمّا شهادة العقول فمن حيث لا تخلوا هذه الذريّة التي استخرجت من ظهر آدم ﷺ فخطوبت و قرّرت من ان تكون كاملة العقول مستوفية لشروط التكليف او لا تكون كذلك فان كانت بالصفة الاولى و جب ان يذكر هؤلاء بعد خلقهم و انشاءهم و اكمال عقولهم ما كانوا عليه فى تلك الحال و ما قرّروا به استشهدوا عليه لانّ العاقل لا ينسى ما جرى هذا المجرى؟ و ان بعد العهد و طال الزمان ولذا لا يجوز ان يتصرف احدنا فى بلد من البلدان و هو عاقل كامل فينسى مع بعد العهد جميع تصرّفه المتقدم و سائر احواله و ليس لتخلّل الموت بين الحالين تأثير، لانه لو كان تخلّل الموت تزيل الذكر لكان تخلّل النوم و السكر و الجنون و الاغماء بين احوال العقلاء يزيل ذكرهم لمامضى من احوالهم لانّ سائر ما عددناه ممّا يسنفى

العلوم يجرى مجرى الموت فى هذا الباب و ليس لهم ان يقولوا: اذا جاز فى العاقل الكامل ان ينسى ما كان عليه فى حال الطفولية (لثة) جاز ما ذكرناه و ذلك انما اوجبنا ذكر العقلاء لما ادعوه اذ اكملت عقولهم من حيث جرى لهم و هم كاملوا العقول و لو كانوا بصفة الاطفال فى تلك الحال لم نوجب عليهم ما اوجبناه.

على ان تجوز النسيان عليهم ينقض الغرض فى الآيه و ذلك ان الله تعالى اخبر بانّه انما قرّرهم و اشهدهم لثلاً يدعوا يوم القيامة الغفلة عن ذلك و سقوط الحجّة عنهم فيه، فاذا جاز نسيانهم له عاد الامر الى سقوط الحجّة و زوالها. و ان كان على الصّفة الثانية من فقد العقل و شرائط التكليف قيح خطابهم و تقريرهم و اشهادهم و صار ذلك عبثاً قبيحاً يتعالى الله عنه.

فان قيل: فقد ابطلتم تأويل (قول خ ل) مخالفكم، فما تأويلهم الصحيح عندكم؟

قلنا: فى هذه الآيه و جهان: احدهم ان يكون تعالى انما عنى...

و الجواب الثانى انه تعالى لما خلقهم و ركبهم تركيباً يدل على معرفته و يشهد بقدرته و وجوب عبادته و اراهم العبر و الآيات و الدلائل فى انفسهم و فى غيرهم كان بمنزلة المشهد لهم على انفسهم و كانوا فى مشاهدته ذلك و معرفته ظهوره فيهم على فيهم الوجه الذى اراده تعالى و تعذر امتناعهم منه و انفكاكهم من دلالتهم بمنزلة المقر المعترف و ان لم يكن هناك اشهاد ولا اعتراف على الحقيقة و يجرى ذلك مجرى قوله تعالى: ﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ

أَتَّبِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ^۱ و ان لم يكن منه تعالى قول على الحقيقة ولا منهما جواب و مثله قوله تعالى: ﴿شَاهِدِينَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ^۲﴾^۳ و نحن نعلم ان الكفار لم يعترفوا بالكفر بالسنتهم و انما ذلك لما ظهر منهم ظهوراً لا يتمكنون من دفعه كانوا بمنزلة المعترفين به. و مثل هذا قولهم: «جوارحي تشهد بنعمتك و حالي معترفة باحسانك» و ما روى عن بعض الحكماء (الخطباء) من قول: «رسل الارض من شق انهارك و غرس استجارك؟ فان لم يجيبك حواراً اجابتك اعتباراً». و هذا باب كبير و له نظائر كثيرة في النظم و النثر...»^۴

۱. فصلت (۱۴): ۱۱.

۲. و الآية هكذا: ﴿مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ بِالْكُفْرِ أُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ وَ فِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ﴾ (توبه (۹): ۷۱).

۳. توبه (۹): ۱۷.

۴. غرر و درر، ج ۱، ص ۳۰۲۸.

اشاره‌ای به

نقش روایات در تفسیر قرآن

اشاره‌ای به نقش روایات در تفسیر قرآن

برای روشن شدن نقش روایات در تفسیر قرآن بیان چند مطلب ضروری

است:

۱. به حکم آیه ﴿... وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾^۱ در

مواردی که آیات قرآن احتیاج به توضیح و بیان مقصود دارد رسول خدا ﷺ بیان‌کننده مقصود قرآن است.

۲. به حکم حدیث متواتر نبوی «أَنْتَ تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي

أَهْلَ بَيْتِي مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا...»^۲ در بین اهل بیت رسالت افرادی وجود

۱. نحل (۱۶): ۴۴.

۲. این حدیث را بیش از سی نفر از صحابه رسول اکرم ﷺ از آن حضرت نقل کرده‌اند. (آلاء

دارند که تمسک به آنان مانند تمسک به قرآن است و قولشان مانند قرآن حجّت می باشد.

۱. به حکم حدیث قطعی نبوی «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بِأَبْهَائِهَا»^۱ حضرت علی عليه السلام که شاخص‌ترین فرد از اهل بیت رسالت است وارث علم رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می باشد و طبعاً همان علمی که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم با آن مهمّات قرآن را تفسیر می کرد نزد وی موجود است.

۲. ائمه اهل بیت از اولاد حضرت علی عليه السلام به حکم روایات قطعی وارث علم او هستند و روایاتی که دلالت بر این وراثت می کند دو دسته است:

دسته اول: روایاتی که می گوید: حضرت امیرالمؤمنین عليه السلام به دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم احکام اسلام را به املاء آن حضرت می نوشت و در طول دوران رسالت این نوشته ها کتابی شد که به نام «کتاب علی» به نام «جامعه» خوانده می شد و این کتاب نزد ائمه اهل بیت از اولاد علی عليه السلام بود و صادقین عليه السلام آن را به عنوان مدرک فتوای خود به اصحاب و به علمای عامه نشان می دادند و ما در اینجا آدرس بخشی از روایاتی را که دلالت بر این مطلب دارد می آوریم:

۱. بحارالانوار طبع جدید، جلد ۲۶، صفحه ۱۸، حدیث ۱.

الرحمن، ص ۴۴).

۱. این حدیث در غایة المرام بحرانی، ص ۵۲۰، باب ۲۹ به سبزه طریق از طرق عامه نقل شده است.

۲. بحارالانوار طبع جدید، جلد ۲۶، صفحه ۲۲، حدیث ۸.
۳. بحارالانوار طبع جدید، جلد ۲۶، صفحه ۲۲، حدیث ۹.
۴. بحارالانوار طبع جدید، جلد ۲۶، صفحه ۲۲، حدیث ۱۰.
۵. بحارالانوار طبع جدید، جلد ۲۶، صفحه ۲۲، حدیث ۱۱.
۶. بحارالانوار طبع جدید، جلد ۲۶، صفحه ۲۲، حدیث ۱۲.
۷. بحارالانوار طبع جدید، جلد ۲۶، صفحه ۲۳، حدیث ۱۳.
۸. بحارالانوار طبع جدید، جلد ۲۶، صفحه ۲۳، حدیث ۱۴.
۹. بحارالانوار طبع جدید، جلد ۲۶، صفحه ۲۳، حدیث ۱۵.
۱۰. بحارالانوار طبع جدید، جلد ۲۶، صفحه ۲۳، حدیث ۱۶.
۱۱. بحارالانوار طبع جدید، جلد ۲۶، صفحه ۲۴، حدیث ۱۷.
۱۲. بحارالانوار طبع جدید، جلد ۲۶، صفحه ۲۴، حدیث ۱۸.
۱۳. بحارالانوار طبع جدید، جلد ۲۶، صفحه ۲۵، حدیث ۲۲.
۱۴. بحارالانوار طبع جدید، جلد ۲۶، صفحه ۲۵، حدیث ۲۳.
۱۵. بحارالانوار طبع جدید، جلد ۲۶، صفحه ۲۵، حدیث ۲۴.
۱۶. بحارالانوار طبع جدید، جلد ۲۶، صفحه ۲۵، حدیث ۲۵.
۱۷. بحارالانوار طبع جدید، جلد ۲۶، صفحه ۳۳، حدیث ۲۶.
۱۸. بحارالانوار طبع جدید، جلد ۲۶، صفحه ۳۳، حدیث ۵۰.

۱۹. بحارالانوار طبع جدید، جلد ۲۶، صفحه ۳۳، حدیث ۵۱.
۲۰. بحارالانوار طبع جدید، جلد ۲۶، صفحه ۳۴، حدیث ۵۲.
۲۱. بحارالانوار طبع جدید، جلد ۲۶، صفحه ۳۴، حدیث ۵۴.
۲۲. بحارالانوار طبع جدید، جلد ۲۶، صفحه ۳۴، حدیث ۵۵.
۲۳. بحارالانوار طبع جدید، جلد ۲۶، صفحه ۳۵، حدیث ۵۷.
۲۴. بحارالانوار طبع جدید، جلد ۲۶، صفحه ۳۵، حدیث ۵۸.
۲۵. بحارالانوار طبع جدید، جلد ۲۶، صفحه ۳۶، حدیث ۵۹.
۲۶. بحارالانوار طبع جدید، جلد ۲۶، صفحه ۳۶، حدیث ۶۶.
۲۷. بحارالانوار طبع جدید، جلد ۲۶، صفحه ۳۸، حدیث ۶۹.
۲۸. بحارالانوار طبع جدید، جلد ۲۶، صفحه ۳۹، حدیث ۷۰.
۲۹. بحارالانوار طبع جدید، جلد ۲۶، صفحه ۴۱، حدیث ۷۲.
۳۰. بحارالانوار طبع جدید، جلد ۲۶، صفحه ۴۴، حدیث ۷۸.
۳۱. بحارالانوار طبع جدید، جلد ۲۶، صفحه ۴۵، حدیث ۸۱.
۳۲. بحارالانوار طبع جدید، جلد ۲۶، صفحه ۴۷، حدیث ۸۸.
۳۳. بحارالانوار طبع جدید، جلد ۲۶، صفحه ۴۸، حدیث ۹۰.
۳۴. بحارالانوار طبع جدید، جلد ۲۶، صفحه ۵۱، حدیث ۹۹.
۳۵. بحارالانوار طبع جدید، جلد ۲۶، صفحه ۵۱، حدیث ۱۰۱.

۳۶. بحارالانوار طبع جدید، جلد ۲۶، صفحه ۵۲، حدیث ۱۰۴.

این روایات می‌گوید: کتاب علی علیه السلام که حاوی احکام خدا بوده و به املاء رسول خدا و خطّ علی علیه السلام نوشته شده است نزد ائمه از اولاد امیرالمؤمنین علیه السلام بوده و احکام را از آن استخراج می‌کرده‌اند.

دسته دوم: روایات فراوانی است که به طور مطلق می‌گوید همه علوم ائمه اهل بیت (ع) نه فقط علم احکام، از رسول خدا گرفته شده است و این روایات در منابع مختلف وجود دارد و از جمله آیه الله بروجردی رضوان الله علیه در مقدمه کتاب جامع احادیث الشیعه هیجده روایت از این دسته را از باب نمونه آورده است.

بنابراین، روایات معتبری که از حضرت علی و سایر ائمه اهل بیت علیهم السلام در تفسیر قرآن وارد شده است مانند روایات معتبر منقول از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حجّت است و نقش مؤثری در تفسیر قرآن کریم خواهد داشت.

لزوم تنقیح روایات تفسیری:

گاهی گفته می‌شود که روایات تفسیری چون کمتر به احکام فقهی می‌پردازد باید با آنها با نوعی تسامح برخورد کرد و ضرورت ندارد که مانند روایات فقهی از نظر سند و متن دقیقاً بررسی و تنقیح شود و با توجه به معارضات و با مقایسه با قرآن و دلیل عقل درباره آنها اجتهاد شود و مورد ردّ و قبول واقع گردد.

ولی باید دانست که قرآن کریم علاوه بر احکام فقهی مشتمل است بر انواع معارف دینی و بحث در مبدء و معاد، عدل الهی، و علل احکام و سنت‌های اجتماعی، مسائل اخلاقی، مسائل آفرینش و طبیعت و موضوعات مهم دیگری که هر کدام به نوعی در تکامل و رستگاری انسان و یافتن راه صحیح زندگی دخالت دارد و بی‌تردید بحث در این همه مسائل زیربنایی و اعتقادی و اصول مهم انسانی نه تنها کمتر از بحث در مسائل فقهی نیست بلکه مهم‌تر و لازم‌تر است.

بنابراین بحث در روایات تفسیری و بررسی و تنقیح آنها از نظر سند و متن و تشخیص معتبر از نامعتبر از ضروری‌ترین کارهای علمی و اسلامی است و همان‌طور که فقهاء روایات احکام را بررسی و تنقیح می‌کنند و فقط حدیثی را سند فتوا قرار می‌دهند که بدانند دارای شرائط حجیت است، همچنین باید روایاتی که در مسائل قرآنی غیر از احکام بحث می‌کند با نهایت دقت از نظر سند و متن مورد بررسی و تنقیح قرار گیرد و فقط به روایاتی اعتماد و استناد شود که واجد شرائط حجیت باشد و روایات نامعتبر شناخته و مشخص گردد تا از روی عدم توجه مورد استناد قرار نگیرد و احیاناً موجب بدآموزی و القاء فرهنگ منحط و غیراسلامی نگردد.

کمبود روایات تفسیری:

انتظار و آرزو چنین بود که در مورد همه آیات قرآن مجید که نیاز به توضیح و تفسیر دارد از رسول خدا ﷺ و ائمه اهل بیت علیهم السلام روایات تفسیری موجود باشد و مجموعه‌های مدوّنی از روایات اهل عصمت علیهم السلام که حقایق قرآنی را کشف کند در دسترس باشد تا هر کسی بتواند بی دغدغه به مفاهیم کتاب الله دست یابد، ولی باکمال تأسف روایات تفسیری از حضرات معصومین علیهم السلام بسیار اندک است، حالا آیا اصلاً در تفسیر قرآن به حدّ کافی روایت صادر نشده است و یا اینکه صادر شده است ولی همه آنها ثبت نشده است و مقدار ثبت شده هم به علل سیاسی و علل دیگر به فراموشی سپرده شده و به تدریج از بین رفته است. حقیقت قضیه را خدا می‌داند، حقیقت قضیه هر چه باشد آنچه اکنون احساس می‌شود کمبود روایات تفسیری است که نوعی فقر علمی محسوب می‌شود و جامعه اسلامی از آن رنج می‌برد.

کمبود روایات صحیح:

تازه از همین مقدار روایات تفسیری هم که وجود دارد تعداد اندکی از آنها دارای سند صحیح و متن قابل قبول است و مثلاً از حدود دویست روایت که بررسی شده است حدود یک پنجم از آنها سند معتبر و متن قابل قبول دارد. البته این بدین معنی نیست که هر حدیثی دارای سند صحیح اصطلاحی نباشد مردود است؛ زیرا روایاتی وجود دارد که از نظر فنی و اصطلاحی سند

صحیح ندارد ولی از نظر مدلول حاوی مطالب موافق عقل و آموزنده می‌باشد و می‌تواند در بارور کردن فکر انسان مؤثر باشد، این گونه روایات مردود نیست و در ردیف روایات قابل قبول محسوب می‌شود.

بررسی روایات مربوط به آیه مودّت از تفسیر نورالتقلین

۱- حدیث ۵۹ آیه مودّت را تفسیر نکرده است و در آن از قول رسول خدا ﷺ آمده است: انّ الله قد فرض لی علیکم فرضاً فهل انتم مؤدّوه؟ فلم یجبه احد منهم، فانصرت فلما کان من الغد قام علیهم فقال: مثل ذلك. و در روز سوم نیز همین را فرمود و فرمود:

انه لیس من ذهب ولا فضة ولا مطعم ولا مشرب قالوا: فآلقه إذا قال: ان الله انزل علی ﴿قل لا؟ استلکم علیہ اجرًا الا المودة فی القربی﴾ فقالوا: اما هذه فنعم فقال ابو عبدالله ﷺ فوالله، ما وفی؟ بها الا سبعة نفر: سلمان و ابوذر و عمار و المقداد من الاسود الکندی و جابرین عبدالله الانصاری و مولی لرسول الله ﷺ یقال له الثبت (خ، الثیب) و زیدبن الارقم.^۱

در این روایت آیه مودّت تفسیر نشده است و فقط ذکر آیه آمده است که می‌تواند مقصودش این باشد که خدا واجب کرده است که مردم رفتار مودّت آمیز درباره آن حضرت داشته باشند که با تفسیر جمهور مفسران از آیه مودّت

۱. نورالتقلین، ج ۶، ص ۵۷۰، حدیث ۵۹.

منطبق می‌شود.

۲- روایت شده است که:

انّ المشركين قالوا فيما بينهم؟. اترون انّ محمداً يستل علي ما يتعاطاه اجراً؟

﴿فنزلت: قل لا اسئلكم عليه اجراً الاّ المودّة في القربى﴾.^۱

از این نقل معلوم می‌شود مخاطب در این آیه مشرکان بوده‌اند و آیه مودّت

مکی است برخلاف نظر صاحب المیزان که می‌فرماید: آیه مودّت مدنی است و

خطابش به مسلمانان است.

۳- در حدیث ۶۱ از قول امام صادق عليه السلام آمده است:

... فابی الله عزوجل الاّ ان يجعل جنّا مفترضاً... فقال ﴿قل لا اسئلكم عليه اجراً

الاّ المودّة في القربى﴾.

با توجه به اینکه مبحث يك امر قلبی است و ممکن نیست مورد امر و

درخواست واقع شود می‌توان گفت: امام صادق عليه السلام به همان ملاکی که رسول

خدا صلی الله علیه و آله و سلم از کفار قریش می‌خواهد که با او رفتار مودّت آمیز داشته باشند امام

صادق عليه السلام از مردم می‌خواهد که با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دارد از مردم

می‌خواهد که با او و سایر اهل بیت رسالت رفتار محبت آمیز داشته باشند.

۴- حدیث ۶۲ عبارتی نامفهوم دارد که نیاوردیم.

۱. همان، حدیث ۶۰.

۵- حدیث ۶۳ آیه مودت را تفسیر نکرده است.

۶- در حدیث ۶۴ آمده است: «سألت ابا جعفر عليه السلام عن قول الله: ﴿قُلْ لَا اسئلكم عليه اجراً الا المودة في القربى﴾ قال: هم الائمة؟ لا ياكلون الصدقه ولا تحل لهم» معلوم نیست کلمه «هم» به چه مرجعی برمی‌گردد؟ چون در عبارت حدیث مرجعی برای آن ذکر نشده است، علاوه بر این، روایت مزبور آیه مودت را تفسیر نکرده است.

۷- در حدیث ۶۵ آمده است که امام صادق عليه السلام پرسید که اهل بصره درباره آیه مودت چه می‌گویند؟ جواب دادند: انهم يقولون: انهم لأقارب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال: كذبوا انما نزلت فينا خاصة اهل البيت في علي و فاطمه و الحسن و الحسين و اصحاب الكساء عليهم السلام [ظاهراً و او در «اصحاب الكساء» زائد است].

این روایت آیه مودت را تفسیر نکرده است و علاوه بر این مصداق قرابت را منحصر کرده است در چهار نفر از اصحاب کساء و ائمه دیگر را از امام سجاد به بعد خارج کرده است که قابل قبول نیست. پس مفهوم قرابت و مصداق آن نمی‌تواند منحصر به چهار نفر از اصحاب کساء باشد و اگر بگویند: تخصیص خورده است جوابش این است که این تخصیص اکثر است که مستهجن و مردود است.

۸- در حدیث ۶۶ از قول امام سجاده علیه السلام آمده است که در مورد آیه مودت فرمود: «نحن اولئک». این روایت آیه مودت را تفسیر نکرده است و فقط گفته است: ما هستیم اهل آیه مودت.

و می‌تواند معنایش این باشد که ما از مصادیق قرابت هستیم، و قرابت در مورد ما صادق است. یعنی سزاوار است مردم درباره ما رفتار محبت آمیز داشته باشند. همان‌طور که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را از قریش درباره خودش خواست.

۹- در روایت ۶۷ درباره معنای آیه مودت آمده است که: «الآن تودوا قرابتی و عترتی و تحفظونی فیهم». که همان مطلبی را گوشزد می‌کند که در قول جمهور مفسران آمده بود یعنی رعایت قرابت را توصیه می‌کند که خویشاوندی اقتضای رعایت دارد و خویشی عترت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم با آن حضرت اقتضا دارد مردم در مورد آنان رفتار مودت آمیز داشته باشند چنان‌که آیه مودت می‌گوید: قریش سزاوار است خویشی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را رعایت کنند و رفتار مودت آمیز با آن حضرت داشته باشند.

۱۰- در روایت ۶۸ آمده است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند: «من هؤلاء الذین امرنا الله بمودتهم؟ فرمود: علی و فاطمه و ولدها».

در این آیه اگر مقصود این باشد که علی و فاطمه و فرزندان از مصادیق قرابت هستند صحیح است، و اگر مقصود انحصار قرابت در آنان باشد این تخصیص

اکثر است که مستهجن و مردود است.

ضمناً مقصود از مودّت، رفتار مودّت‌آمیز است سنه امر به محبت قلبی؛ چون محبت قلبی با درخواست حاصل نمی‌شود.

۱۱- در روایت ۶۹ از قول رسول خدا ﷺ آمده است که: اگر کسی دو هزار سال میان صفا و مروه عبادت کند و محبت ما را نداشته باشد خدا او را در آتش می‌افکند. سپس آن حضرت آیه مودّت را تلاوت کرد.

در اینجا اگر مقصود روایت درخواست محبت قلبی باشد همان اشکال سابق وارد است که محبت قلبی با امر و درخواست حاصل نمی‌شود، و اگر مقصود رفتار مودّت‌آمیز باشد صحیح و با قول جمهور مفسران منطبق می‌شود.

۱۲- از حضرت علی رضی الله عنه در حدیث ۷۰ روایت شده است که فرمود: «فینا فی آل حم آیه، لا یحفظ مودّتنا الا کلّ مؤمن ثم آیه المودّة».

اگر مقصود روایت ۷۰ این باشد ملاک آیه مودّت در مورد ما (اهل بیت پیغمبر) وجود دارد، زیرا با رسول الله ﷺ خویشاوندیم این صحیح است، و رفتار مودّت‌آمیز در مورد خاندان آن حضرت توصیه می‌شود همان‌طور که در آیه مودّت به قریش درباره پیغمبر خدا توصیه شده است.

۱۳- در روایت ۷۱ از امام حسن رضی الله عنه نقل شده است که:

«انا من اهل البيت الذین افترض الله مودّتهم علی کلّ مسلم فقال: ﴿قل

لا اسئلكم عَلَيْهِ اجْرًا الا المودّة في القربى...».

در اینجا اگر مقصود این باشد که ما اهل بیت از مصادیق قرابت مذکور در آیه هستیم و همان طور که در آیه مودّت به قریش توصیه شده است که درباره رسول اکرم ﷺ به خاطر قرابت خوش رفتاری کنند ما نیز سزاوار این خوش رفتاری هستیم این صحیح است، و اگر مقصود این باشد که محبت قلبی اهل بیت درخواست شده است قابل قبول نیست، زیرا محبت قلبی با امر و دستور حاصل نمی شود.

۱۴- در روایت ۷۲ از قول ابی جعفر عليه السلام آمده است که در مورد آیه مودّت فرمود: «هم الائمة».

اگر مقصود این است که ائمه از مصادیق آیه مودّت اند صحیح است و ملاک آیه مودّت در مورد آنان موجود است، بنابراین رفتار مودّت آمیز درباره آنان نیز مورد انتظار است، و اگر مقصود این است که مصادیق آیه مودّت منحصر است در ائمه، این صحیح نیست، و اگر گفته شود: تخصیص خورده است این تخصیص اکثر است و مستهجن.

۱۵- در حدیث ۷۳ آمده است که وقتی رسول خدا ﷺ از حجّة الوداع برگشت انصار آمدند نزد آن حضرت و گفتند: می خواهیم ثلث اموال ما را بگیری و آن را به کسانی بدهی که از اطراف بر تو وارد می شوند، ولی از آنان

نپذیرفت، آنگاه آیه مؤدّت نازل شد.

اشکالی که به این نقل وارد است این است که انصار نخواستند اجر رسالت به آن حضرت بدهند. بلکه خواستند اموالی به آن حضرت هدیه کنند و این با مسأله اجر که در آیه مطرح است منطبق نیست.

۱۶- در روایت ۷۴ آمده است که امام حسن عسکری علیه السلام به اسحاق بن اسماعیل نیشابوری نوشت که خدا برای اولیای خود بر شما حقوقی واجب کرده است که به آنان پردازید و فرموده است: ﴿قُلْ لَا اسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ اجْرًا اَلَّا الْمَوْدَّةَ فِی الْقَرِیْبِ...﴾ .

اشکال این نقل این است که مضمون آیه مؤدّت این نیست که باید مردم اموالی و حقوقی به اولیای خدا بدهند و چون مضمون این نقل با مضمون آیه منطبق نیست، مردود است.

۱۷- در نقل ۷۵ آمده است که جبرئیل جامی از بلور آورد که پراز مشک و عنبر بود وقتی که جام را به دست حسن بن علی علیه السلام دادند، جام آیه مؤدّت را خواند.

در این نقل آیه تفسیر نشده است و چیزی از آن استفاده نمی‌شود، خود نقل هم مجعول به نظر می‌رسد.

۱۸- در روایت ۷۶ آمده است که خدا مؤدّت آل پیغمبر را واجب کرده است

به دلیل آیهٔ موذت، ولی مضمون آیهٔ موذت این نیست که خدا موذت قلبی آل رسول را واجب کرده است بلکه رفتار موذت آمیز با آنان مراد است.

۱۹- در نقل ۷۷ که صدوق می‌گوید:

آن را از کسی روایت نمی‌کنم، آمده است که خدا موذت اهل بیت پیغمبر را بر امت واجب کرده است به دلیل آیهٔ موذت.

اشکال این نقل این است که مضمون آیهٔ موذت وجوب محبت اهل بیت

نیست.

۲۰- در روایت ۷۸ آمده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ضمن خطبه‌ای فرمود:

«نحن الذين امر الله لنا بالموذة فماذا بعد الحق الا الضلال».

مضمون این روایت این است که خدا موذت ما را از مردم خواسته است و این

به معنای این است که: از قریش خواسته است با رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رفتار موذت

آمیز داشته باشند.

اسناد روایات تفسیر البرهان دربارهٔ آیهٔ موذت:

۱- روایت اول سندش ضعیف است که می‌گوید: فی القربی هم الأئمة. ضمنا

این روایت مستلزم تخصیص اکثر است.

۲- روایت دوم که قریبی را در چهار نفر منحصر کرده است موجب تخصیص

اکثر است. روایت سوم تکرار دوم است.

۳- روایت چهارم مسأله مباحله را مطرح کرده است که به دلالت آیه ربطی

ندارد

۴- روایت پنجم سندش ضعیف است یعنی علی بن عباس حزازینی غالی

کذاب، راوی آن است.

۵- روایت ششم سندش ضعیف است که معلی بن محمد بصری در آن است.

۶- روایت هفتم آیه را ذکر نکرده است. ضمناً روایت هشتم، تکرار روایت

هفتم است.

۷- روایت ۹ روایتی است که مجعول بودن آن تأیید شده است.

۴

سیری در داستان طالوت

سیری در داستان طالوت

﴿ وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلِكَهُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴾ وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ إِن كُنتُمْ مُّؤْمِنِينَ ﴿ فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَن شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَن لَّمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ

وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهِ كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ ﴿۱﴾ وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿۱﴾

«و پیامبرشان به آنان گفت: همانا خداوند طالوت را به عنوان فرمانروا برای شما برانگیخته است، گفتند: چگونه او فرمانروای ما باشد با اینکه ما برای فرمانروایی از او سزاوارتریم و به او مال گسترده‌ای هم داده نشده است؟ پیامبرشان گفت: خدا او را بر شما برگزیده و در دانش و نیروی جسمی به وی فزونی داده است و خدا فرمانروایی خود را به هرکه بخواهد می‌دهد و خدا گشایشمند و داناست.»

و پیامبرشان به آنان گفت: نشانه فرمانروایی او این است که آن صندوق که در آن آرامشی است از جانب پروردگارتان و بازمانده‌ای از آنچه خاندان موسی و خاندان هارون برجای نهاده‌اند و فرشتگان آن را حمل می‌کنند برای شما خواهد آمد، به راستی در این اگر مؤمن باشید نشانه‌ای برای شماست.

پس هنگامی که طالوت با لشکریان از شهر فاصله گرفت، گفت: خدا شما را به وسیله نهری آزمایش می‌کند، پس هرکس از آن بنوشد از من نیست و هرکس

از آن نخورد او از من است مگر کسی که با دست خود کفی بگیرد، پس همگی جز اندکی از آنان از آن نوشیدند و چون او و کسانی که با او ایمان آورده بودند از نهر گذشتند، گفتند: ما امروز در برابر جالوت و لشگریانش طاقت ایستادگی نداریم، اما کسانی که یقین داشتند به لقای خدا می‌روند گفتند: چه بسا گروهی اندک که به اذن خدا برگروهی بسیار غالب شده‌اند و خدا با صابران است. و هنگامی که با جالوت و لشگریانش روبه‌رو شدند گفتند: پروردگارا، صبری عظیم بر ما فروریز و گام‌های ما را استوار دار و ما را بر گروه کافران پیروز کن». عده‌ای که با طالوت ماندند

۱. از سُدی نقل شده است که از هشتاد هزار نفری که با طالوت حرکت کردند پس از رسیدن به نهر که اکثریت آنان از نهر آب نوشیدند فقط چهار هزار نفر همراه طالوت از نهر گذشتند و هفتادوشش هزار آنان برگشتند. پس آنگاه که جالوت را دیدند از این چهار هزار نفر، سیصد و چند نفر ماندند و بقیه برگشتند.^۱

۲. از سعید بن جبیر نقل می‌کنند که در تفسیر آیه: ﴿فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا

مِنْهُمْ﴾^۲ گفته است: آن قلیل سیصد و چند نفر بودند به عده اصحاب بدر.^۳

۱. الدَّر المَثُور، ج ۱، ص ۳۱۸.

۲. بقره (۲): ۲۴۹.

۳. الدَّر المَثُور، ج ۱، ص ۳۱۸.

و از براء بن عازب نقل شده است که بین ما اصحاب رسول الله ﷺ چنین گفتگو می‌شد که اصحاب بدر به عدد اصحاب طالوت بودند که از نهر عبور کردند.^۱

و از قتاده نقل می‌کنند که گفته است:

«برای ما چنین نقل شده است که رسول خدا ﷺ در جنگ بدر به اصحابش فرمود: عدّه شما به اندازه عدّه اصحاب طالوت است، روزی که با دشمن روبرو شد اصحاب بدر سیصد و چند نفر بودند».^۲

و از عبیده نقل شده است که:

«عدد اصحاب بدر سیصد و سیزده نفر بودند به عدد اصحاب طالوت که از نهر عبور کردند».^۳

و از ضحاک از ابن عباس نقل شده است که:

«همه لشکر طالوت سیصد و سه هزار و سیصد و سیزده نفر بودند و از این عدّه به غیر از سیصد و سیزده نفر همه از نهر نوشیدند و طالوت همه را برگرداند بجز سیصد و سیزده نفر».^۴

۱. همان.

۲. همان.

۳. همان.

۴. همان.

اختلاف اخبار درباره اصحاب طالوت

۱. در یک حدیث مرسل وارد شده است که:

«القلیل الذی لم یشربوا و لم یغترفوا ثلثمائة و ثلاث عشر رجلاً فلما جاوزوا النهر نظروا الی جنود جالوت قال الذین شربوا منه: ﴿لَا طَاقَةَ لَنَا الْیَوْمَ بِجَالُوتَ وَ جُنُودِهِ﴾^۱ و قال الذین لم یشربوا ﴿رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَیْنَا صَبْرًا﴾^۲.

۲. کلینی در یک حدیث مسند نقل می‌کند:

فشربوا منه الا ثلثمائة و ثلثة عشر رجلاً، منهم من اغترف و منهم من لم یشرب، فلما برزوا لجالوت، قال الذین اغترفوا: ﴿لَا طَاقَةَ لَنَا الْیَوْمَ بِجَالُوتَ وَ جُنُودِهِ﴾ و قال الذین لم یغترفوا: ﴿كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِیلَةٍ غَلَبَتْ﴾^۳.

و همین حدیث را عیاشی نیز نقل کرده است.^۴ چنانکه معلوم است حدیث

اول و دوم معارض هستند.

۳. عن حمّاد بن عثمان: قال ابو عبدالله علیه السلام: «لا یرج القائم فی اقل من الفئته و

لا یرجون الفئته اقل من عشرة الاف».^۵

از این روایت استشمام می‌شود که اصحاب طالوت که فئته قلیله بودند از ده

۱. بقره (۲): ۲۵۰.

۲. بقره (۲): ۲۵۰، تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۲۳۵ و ۲۳۶، حدیث ۵.

۳. تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۲۳۶.

۴. همان، ج ۱، ص ۲۳۷، حدیث ۶.

۵. همان، ج ۱، ص ۲۳۷، حدیث ۸.

هزار کمتر نبوده‌اند. و روایات شیعه در مورد عدد اصحاب طالوت مختلف است، بعضی می‌گویند: همه اصحاب طالوت سی صد و سیزده نفر بودند، و بعضی می‌گویند: آن عدد که «لم یشریوا ولم یغتر فوا» سی صد و سیزده نفر بودند. دسته اول با روایات عامه موافق است و طبق قاعده، دسته دوم ترجیح دارد. بنابراین ممکن است قبول کنیم که اصحاب طالوت از ده هزار کمتر نبوده‌اند ولی افراد از جان گذشته آنان سی صد و سیزده نفر بوده‌اند. بنابراین آنچه المیزان، می‌گوید:

«اقول: و اما کون الباقین مع طالوت ثلاثمائة وثلاثة عشر رجلاً بعدد اهل البدر فقد کثر فیه الروایات من طبق الخاصه و العامه».^۱

قابل مناقشه است؛ زیرا درست است که عامه و خاصه این را نقل کرده‌اند ولی نقل دیگری که از طرق خاصه هست چون مخالف عامه است بیشتر قابل اعتماد است.

افسانه‌ها

از آنجا که طبع انسان افسانه پسند است و میل دارد همیشه از غرائب و خوارق عادات ببیند و بشنود به حکم این تقاضایی که در طبع انسان‌ها هست، افرادی در طول تاریخ یافت شده‌اند که به این تقاضا جواب مثبت گفته و افسانه‌ها و غرائبی

۱. ج ۲، ص ۲۹۸ (چاپ جامعه مدرسین).

را بر مردم عرضه کرده‌اند، و در این مورد هم قانون عرضه و تقاضا عملی شده است.

اینک چند نمونه

۱. از مجاهد مفسر معروف نقل شده است که:

«قال داوود لطالوت: ماذا لي و اقتل جالوت؟ فقال: لك ثلث ملكي و انكحك

ابنتي، فاخذ مخللة فجعل فيها ثلاث مروات، ثم سمى ابراهيم و اسحاق و يعقوب،

ثم ادخل يده فقال: بسم الله الهی و اله آبائی ابراهيم و اسحاق و يعقوب، فخرج

على ابراهيم فجعله في مرجمته فرمى بها جالوت، فخرق ثلثة و ثلثين بيضة عن

رأسه، و قتلت مما ورائه ثلاثين الفاً»^۱.

اگر این نقل صحیح است پس چه حاجتی به تجهیز قشون و تعیین فرمانده و

آزمایش مردان فداکار و سلحشور بود؟ و چه لزومی داشت که این همه وقت

مردم گرفته شود و این همه نیرو و مصرف گردد؟ و اساساً چه لزومی داشت که

پیغمبر بنی اسرائیل به امر خداوند، طالوت را به فرماندهی انتخاب نماید و با

مخالفت بنی اسرائیل روبه‌رو شود و سرانجام با خرق عادت ریاست او مسجّل

گردد؟ بلکه بهتر این بود از همان اول داوود را بفرستند با فلاخن خود جالوت را

با نیروی خرق عادت بکشد و برگردد.

۱. الدرّ المشثور، ج ۱، ص ۳۱۸ (چاپ قدیم) و ص ۷۲۴ چاپ جدید.

در راه پیکار

بنی اسرائیل پس از آمدن تابوت که به صورت خرق عادت انجام شد، فرماندهی طالوت را پذیرفتند و سپاه چریک که از چند لشکر به وجود آمده بود تحت فرماندهی طالوت به سوی دشمن حرکت کرد، سپاهی متشکل و تعلیم دیده که از افراد داوطلب تشکیل یافته و آماده شده بود تا با دشمن تجاوزکار پیکار کند.

افراد این سپاه کسانی بودند که پس از قطعی شدن حکم جهاد از پذیرفتن حکم تخلف نکردند، و برخلاف افراد تن‌پروری که پس از قطعیت فرمان جهاد عقب‌نشینی کردند اینان آمادگی خود را برای پیکار با دشمن اعلام نمودند، و ساز و برگ جنگ و توشه راه را آماده ساخته و باکسان خود وداع کرده و به سوی دشمن جبار شتافتند تا با نیروی نظامی حق خود را باز ستانند.

روحیه رضایت بخش

دلها لبریز از شوق و امید است، شوق بازگرفتن حقوق سلب شده و شوق دیدار فرزندان اسیر گشته‌ای که مدت‌ها است از پدران و مادران جدا شده و در اسارت جالوت ستم‌کار در آمده‌اند و امید پیروزی بر دشمن و کسب استقلال و آزادی را در سر می‌پرورانند.

روحیه لشکریان طالوت به علت اینکه خود داوطلب جنگ با دشمن بودند

از نظر شوق و امیدی که برای سربازان جنگ‌جو ضروری است رضایت‌بخش است و راهی را که به سوی دشمن می‌پیمایند با قدم اشتیاق و علاقه می‌پیمایند و کمترین کراهت و ناخشنودی در آنان دیده نمی‌شود، زیرا آنان را با اکراه و اجبار برای جنگ اعزام نکرده بودند تا با دودلی و ناراحتی حرکت کنند، و به عبارت روشن‌تر ارتش طالوت یک ارتش داوطلب بود نه تسخیری و چقدر فرق است بین داوطلب و تسخیری!

آزمایش لازم

سپاهیان طالوت با شوق و امید حرکت کردند و روحیه آنان رضایت‌بخش بود، ولی تنها این شوق و امید کافی نیست، بلکه باید علاوه بر شوق و امید قدرت روحی سرباز مجاهد آنقدر زیاد باشد که در صحنه پیکار به طور کامل بر نفس خود مسلط باشد تا آنجا که برای کوبیدن دشمن، جان برکف به مبارزه برخیزد و حب نفس و علاقه به زندگی دنیا او را از جهاد با دشمن باز ندارد.

عظمت ارتش پیش از آنکه به زیادی عده بستگی داشته باشد به قدرت ایمان و مسلط بودن بر تمایلات نفسانی بستگی دارد، یک سرباز با ایمان و شکیبایی، برده سرباز راحت‌طلب و دنیاپرست ترجیح دارد ﴿إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ

يَغْلِبُوا مِائَتِينَ﴾^۱.

۱. انفال (۸): ۶۵.

بدین جهت طالوت، فرمانده با تدبیر سپاه بنی اسرائیل، برای اینکه صلابت ایمان ارتشیان خود را آزمایش کند تا اگر افراد نامناسبی در آنان هست جدا گردند و ارتش داوطلب تصفیه گردد، ضمن خطابه کوتاهی برنامه آزمایشی را بدین گونه اعلام کرد:

«ما نهر آبی را در پیش داریم که سپاهیان بدان برمی‌خورند و از آنجا عبور می‌کنند، کسانی که از آن آب به طور کامل بیاشامند و سیراب شوند از من نخواهند بود و آنان لایق پیکار با دشمن نیستند، و کسانی که اصلاً از آب نچشند از من خواهند بود و لایق مبارزه با دشمن هستند، مگر اینکه کسی یک مشت آب با دست خود بخورد.»

این آزمایش بهترین وسیله است برای تصفیه ارتش، زیرا سپاهییانی که راهی را می‌پیمایند، طبعاً تشنه می‌شوند و وقتی که به آب می‌رسند خیلی به آب اشتیاق دارند، حالا اگر کسانی آنقدر بر نفس خود مسلط باشند که با حالت تشنگی بتوانند از خوردن آب خودداری کنند معلوم می‌شود در میدان پیکار هم می‌توانند ایستادگی کنند، ولی کسانی که طاقت تحمل تشنگی را نداشته باشند و نتوانند تا این حد به نفس خود ریاضت دهند که از نوشیدن آب خودداری کنند بدون تردید چنین کسانی در میدان جنگ در برابر دشمن نخواهند ایستاد. ولی آنان که به یک کف آب قناعت کنند فرقه‌ای متوسط هستند یعنی نه در

صلابت ایمان و تسلط بر نفس مثل فرقهٔ اوّل هستند که اصلاً آب ننوشند و نه در برابر تمایلات حیوانی آنقدر ضعیف هستند که مثل فرقهٔ دوم آنقدر آب بنوشند تا سیراب گردند. و این گونه افراد برای میدان جنگ استعدادی متوسط دارند و باید در صفوف مقدّم جبهه جای نگیرند بلکه برای پشتوانهٔ سلحشوران باید در صفوف مؤخر جای بگیرند.

ممکن است گفته شود که: مورد اقدام اصحاب طالوت با آن موردی که صد نفر دزد مسلح به ده نفر حمله کنند فرق دارد، زیرا آنجا که صد نفر به ده نفر حمله کنند اگر آن ده نفر اقدام به دفاع نکنند حتماً نابود می‌شوند ولی اگر اقدام به دفاع کنند اگر چه یک درصد هم باشد احتمال پیروزی هست، پس از این جهت اقدام به دفاع لازم است، و در این صورت جنگ دفاعی یک جنگ اضطراری خواهد بود.

ولی در مورد اصحاب طالوت حملهٔ جدیدی از طرف جالوت به آنها نشده بود و اگر اقدام به جنگ نمی‌کردند چنان نبود که به کلی از بین بروند بلکه ممکن بود به همان نحو رانده شده، آسیب دیده، جدای از فرزندان، دور از وطن، خانه و آشیانهٔ خود بمانند و به همین زندگی ذلیلانه ادامه دهند. پس در مورد اصحاب طالوت باید مطلب طور دیگری مورد بحث واقع شود و اقدام آنان به جنگ از راه دیگری تصحیح شود و با طریق عقلانی تطبیق گردد و می‌توان مطلب را بدین

گونه بررسی کرد:

۱. این زندگی که آنها پس از رانده شدن از دیار و ابناء خود داشتند به چند

دلیل یک زندگی با ارزش و انسانی و شرافتمند نبود:

الف) زندگی آنان فاقد آزادی بود، زیرا آنان حق نداشتند با فرزندان خود

روابط پدر و فرزندی داشته باشند و آنان را زیر نظر مستقیم خود تعلیم و تربیت

کنند و حق نداشتند به وطن خود برگردند و در اموال خود آزادانه تصرف کنند،

چه فرق است بین اینکه یک قوم و مردمی را در یک زندان بزرگی حبس کنند و

یا از اوطان و اموال و فرزندان خود و خلاصه از کشور خود بیرون برانند و هرگونه

آزادی و اختیاری را در مورد اموال و فرزندانشان از آنان سلب نمایند؟

ب) زندگی آنان فاقد استقلال بود، زیرا ملت رانده شده‌ای که از کشورشان

دور و جداگشته‌اند ناچار باید به این کشور و آن کشور پناهنده شوند و دارای یک

زندگی طفیلی و تبعی باشند، و بدیهی است که با چنین زندگی فاقد استقلال

نمی‌توانند گامی به سوی ترقی و تکامل در ناحیه فرهنگ و اقتصاد و صنعت و

غیره بردانند. عدم آزادی غالباً با عدم استقلال توأم است.

ج) آنان در چنین شرایطی همواره در معرض تهدید و خطر تهاجم جدید و

اسارت قرار داشتند و ممکن بود باز هم از طرف جالوت یا ستمگر دیگری به

آنان تجاوز شود و جمعی کشته و جمعی اسیر گردند. این از یک طرف و از طرف

دیگر:

۲. شرایطی که برای آنان فراهم شده بود در صورت مبارزه مسلحانه امید

پیروزی داشتند، زیرا:

اولاً: آنان مردمی ضربت خورده و عصبانی بودند و مردم ضربت خورده و عصبانی بیش از مردم عادی برای پیکار با دشمن آمادگی دارند و نیروهای روحی و بدنی آنان بیش از مردم دیگر تحریک می‌شود و به جنبش می‌آید. و به همین علت خود آنان داوطلب جنگ بودند و از پیغمبر خود در خواست کردند که فرماندهی برای آنان تعیین کند تا به جنگ دشمن بروند.

و ثانیاً: از میان سپاهیان داوطلب، افراد شکیبا و مبارز برگزیده شدند و پس از این تصفیه‌ای که به واسطه آزمایش در برابر تشنگی به عمل آمد افرادی که ماندند افرادی شکیبا و سلحشور و فداکار بودند و چنین افراد داوطلب و فداکار هر یک نفر به قدر ده نفر یا بیشتر ارزش داشتند ﴿إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ﴾^۱ و این یک مطلبی عادی و طبیعی است که ده هزار سرباز داوطلب فداکار بر صد هزار سرباز تسخیری و مزدور غلبه می‌کند و نمونه آن، مبارزات ویت‌کنگ‌ها در مقابل ارتش تسخیری ویتنام جنوبی و سربازان آمریکایی است، و نمونه دیگر آن پیروزی ارتش داوطلب الجزایر در برابر ارتش تسخیری

۱. انفال (۸): ۶۵.

فرانسه است.

و ثالثاً: اصحاب طالوت دارای رهبری لایق، عاقل و عالم بودند و نقش رهبری طالوت و فرماندهی ارتش در پیروزی نهایی چیزی است که احتیاجی به بیان ندارد و می‌توان گفت: شکیبایی و سلحشوری جنگجویان داوطلب یک طرف و درایت و لیاقت رهبری طالوت هم یک طرف.

پس می‌توان گفت: از نظر مجاری عادی و طبیعی احتمال موفقیت و پیروزی اصحاب طالوت بیش از پنجاه درصد بود.

و در چنین مواردی که مردمی از وطن خود رانده شده و از اموال و اولاد خود جداگشته و از آزادی و استقلال محروم مانده، در معرض تهدید، تهاجم، اسارت، اضمحلال و هضم شدن درکام دیگران قرار دارند و از طرفی بیش از پنجاه درصد احتمال پیروزی برای آنان هست. در چنین حالی عاقلانه بلکه ضروری است که به مبارزه مسلحانه برخیزند و زندگی شرافت‌مندانه خود را باز یابند و از مرگ تدریجی نجات پیدا کنند.

امیر المؤمنین فرمود: «فَالْمَوْتُ فِي حَيَاتِكُمْ مَقْهُورِينَ وَالْحَيَاةُ فِي مَوْتِكُمْ

قَاهِرِينَ».^۱

اگر زندگی در تحت سیطره و قهر و غلبه دیگران باشد مشتمل بر نوعی مرگ

۱. نهج البلاغه، خطبه ۵۱.

است، در حالی که زندگی در پرتو پیروزی عزّتمندانه، حیاتی واقعی و سعادت‌مندانه است.

در معنای «وَالْحَيَاةَ فِي مَوْتِكُمْ قَاهِرِينَ» دو احتمال است:

۱. اگر کشته شوید این مرگ افتخارآمیز برای شما زندگی محسوب می‌شود و

اگر زنده باشید ولی با حالت ذلّت بمانید در واقع این زندگی مرگ محسوب می‌شود، خلاصه اینکه مرگ با افتخار بهتر از زندگی با ذلّت است.

ولی این احتمال با کلمه «قاهرین» سازگار نیست، زیرا اگر کشته شوند دیگر

قهر و غلبه بر دشمن معنی ندارد بلکه سالبه به انتفاء موضوع است.

۲. احتمال دوم اینکه اگر با قدرت نظامی دشمن را بکوبید و بر او غالب

گردید این زندگی با ارزش و پربار خواهد بود اگر چه در این راه کشته هم بدهید.

پس کلمه «موتکم» به معنای این است که بعضی از شما در راه پیروزی نظامی

کشته شوید. و معنای «فالموت فی حیوتکم مقهورین» این است که اگر مغلوب

دشمن شوید و تحت تسلط دشمن زندگی کنید به تدریج در کام دشمن هضم

می‌شوید و دیگر امّتی نخواهید بود و صرف وجود بعضی از افراد تشکیل امّت

نمی‌دهد بلکه آنها جزء امّت غالب خواهند گشت. پس معنای این جمله این

است که حفظ موجودیت شما چون همراه زندگی با ذلّت است در حکم مرگ

محسوب خواهد شد.

و در کلمات قصار نهج البلاغه می‌فرماید:

«بَيِّتَةُ السَّيْفِ أَبْتَى عَدَدًا وَ أَكْثَرُ وِلْدًا»^۱ یعنی «آنان که از شمشیر می‌رهند، بیش

از دیگران می‌مانند و صاحب فرزندان بیشتر می‌شوند».

نکته‌هایی که از این آیه استفاده می‌شود:

۱. ریاست روحانی و دینی مستقیماً در امور حکومت دخالت می‌کرده، بلکه می‌توان گفت: تمشیت امور سیاسی و اداره مملکت همه به دست عالی‌ترین مقام روحانی یعنی همان پیغمبر خدا بوده است؛ زیرا در صورتی که فرمانده لشکر را پیغمبر وقت تعیین کند می‌توان گفت به حسب عادت سایر امور کشور هم به دست او بوده و دارایی، فرهنگ، کشاورزی، بهداشت، دادگستری و سایر امور اجتماعی مردم را یکسره همان مقام ریاست روحانی و پیغمبر بنی‌اسرائیل اداره می‌کرده است. پس در آن زمان سیاست از روحانیت جدا نبوده است.

۲. معلوم می‌شود جنگ دفاعی یک حق طبیعی و فطری است که بنی‌اسرائیل در جواب پیغمبر خود می‌گویند: «وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَائِنَا»^۲ یعنی امتی که مورد تجاوز واقع شده و از دیار و ابناء خود رانده گشته است حق دارد با جنگ حق خود را بگیرد و این مطلب آن قدر واضح است

۱. نهج البلاغه، کلمه قصار ۸۴

۲. بقره (۲): ۲۴۶.

که قضاوت درباره آن به وجدان و فطرت واگذار شده است.

چگونگی تابوت:

عن ابن عباس:

«انّ آدم نزل بذلك التّابوت وبالرّكن و بلغنى انّ التّابوت و عصا موسى في

بجيرة طبريه و أنّهما يخرجان قبل يوم القيامة».^۱

وجوه و اقوال درباره سکینه:

۱. عن عليّ عليه السلام ریح هفّافة، لها وجه كوجه الانسان.^۲

۲. عن عليّ عليه السلام ریح خجوج (ای شديدة) ولها رأسان.^۳

۳. عن مجاهد لها رأس كراس الهرة و جناحان و ذنب مثل ذنب الهرة.^۴

۴. عن وهب بن منبه رأس هرة ميتة كانت اذا صرخت في التابوت بصراخ هرة

ايقنوا بالتّصر و جائهم الفتح.^۵

۵. عن السدّي طست من ذهب من الجنة كان يغسل فيها قلوب الأنبياء اعطاها

الله موسى عليه السلام و فيها وضع اللوح و كانت اللوح فيما بلغنا من درّ و ياقوت و

۱. تفسير جامع البيان (طبري)، جزء ۲، ص ۶۰۹ (چاپ قديم).

۲. همان، ص ۶۱۱.

۳. همان.

۴. تفسير جامع البيان (طبري)، جزء ۲، ص ۶۱۱ و ۶۱۲.

۵. همان، ص ۶۱۲.

زیرجد. ۱

۶. عن وهب روح من الله يتكلم اذا اختلفوا فى شىءٍ تكلم فاخبرهم ببيان ما

يريدون. ۲

۷. عن عطاء بن ابى رباح ما يعرفون من الايات فيسكنون اليه. ۳

۸. عن الربيع الرّحمة.

۹. عن قتادة الوقار. ممكن است رحمت و وقار به همان معنای هفتم برگردد.

۱۰. عن ابن عباس دابة قدر الهزلها عينان لها شعاع و كان اذا التقى الجمعان

اخرجت يديها و نظرت اليهم فيهزم الجيش من الرّعب. ۴

وجوه و اقوال درباره بقیة:

۱. عن ابن عباس و السدّي و قتاده عصا موسى و رضاض الالواح. ۵

۲. عن الربيع عصا موسى و شىء من التّوراة. ۶

۳. عن ابى صالح عصا موسى و عصا هرون و لوحان من التّوراة و المّن.

۴. عن عطية بن سعد عصا موسى و عصا هرون و ثياب موسى و ثياب هرون و

۱. همان.

۲. همان.

۳. همان.

۴. الدّرالمشور، ج ۱، ص ۳۱۷.

۵. تفسير جامع البيان (طبرى)، ج ۲، ص ۶۱۴.

۶. همان.

رضاض الالواح.^۱

۵. الثورى عن بعضِ العصا و النعلان.

۶. عن وهب بن منبّه العصا و مدها.

۷. عن الضحّاك القتال فى سبيل الله.^۲

۸. عن الكلبي عن الصالح عن ابن عباس رضاض الالواح و عصا موسى و

عمامة هارون و قباء هارون الذى كان فيه علامات الاسباط و كان فيه طست من

ذهب فيه صاع من منّ الجنة و كان يفطر عليه يعقوب.^۳

۱. همان.

۲. همان، ج ۲، ص ۶۱۵.

۳. الدرّ المثور، ج ۱، ص ۳۱۷.

۵

تفسیر

«انعمت علیهم» در نگاه روائی

تفسیر «انعمت علیهم» در نگاه روایی

کتاب معانی الاخبار از صدوق:

حدثنا الحسن بن محمد بن سعید الهاشمی قال: حدثنا فرات بن ابراهیم الکوفی

قال: حدثنی عبید بن کثیر قال: حدثنی محمد بن مروان قال: حدثنا عبید بن

یحیی بن مهران العطار قال: حدثنا محمد بن الحسین عن ابیه عن جده قال: قال

رسول الله ﷺ فی قول الله عز وجل: ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ

عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ﴾ قال: شعبة علی بن علیؑ الذین انعمت علیهم بولاية علی بن ابی

طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يُغَضِبْ عَلَيْهِمْ وَ لَمْ يَضِلُّوا.^۱

فیش برداشتی از این حدیث در رابطه با آیه **﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾** چنین است: «ولایت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ نعمت و شیعیان آن حضرت برخوردار از نعمت خدا».

برای پذیرفتن مضمون این روایت باید به دو چیز توجه کنیم: یکی اینکه آیا مضمون این روایت با توجه به مدلول آیه قابل قبول است یا نه؟ و دیگر اینکه حدیثی که به آن استدلال شده است سند معتبری دارد یا نه؟

اما مطلب اول:

مدلول روایت این است که ولایت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ نعمت خداست یعنی یک مصداق از نعمت است که در آیه مورد بحث به آن توجه شده است و این معنی فی حد نفسه قابل قبول است، زیرا این روایت نمی‌خواهد نعمت مورد توجه آیه را منحصر کند به ولایت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و بنابراین با مدلول آیه سازگار است.

و نیز جزء دوم روایت که می‌گوید: «شیعیان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ برخوردار از نعمت خدا هستند» قابل قبول است، زیرا **﴿الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾** را بیان می‌کند، پس هر دو جزء فیش قابل قبول خواهد بود.

اما مطلب دوم:

۱. معانی الاخبار، ص ۳۶، حدیث ۸، چاپ مکتبه الصدوق.

آیا سند حدیث مورد استناد معتبر است یا نه؟ برای روشن شدن این مطلب لازم است راویان موجود در سند حدیث یک‌یک مورد بررسی واقع شوند. مجموعاً راویان موجود در سند این حدیث هشت نفر هستند که اسامی آنان به قرار ذیل است:

۱. الحسن بن محمد بن سعید الهاشمی.

۲. فرات بن ابراهیم.

۳. عبید بن کثیر.

۴. محمد بن مروان.

۵. عبید بن یحیی بن مهران العطار.

۶. محمد بن الحسین بن علی بن الحسین.

۷. عن ابیه.

۸. عن جده قال: قال رسول الله ﷺ .

الف الحسن بن محمد بن سعید الهاشمی. قال المامقانی:

لم اقف فيه الا على قول الصدوق في الباب ۲۶ من العيون: حدثنا الحسن

محمد بن سعید الهاشمی الكوفی (بالكوفه) سنة ۳۵۴.

ولی در رجال^۱ در فرات بن ابراهیم می‌گوید:

۱. ج ۲، حرف الفاء، ص ۳.

«و قد اكثر الصدوق في كتبه الرواية عنه بواسطة الحسن بن محمد بن سعيد الهاشمي» انتهى.

معلوم می‌شود مرحوم مامقانی بعداً به اکثار روایت صدوق از حسن بن محمد بن سعید الهاشمی برخورد کرده است که وقتی به حرف الفاء رجال رسیده است موارد زیادی را که صدوق از شخص مزبور روایت می‌کند دیده بوده است.^۱

اقول: روی عنه الصدوق^۲ فی معانی الاخبار من «باب معنی الصّراط». و مجموعاً حسن بن محمد بن الهاشمی مجهول است و از نظر وثاقت و عدم وثاقت درباره او چیزی نمی‌توان گفت و فقط نقل مرحوم صدوق از او دلیل وثاقت او نمی‌شود.

ب فرات بن ابراهیم. این شخص در رجال شیخ و فهرست او و در رجال نجاشی و رجال کشی ذکر نشده است، بنابراین مجهول است و اینکه مرحوم مامقانی می‌فرماید:

«اینکه صدوق و شیخ حرّ عاملی و فاضل مجلسی از او نقل حدیث کرده‌اند وی را در اعلی درجات حُسن قرار می‌دهد» قابل قبول نیست و اینکه در فهرست

۱. مامقانی، ج ۱، ص ۳۰۷.

۲. حدیث ۸ و ۷، ص ۲۶.

رجال مامقانی:^۱

«غنی عن التوثیق» نیز قابل قبول نیست، زیرا صرف نقل بزرگان از کسی دلیل وثاقت او نخواهد بود بلکه چون در کتاب تفسیرش از دو نفر دورغگو فراوان حدیث نقل می‌کند دلیل است که فرات در نقل روایات مشرب اعمی داشته و در حدّ بالایی بی توجه به اینکه منقول عنه چه کسی است و آن دو نفر یکی جعفر بن محمد بن مالک الفزاری است که از رجال نوادر الحکمة استثناء شده است و دیگری عبید بن کثیر کوفی است.

ج عبید بن کثیر. این شخص را کذاب و جعل کننده حدیث خوانده‌اند. نجاشی درباره او می‌گوید:

«طعن اصحابنا علیه و ذکر وانه یضع الحدیث، له کتابٌ یعرف بکتاب التخریج فی بنی الشّیصیان و اکثره موضوع مزخرف، و الصحیح منه قلیل، رواه ابو عبدالله بن عیّاش و له کتاب الفضائل و کتاب المعرفة توفی عبید فی شهر رمضان سنة ۴۹۲».^۲

ابن الغضائری نیز درباره او می‌گوید:

«عبید بن کثیر کان یضع الحدیث مجاهرةً ولا یحتشم الکذب الصّراح و امره

۱. سند حدیث ۸، صفحه ۳۶ معانی الاخبار.

۲. رجال نجاشی، ص ۱۷۵، طبع مرکز نشر کتاب.

مشهور».^۱

اقول:

یکی از حدیث‌های جعلی عیدبن کثیر این است:

«قال فرات: حدثني عبيد بن كثير معنعناً امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام

قال: خلقت الارض لسبعة بهم يرزقون و بهم ينصرون و بهم يمطرون: عبدالله بن

مسعود و ابوذر و عثمان بن ياسر و سلمان الفارسي و المقداد بن الاسود و خذيفه و

انا امامهم السابع... هؤلاء الَّذِينَ صَلَّوْا عَلٰى فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ»^۲

د محمدبن مروان. در رجال مامقانی پنج محمدبن مروان در طبقه شیوخ

عیدبن کثیر نقل می‌کند:

یکی محمدبن مروان الجلاب از اصحاب امام هادی عليه السلام که ثقة است و

دیگری محمدبن مروان الخطّاب از اصحاب امام هادی عليه السلام که مجهول است و

سومی محمدبن مروان الانباری که مجهول است و چهارمی محمدبن مروان

حنّاط یا خنّاط که ثقة است و مامقانی می‌گوید: شیخ طوسی او را در رجال از

اصحاب امام هادی عليه السلام شمرده است ولی ما او را در رجال شیخ نیافتیم. قاموس

الرجال هم می‌گوید: ما او را نیافتیم، و پنجمی محمدبن مروان بن زیاد الغزالی که

۱. مجمع الرجال قهبائی، ج ۴، ص ۱۱۶.

۲. تفسیر فرات، ص ۱۲۵.

یروی عن الحسن بن محبوب.^۱

محمد بن مروان واقع در سند حدیث مورد بحث چون مردّد بین ثقه و مجهول است در حکم مجهول محسوب می‌شود.

ه عبید بن یحیی بن مهران العطار، این شخص در رجال مامقانی نیست جامع الرواة می‌گوید:

او از محمد بن الحسین العلوی روایت می‌کند و او عن ابیه عن جدّه عن

علی بن ابی طالب.^۲

و محمد بن الحسین. این شخص محمد بن الحسین بن علی بن الحسین (زین العابدین) است یعنی نوه امام سجّاد و سبط آن حضرت که وفاتش در سال صد و هشتاد و یک در شصت و هفت سالگی بوده است و مامقانی می‌گوید: ما اطلاعی از وضع و حال او نداریم.^۳

ز عن ابیه «الحسین بن علی بن الحسین فرزند امام سجّاد است که در سال صد و پنجاه و هفت وفات کرده و در بقیع دفن شده است و او عمّ امام صادق است»
بوده و شیخ مفید درباره او گفته است:

«كان ورعاً فاضلاً روى حديثاً كثيراً عن ابیه و عمّته فاطمه بنت الحسین علیها السلام و

۱. رجال مامقانی، ج ۳، ص ۱۸۲.

۲. جامع الرواة، ج ۲، ص ۱۰۰.

۳. رجال مامقانی، ج ۳، ص ۱۰۸.

اخیه ابی جعفر علیه السلام.^۱

ح - عن جدّه «علی بن الحسین علیه السلام»

حضرت علی بن الحسین علیه السلام آخرین راوی این حدیث است که او از رسول

خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت می‌کند.

از روایان این حدیث پنج نفرشان مجهول هستند یعنی حسن بن محمد بن

سعید هاشمی، فرات بن ابراهیم، محمد بن مروان، عبید بن یحیی، محمد بن

الحسین. و یکی از آنان کذاب و جعل‌کننده حدیث است یعنی عبید بن کثیر که

سومین راوی حدیث بعد از صدوق است و راوی هفتم حدیث مزبور یعنی

الحسین بن علی بن الحسین به نقل شیخ مفید باورع و فاضل و راوی روایات

بسیاری از پدر و عمّه اش فاطمه بنت الحسین علیه السلام است و راوی آخر آن حضرت

امام زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام است که نیازی به توصیف ندارد و چون

افراد مجهول و دورگو در سند حدیث وجود دارند و از طرفی نتیجه، تابع اخس

مقدمتین است باید گفت: سند این حدیث بی اعتبار است اگر چه متن آن مقبول و

معقول می‌باشد.

۱. مامقانی ج ۱، ص ۳۳۷.

تفسیر «الم» در نگاه روایی

معانی الاخبار:

حدثنا احمد بن زياد بن جعفر الهمداني رضى الله عنه: قال: حدثنا علي بن ابراهيم عن ابيه عن يحيى بن ابي عمران عن يونس بن عبد الرحمن عن سعدان عن ابي بصير عن ابي عبد الله عليه السلام قال: ﴿الم﴾ هو حرف من حروف اسم الله الاعظم المقطع في القرآن الذي يؤلفه النبي صلى الله عليه وآله وسلم و الامام فاذا دعا به اجيب، ﴿ذَلِكَ

الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ ﴿۱﴾ قال: بيان لشيعةنا ﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَ
يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾ قال: مما علمناهم يبنؤون و مما علمناهم
من القرآن يتلون.^۱

تذکر لازم:

این حدیث در تفسیر قمی،^۲ تفسیر عیاشی،^۳ نیز آمده است ولی در هر یک
از این دو کتاب طور دیگری است که این اختلاف فاحش در یک حدیث به سه
گونه در سه منبع قابل توجه است.

بررسی رجال سند:

در اینجا درباره یحیی بن ابی عمران و سعدان بن مسلم بحث می‌کنیم چون
بقیه رجال سند قابل اعتماد هستند و نیازی به بحث درباره آنان نیست.

یحیی بن ابی عمران:

معجم رجال الحدیث^۴ می‌گوید:

یحیی بن ابی عمران چون در سند حدیثی که در تفسیر علی بن ابراهیم است
واقع شده است ثقه محسوب می‌شود چون مبنای ما توثیق عمومی همه راویان

۱. معانی الاخبار، ص ۲۳، حدیث ۲.

۲. ج ۱، ص ۳۰.

۳. ج ۱، ص ۲۵-۲۶.

۴. ج ۲۰، ص ۲۶.

موجود در حدیث‌های کتاب مزبور است که این توثیق عمومی را علی بن ابراهیم در مقدمه تفسیرش کرده است.

ولی این مبنی را ما قبول نداریم چون اولاً مقدمه تفسیر قمی از علی بن ابراهیم نیست و ثانیاً از عبارت موجود در مقدمه توثیق عمومی همه رجال موجود در سندهای اخبار این کتاب فهمیده نمی‌شود.

نظر تنقیح المقال:

مرحوم مامقانی^۱ می‌گوید: به دو دلیل یحیی بن ابی عمران قابل اعتماد است:

دلیل اول:

دلیل اول اینکه در نامه‌ای که امام رضا علیه السلام درباره لعن احمد بن سابق به او و اصحابش نوشته است خطاب به او کرده است و نیز او و اصحابش را در دعا شریک کرده که فرموده است: «عافانا الله و ایتانا».^۲

این دلیل، صحیح نیست؛ زیرا خطاب امام به او و اصحابش و نیز شریک کردن آنان را در دعا دلالتی بر وثاقت یحیی بن ابی عمران نمی‌کند.

علاوه بر این، سه نفر از روایان این نقل یعنی نصر بن صباح، اسحاق بن محمد بصری، محمد بن عبدالله بن مهران ضعیف هستند و محمد بن عبدالله بن مهران به

۱. ج ۳ رجال، ص ۳۰۸.

۲. رجال کثی، ص ۵۵۲ شماره ۱۰۴۳.

قول کشتی غالی است و به قول شیخ طوسی در (لم) و (د) ضعیف و در (دی) ضعیف و مرئی به غلو و به قول نجاشی غالی و کذاب و فاسد المذهب و به قول ابن الغضائری: ضعیف و غالی و کذاب است و او همان کسی است که کتابی در مناقب ابی الخطاب نوشته است.^۱

و احتمال می‌رود این غالی کذاب طرفدار ابی الخطاب داستان نامه امام رضا علیه السلام به یحیی بن ابی عمران و اصحاب او را در لعن احمد بن سابق جعل کرده باشد. بنابراین به نقل چنین غالی کذابی نمی‌توان اعتماد کرد.

و عجیب است که مرحوم مامقانی توجه به کذاب بودن روای این نقل نکرده و به نقل او استناد می‌کند! ضمناً خود ایشان^۲ می‌گویند: این روایت به علت ضعف سند حجّت نیست.

دلیل دوم:

دلیل دوم بر اعتبار یحیی بن ابی عمران به قول مرحوم مامقانی این است که نامه امام جواد علیه السلام به ابراهیم بن محمد درباره یحیی بن ابی عمران که در بصائر الدرجات^۳ آمده است، دلالت می‌کند که یحیی وکیل امام محمد تقی جواد علیه السلام بوده و وکالت امام مرتبه‌ای فوق عدالت است و عبارت نامه امام این است: «قم

۱. مجمع الرجال، ج ۵، ص ۲۴۹-۲۵۰.

۲. ج ۱، ص.

۳. ص ۲۸۲، شماره ۲.

بماکان یقوم به او نحو هذا من الامر قال» و معنای آن این است که ابراهیم بن محمد قیام کند به همان کاری که یحیی بن ابی عمران می‌کرده است یعنی وکالت امام و انجام کارهایی که وکیل انجام می‌دهد.^۱

ولی این دلیل دوم نیز ناتمام است؛ زیرا اولاً عبارت مزبور صریحاً دلالت بر وکالت یحیی بن ابی عمران از طرف امام جواد نمی‌کند و ثانیاً همان طور که معجم الرجال الحدیث می‌گوید:

وکالت امام دلیل بر وثاقت وکیل نمی‌شود به طوری که وکیل عادی محسوب شود و بتوان او را شاهد طلاق و امام جماعت قرار داد، بنابراین یحیی بن ابی عمران مجهول است و حدیثی که او نقل می‌کند حجّت نیست و باید دلیل دیگری آن را تأیید کند.^۲

سعدان بن مسلم: معجم رجال الحدیث^۳ می‌گوید: «سعدان بن مسلم در کامل الزیارات در سند حدیث ۱۳ از باب ۷۹ واقع شده است و نیز در سند حدیثی در تفسیر علی بن ابراهیم در تفسیر ﴿إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ واقع شده است. مبنای معجم رجال الحدیث این است که رجال اسناد کامل الزیارات از طرف ابن قولویه مؤلف کتاب توثیق عمومی شده‌اند و نیز رجال اسناد تفسیر علی بن

۱. رجال مامقانی، ج ۳، ص ۳۰۸.

۲. ج ۲۰، ص ۲۶.

۳. ج ۸، ص ۱۰۰.

ابراهیم از طرف مؤلف توثیق عمومی شده‌اند.

اقول: در جای خود گفته‌ایم که این مبنای معجم رجال الحدیث در مورد

رجال اسناد دو کتاب مزبور مورد قبول نیست.

نظر تنقیح المقال:

مرحوم مامقانی^۱ می‌گوید: وحیدبهبهانی گفته است: چون سعدان بن مسلم

دارای اصل است و چون اصل او را جماعتی از بزرگان محدثین نقل کرده‌اند و

چون او کثیر الروایه است و چون اصحاب به اکثر روایات او عمل می‌کنند به این

دلایل باید گفت: او ثقة است، آنگاه مامقانی نظر وحید را تأیید می‌کند.

اقول: دارا بودن اصل، دلیل بر وثاقت نیست؛ زیرا ابوالجارود هم اصل دارد

در حالی که مرحوم مامقانی او را تضعیف می‌کند و می‌گوید: «هو مذموم اشدّ

الدّم» و نیز نقل کردن جماعتی از بزرگان محدثین اصل او را و روایات او را دلیل

وثاقت او نمی‌شود؛ زیرا محدثان بزرگ از قبیل احمد بن محمد بن عیسی و

صفوان بن یحیی و احمد بن محمد بن خالد برقی و علی بن حاتم قزوینی و عیاشی

و کثی و محمد بن احمد بن یحیی صاحب نوادر الحکمة و ابن ابی عمیر بغدادی

و کلینی و صدوق و دیگران از روایان ضعیف نقل حدیث می‌کنند و از

۱. جلد ۲ تنقیح المقال، ص ۲۳.

این جاست که سید بحر العلوم^۱ می‌فرماید: «ان الاجلاء كثيرًا ما يروون عن الضعفاء». و نیز کثیر الروایه بودن دلیل بر وثاقت نمی‌شود و گرنه باید ابوهریره و عایشه ثقه باشند. و نیز عمل کردن فقهاء به اکثر روایات سعدان بن مسلم دلیل بر وثاقت او نیست؛ زیرا فقهاء به حدیث ضعیف اگر با ادله دیگری تأیید شود عمل می‌کنند.

نتیجه بحث:

نتیجه بحث این شد که سعدان بن مسلم از نظر ما مجهول است و حدیثی که او نقل کند حجّت نیست چنان که یحیی بن ابی عمران نیز مجهول است. بنابراین حدیث «معانی الاخبار» که می‌گوید:

﴿الم هو حرف من حروف اسم الله الاعظم الذی یولّفه النبی و الامام فاذا دعا به أُجیب﴾ قابل اعتماد و استناد نیست.

مضمون این حدیث در منابع عامّه:

الدّر المنثور^۲ می‌گوید:

«و اخرج ابن جریج^۳ عن ابن مسعود فی قوله ﴿الم﴾ قال: «هو اسم الله الاعظم»

۱. الفوائد الرجالیه، ج ۲، ص ۳۵۷.

۲. ج ۱، ص ۲۲.

۳. عبدالملک بن عبدالعزیز بن جریج الأموی مولاهم ابوالولید و ابوخالد المکی اصله رومی یروی عن هشام بن عروه... و جعفر الصادق، هو اول من صنّف الکتب. او در سال ۸۰ متولد شد و در سال ۱۴۹ یا ۱۵۰ یا ۱۵۱ وفات کرد قال الواقدی: حدثنا عبدالرحمن بن ابی الزناد قال: شهدت ابن جریج

و نیز می‌گوید: «أخرج ابن المنذر عن عامر أنه سئل عن فواتح السور نحو ﴿الم و المر﴾ قال: «هي أسماء من أسماء الله مقطّعة الهجاء فإذا وصلتها كانت اسماً من أسماء الله».^۱

اقول: احتمال دارد اصل مطلب در منابع و السنه عامه در رابطه با فواتح سُور بوده است و آنچه در حدیث «معانی الاخبار» آمده است که «الم هو حرف من حروف اسم الله الاعظم المقطّع فی القرآن...» از همان منبع عامه توسط افرادی مثل سعدان بن مسلم گرفته شده و به این صورت در آمده باشد و عبارت: «الذی يؤلّفه النبّی و الامام فاذا دعا به أجیب» به آن اضافه شده باشد چون عبارتی که سعدان بن مسلم نقل کرده است خیلی شبیه است به عبارتی که ابن جریر از ابن مسعود، ابن المنذر از عامر^۲ نقل کرده‌اند.

معانی الاخبار:

اخبرنا ابو الحسن محمد بن هارون الزنجانی. این سند در اكمال الدين

جاء الى هشام بن عروه فقال: يا ابا المنذر الصحيفه التي اعطيتها فلاناً هي من حديثك؟ قال: نعم، قال الواقدي: فسمعت ابن جرير بعد ذلك يقول: حدثنا هشام ما لا أحصي... (تهذيب التهذيب ابن حجر عسقلاني، ج ۶، ص ۴۰۲ تا ۴۰۵).

۱. الدر المنثور، ج ۱، ص ۲۲.

۲. عامر بن شراحيل بن عبد، قيل: عامر بن عبد الله بن شراحيل الشعبي الحميري ابو عمرو الكوفي من شعب همدان روى عن كثير من الصحابة والتابعين و قال ابن معين: قضي الشعبي لعمر بن عبد العزيز وُلد سنة ۱۹ و مات على اختلاف الاقوال بين ۱۰۳ الى ۱۰۹ و كان فيه دعابة (تهذيب التهذيب، ج ۵، ص ۶۵ تا ۶۹).

صدوق^۱ تا سفیان ثوری وجود دارد و در آنجا عبدالله بن محمد بن اسماء به جای عبدالله بن اسماء ذکر شده است: فیما کتب الی علی یدی علی بن احمد البغدادی الوریاق قال: حدثنا معاذ بن المثنی العنبری قال: حدثنا عبدالله بن اسماء قال: حدثنا جویریة عن سفیان بن السعید الثوری قال: قلت لجعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالبه علیه السلام یا ابن رسول الله! ما معنی قول الله عزّ وجلّ ﴿الم﴾ و ﴿المص﴾. ^۲ و الحدیث طویل.

رجال سند:

۱. محمد بن هارون الزنجانی. این شخص را در کتاب‌های رجال عامّه و

خاصّه نیافتیم.

۲. علی بن احمد البغدادی. این شخص را نیز نیافتیم.

۳. معاذ بن المثنی العنبری.

۴. عبدالله اسماء. این همان عبدالله بن محمد بن اسماء الضبعی البصری پسر

برادر جویریة است و از عم خودش جویریة روایت می‌کند، بخاری و مسلم از او

روایت می‌کنند، در سال دویست و سی و یک هجری وفات کرده و شرح

حالش در تهذیب التهذیب،^۳ آمده است و او را ستوده‌اند. و بخاری از او بیست

۱. ص ۵۵۲.

۲. معانی الاخبار، ص ۲۲، حدیث ۱.

۳. ج ۶ ص ۵ به بعد.

و دو حدیث و مسلم هفده حدیث از او نقل کرده‌اند.^۱

۵. جویریة. این شخص جویریة بن اسماء بن عبید الصُّبَی البصری است که از مالک بن انس که از اقران او است نقل حدیث می‌کند و پسر برادرش عبدالله بن محمّد بن اسماء از او روایت می‌کند. و او را توثیق کرده‌اند و وفات او را در سال هفده هجری نوشته‌اند.^۲

۶. سفیان بن سعید ثوری. این همان سفیان ثوری عالم متزهّدی است که با امام هادی علیه السلام درباره لباس فاخر امام علیه السلام بحث متزهّدانه داشت، وفات او در سال صد و شصت هجری در بصره بوده است و تاریخ بغداد^۳ سال صد و شصت و یک گفته است و قول دیگر^۴ سال صد و شصت و دو گفته است. شرح حال مفصلی از او در تهذیب التهذیب^۵ آمده است. او را در حدّ اغراق ستوده‌اند ولی با این وصف، ابن معین درباره او گفته است: «مُرْسَلَاتِهِ شِبْهُ الرِّيحِ» و ابن المبارک درباره او گفته است: «حَدَّثَ سَفِيَانٌ بِحَدِيثِ فَجِئْتُهُ وَ هُوَ يَدْلُسُهُ وَ فَلَمَّا رَأَيْتُهُ اسْتَحْبَبِي وَ قَالَ: نَرُوهُ عَنكَ».

گفته‌اند سفیان ثوری سی هزار حدیث نقل کرده است و قال الوليد بن مسلم

۱. تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۶.

۲. همان، ج ۲، ص ۱۲۴-۱۲۵.

۳. ج ۹، ص ۱۷۱ و ۱۷۲.

۴. ص ۱۷۲.

۵. ج ۴، ص ۱۱۱ به بعد.

رأيته بمكّه يُستفتى و لما يخطّ وجهه بُعد.^۱

درباره سفیان ثوری گفته‌اند: «لولا الثوری لمات الورع» اوزاعی گفته است:

«لو قيل لي: اختر لهذه الأمة، ما اخترت الاّ سفیان الثوری» و نیز اوزاعی می‌گوید:

«كنتُ اقول فيمن ضحك في الصلوة قولاً لا ادري كيف هو؟ فلما لقيت سفیان

الثوری فسألته فقال لي: يعيد الوضوء و يعيد الصلوة فاخذت به».^۲

و قال يحيى بن سعيد: «سفیان فوق مالک في كلّ شئٍ يعنى في الحديث و في

الفقه و في الزّهد» و قال شعبه و ابن عيينه: «سفیان الثوری امير المؤمنين

في الحديث».^۳

وضع سفیان ثوری نزد شیعه:

سفیان ثوری نزد علمای شیعه قابل اعتماد نیست، مرحوم مامقانی^۴ روایاتی

در ذمّ او از کافی و رجال کشی می‌آورد و در پایان می‌گوید:

«و قد نقلنا الخبر الاخير بطوله ليتبين عندك امران: احدهما انّ سفیان الثوری

كذاب خبيث مدلس معاند يهوديّ قد آثر دنياه علي آخرته علي علم منه بذلك

بنصّ الصادق عليه السلام».

۱. تهذيب التهذيب، ج ۴، ص ۱۱۵.

۲. تاريخ بغداد، ج ۹، ص ۱۶۲.

۳. ج ۹، ص ۱۶۴ و ۱۶۵.

۴. جلد ۲ تنقيح المقال ۳۷ و ۳۸.

بنابراین ما بحث زائندی در بی‌اعتباری نقل‌های سفیان ثوری نداریم و حدیث او را ضعیف می‌دانیم.

گفته‌ها یا یافته‌های سفیان ثوری:

سفیان ثوری در حدیثی که قبلاً سند آن را آوردیم مطالبی را در تفسیر فواتح سور به امام صادق علیه السلام نسبت می‌دهد که باور کردن آنها خیلی ساده لوحی لازم دارد و خلاصه آن مطالب از این قرار است:

۱. همه فواتح سور را که مجموعاً ۱۴ عدد است آورده است بدین صورت:
﴿الم﴾، ﴿المص﴾، ﴿الر﴾، ﴿المر﴾، ﴿کهیعیص﴾، ﴿طه﴾، ﴿طس﴾، ﴿طسم﴾، ﴿یس﴾، ﴿ص﴾، ﴿حم﴾، ﴿حمعسق﴾، ﴿ق﴾، ﴿ن﴾ اینها همه فواتحی است که در قرآن^۱ است تا اینجا اشکالی در بین نیست.

۲. سفیان ثوری برای «الم» که در بقره است معنایی غیر آنچه برای «الم» آل عمران گفته آورده است در حالی که در چهار سوره دیگر «الم» هست که معنای جداگانه‌ای برای آنها نیاورده و نیز برای هر یک از فواتح تکراری دیگر

۱. مخفی نماند که؟ الم؟ در اول شش سوره آمده است یعنی بقره و آل عمران و عنکبوت و روم و لقمان و سجده. و؟ الر؟ در پنج سوره آمده است یعنی یونس و هود و ابراهیم و حجر. و؟ حم؟ در شش سوره آمده است یعنی مؤمن و فصلت و زخرف و دخان و جاثیه و احقاف. و؟ طسم؟ در دو سوره آمده است یعنی شعراء و قصص.

بنابراین فواتح در اول نوزده سوره آمده و تعداد فواتح تکراری چهار عدد است: الم؟ و؟ الر؟ و؟ حم؟ و؟ طسم؟ و فواتح غیر تکراری در ده سوره آمده است و مجموعاً بیست‌ونُه سوره در قرآن دارای فواتح است.

تفسیر جدا نیاورده بلکه برای همه آنها یک تفسیر آورده است، اگر هر یک از فواتح تکراری معنای خاصی دارد باید برای هر یک از آنها معنای خاص آن را بیاورد و اگر هر یک از فواتح تکراری معنای خاصی ندارد باید برای ﴿الم﴾ در بقره و ﴿الم﴾ در آل عمران یک تفسیر بیاورد نه دو تفسیر در حالی که ﴿الم﴾ در بقره را «انا لله الملك» تفسیر کرده است و ﴿الم﴾ در آل عمران را «انا الله المجید». این دوگانگی که در گفته‌های سفیان هست که در مورد بعضی از فواتح تکراری معنای خاصی برای هر یک آورده و در بقیه فواتح تکراری چنین نکرده است، نقطه ضعفی برای گفته‌های او محسوب می‌شود.

۲. برای ﴿ص﴾ معنای رمزی ذکر نکرده بلکه گفته است: ﴿ص﴾ چشمه‌ای که از زیر عرش بیرون می‌آید که رسول خدا ﷺ در شب معراج از آن چشمه وضوء گرفت و جبرئیل روزی یک بار در آن چشمه فرو می‌رود و بیرون می‌آید و بال‌های خود را می‌تکاند و خدا به عدد قطرات آبی که از بال‌های جبرئیل می‌ریزد فرشته خلق می‌کند تا قیامت تسبیح و تقدیس و تکبیر و تحمید خدا کنند. و نیز برای «ق» تفسیر رمزی نیاورده بلکه گفته است «ق» کوهی است که محیط به زمین است و رنگ سبز آسمان از آن کوه است.

و نیز برای «ن» تفسیر رمزی نیاورده بلکه گفته است ﴿ن﴾ نهری است در بهشت که خدا به آن گفت: جامد شو و آن نهر جامد شد و به صورت مداد در آمد

آنگاه خدا به قلم گفت: بنویس و قلم در لوح محفوظ نوشت آنچه را که در گذشته واقع شده و آنچه را که در آینده تا روز قیامت واقع خواهد شد و سه سطر بعد می‌گوید: ﴿ن﴾ فرشته‌ای است که مطالب را به قلم می‌رساند و قلم به لوح می‌رساند و لوح به اسرافیل و اسرافیل به میکائیل و میکائیل به جبرئیل و جبرئیل به پیامبران می‌رساند و هر یک از قلم و لوح نیز فرشته‌اند.

خردمندان بیندیشند که مقصود سفیان ثوری از این گفته‌ها چیست؟ «ص» چشمه‌ای است که از زیر عرش بیرون می‌آید یعنی چه؟ و رسول خدا ﷺ از آن چشمه وضوء گرفت چه مفهومی دارد؟ آیا آن حضرت در شب معراج احتیاج به تجدید وضوء پیدا کرده بود؟ و جبرئیل هر روز یک بار در آن چشمه شنا می‌کند یعنی چه؟ و ﴿ق﴾ کوهی است محیط به زمین یعنی چه؟ و رنگ سبز آسمان از آن کوهی است چه معنایی دارد؟ و ﴿ن﴾ نهری است در بهشت یعنی چه؟ و آن نهر جامد شد و به صورت مداد در آمد چه معنی دارد؟ و دوباره سرسبز بعد ﴿ن﴾ را به معنای فرشته تفسیر کردن چگونه توجیه می‌شود؟ چرا یک بار ﴿ن﴾ را به نهری در بهشت تفسیر می‌کند و بلافاصله ﴿ن﴾ را به معنای فرشته می‌داند؟! پاسخ اینها را باید سفیان ثوری دروغ پرداز بدسابقه بدهد که هرگز نمی‌تواند بدهد؛ زیرا بافتن این ترهات هیچ‌گونه تفسیر و توجیه منطقی ندارد و با افکار مالیخولیایی بیشتر همخوانی دارد.

مصیبت بدتر:

مصیبت بدتر اینکه او می‌گوید: امام صادق علیه السلام به من گفت: اگر تو را لایق نمی‌دانستم این مطالب را برایت نمی‌گفتم! بدین گونه هم خودش را فردی لایق و مورد علاقه امام صادق علیه السلام و شایسته رموز علمی معرفی می‌کند و هم برای ترویج مهملات خود آنها را به یک امام محبوب و بزرگ نسبت می‌دهد و بر آن تأکید می‌گذارد.

بدتر از همه اینکه خیالبافی‌ها را به قرآن پیوند می‌دهد و به عنوان تفسیر قرآن از زبان امام صادق علیه السلام نقل می‌کند و مثلاً می‌گوید: ﴿ق﴾ کوهی است که بر زمین احاطه دارد و رنگ سبز آسمان از آن کوه است و مهملات دیگری که قبلاً اشاره شد.

در تفسیر قرطبی در تفسیر «ق» می‌گوید:

«قال ابن زید و عكرمة و ضحاک: هُوَ جِبِلٌ مَحِيطٌ بِالْأَرْضِ مِنْ زَمْرَدَةٍ. خضراء

اخضرت السماء منها...»^۱

ممکن است سفیان ثوری قول این مفسران را به دروغ به امام صادق علیه السلام

نسبت داده باشد که آن حضرت فرموده است: ﴿ق﴾ کوهی است^۲ محیط بر زمین

۱. ج. ۱۷، ص. ۲.

۲. احتمالاً افسانه کوه قاف از همین گفته سفیان ثوری سرچشمه می‌گیرد، فرهنگ معین می‌گوید: قاف کوهی است افسانه‌ای که نام آن در قرآن آمده و مفسران آن را کوهی می‌دانند محیط بر زمین و

که رنگ سبز آسمان از آن است.

خلاصه: افرادی مثل سفیان ثوری با خیالبافی و افسانه‌سازی و تفسیرکردن آیات قرآن به گونهٔ ماورائی و نامعقول و نسبت دادن بافته‌های خود را به امام صادق علیه السلام و سایر ائمه علیهم السلام یک فرهنگ غیر اصیل و افسانه‌ای و ماورائی صوفیانه و خیال پردازانه را وارد محیط اسلام و تفسیر قرآن کردند و فکر و وقت گروهی از طلاب علوم را در جو اسلامی در مسیر خیال‌گرایی و تلفیق مطالب نامعقول و بی‌دلیل هدر کردند. فکر و وقتی که باید در پرتو هدایت قرآن کریم در راه کشف رموز علمی و استخراج قوانین طبیعت و پیشبرد فرهنگ حقیقت‌طلبی و به دست آوردن فرمول‌های علمی در همهٔ رشته‌های مورد نیاز بشر مصرف گردد.

نتیجهٔ بحث:

نتیجهٔ بحث این شد که حدیث سفیان ثوری که می‌گوید: معنای ﴿الم﴾ در اوّل سورهٔ بقره «أَنَا اللَّهُ الْمَلِكُ» است سندش ضعیف است و با ملاحظهٔ همهٔ متن آن روشن می‌شود که متنی سست و خیال‌با فانه و غیر قابل قبول دارد و نمی‌توان

گویند از زبرجد سبز است و سبزی آسمان از رنگ او است و آن اصل و اساس همهٔ کوه‌های زمین است و بعضی گفته‌اند: فاصلهٔ این کوه تا آسمان به مقدار قامت آدمی است و برخی دیگر آسمان را بر آن منطبق می‌دانند و زمره‌ای گمان کرده‌اند که در پس آن عوالم و خلاقیتی‌اند که تعداد آنها را جز خدای تعالی نمی‌داند و آفتاب از این کوه طلوع و غروب می‌کند... (فرهنگ معین، ج ۶، ص ۱۴۳۲).

به آن اعتماد کرد.^۱

ولی توجه به این نکته لازم است که برای پی بردن به صحّت و سقم حدیث باید همه متن آن مورد توجه و تجزیه و تحلیل قرار گیرد نه جزء کوچکی از آن.

روضه الكافی :

علی بن محمد عن علی بن العباس عن علی بن حمّاد عن عمرو بن شمر عن جابر عن ابی جعفر ع فی حدیث طویل: «... و قال الله عزّ وجلّ لمحمد ص: ﴿قُلْ لَوْ أَنَّنَّ عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ لَفُضِيَ الْأَمْرُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ﴾^۲ قال: لو أنّي امرت ان اعلمكم الذي اخفيتم في صدوركم من استعجالكم بموتى لتظلموا اهل بيتى من بعدى فكان مثلكم كما قال الله: عزّ وجلّ: ﴿كَمَثَلِ الْآذِيِّ اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ﴾ قول: اضاءت الارض بنور محمد ص كما تضيئى الشمس و قوله عزّ وجلّ: ﴿ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَ تَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ﴾ يعنى قبض محمد ص و ظهرت الظلمة فلم يبصروا فضل اهل بيته و هو قوله عزّ وجلّ: ﴿وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لَا يَسْمَعُوا وَ تَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَ هُمْ لَا يُبْصِرُونَ﴾^۳.

۱. متن کامل حدیث مزبور در معانی الاخبار صدوق، ص ۲۲ آمده است و تفسیر البرهان ج ۱، ص ۵۴، حدیث ۸ و نیز نورالتقلین حویزی ج ۱، ص ۲۲ حدیث ۴ جزء کوچکی از حدیث راکه مربوط به ﴿الم﴾ بوده است ذکر کرده‌اند.

۲. انعام (۶): ۵۸.

۳. اعراف (۷): ۱۹۷.

۴. روضه کافى، ص ۳۷۹، حدیث ۵۷۴.

اقول:

آنچه نقل شد قسمتی از یک حدیث طولانی است که در سند آن افراد ضعیف و متهم به غلو و خیانت و دروغ‌گویی وجود دارد.

علی بن العباس الحُرّاذینی که روای دوم این حدیث است درباره او گفته‌اند: «ضعیف است، متهم به غلو است، خبیث است، مذهبش فاسد است».^۱ و عمرو بن شمر بن یزید جُعفی که راوی چهارم است به اتفاق علمای رجال، ضعیف و غیر قابل اعتماد و بی اعتبار است.^۲

عمرو بن شمر که از جابر بن یزید جُعفی زیاد نقل حدیث می‌کند در اینجا طبق نقل مزبور این حدیث را از جابر جُعفی نقل کرده است. علمای رجال می‌گویند افراد حدیث‌سازی به دروغ حدیث‌هایی را در کتاب‌های جابر جُعفی وارد کرده‌اند و بعضی از علمای رجال آن حدیث دروغ را به عمرو بن شمر جُعفی نسبت می‌دهند و می‌گویند: او آنها را وارد کتاب‌های جابر کرده و به دروغ نسبت به جابر جُعفی داده است.^۳

چون عمرو بن شمر جُعفی و جابر بن یزید جُعفی هر دو ساکن کوفه و هر دو از تیره جُعفی بوده‌اند و کتاب‌های جابر جُعفی در اختیار عمرو بن شمر قرار داشته

۱. رجال مامقانی، ج ۲، ص ۲۹۴.

۲. همان، ج ۲، ص ۳۳۲.

۳. فهرست نجاشی، ص ۲۲۰.

است او می‌توانسته است حدیث‌هایی جعل کند و نسبت به جابر جعفری بدهد و در کتاب‌های جابر که آنها را رو نویس می‌کند وارد سازد و به دیگران منتقل نماید و نسل‌های بعد آن حدیث‌ها را به عنوان حدیث‌های جابر جعفری بشناسند. علی بن العباس خُراذینی که در قرن سوم هجری می‌زیسته و صاحب قلم بوده و کتاب‌هایی تألیف کرده و از طرفی متهم به غلو و دروغ‌گویی است، می‌توانسته است حدیث‌هایی بسازد که به هدفش کمک کند و آن حدیث‌ها را در قالب روایات منقول از امام معصوم بریزد و منتشر کند.

جابر جعفری کتاب تفسیر داشته است که رو نویس می‌شده و دست به دست می‌گشته و مورد توجه محدثان بوده است، علی بن العباس خُراذینی می‌توانسته است برای تأمین اهداف خود حدیث‌هایی را در رابطه با تفسیر آیات قرآن بسازد و با یک سلسله سند آنها را به جابر جعفری نسبت بدهد و بگوید این مطالب را جابر جعفری در تفسیر قرآن از امام محمد باقر یا امام صادق علیهما السلام نقل کرده است. حدیثی که قسمتی از آن را نقل کردیم حدیثی طولانی است که احتمالاً آن را علی بن محمد که در اول سند کافی واقع است آن را از بعضی از کتاب‌های علی بن العباس گرفته است.

روح حاکم بر این حدیث به ظاهر، طرفداری از ائمه اهل بیت علیهم السلام و دشمنی با منافقان و دشمنان اهل بیت است که با مطرح کردن آیاتی از قرآن حدود پانزده

آیه را تفسیر کرده و همه آنها را به مسئله ولایت و دوستی اهل بیت علیهم‌السلام و خلافت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مربوط کرده است.

در این حدیث آیات قرآن از مدلول صحیح تحریف شده و طبق خواسته نویسنده با تکلف زیاد تأویل گشته است به گونه‌ای اگر کسی از ادبیات عرب آگاه و با تفسیر قرآن آشنا باشد مطمئن می‌شود که نویسنده هدف خاصی داشته است و با تکلف بسیار و ناموجه، آیات قرآن را برخلاف مدلول واقعی تأویل کرده است مثلاً این آیه شریفه: ﴿قُلْ لَوْ أَنِّي عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ لَقُضِيَ الْأَمْرُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ﴾^۱ که پاسخی است به کسانی که به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌گفتند: اگر راست می‌گویی بگو خدا فوراً عذاب بر ما نازل کند. این آیه به آن حضرت می‌گوید: به آنان بگو: اگر نازل کردن عذاب نزد من و در اختیار من بود بین من و شما حکم شده و عذاب بر شما نازل گشته بود، در آیه قبل از این آیه آمده است: ﴿مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ﴾ یعنی عذابی که شما می‌خواهید فوراً نازل شود نزد من و در قدرت من نیست. قرآن درباره معاندان می‌گوید: ﴿وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ﴾^۲ یعنی آنان می‌گویند: فوراً عذاب بر ما نازل کن، آیه‌ای که در حدیث نام برده آمده و به آن اشاره کردیم می‌خواهد بگوید: نازل کردن عذاب در اختیار پیغمبر نیست

۱. انعام (۶): ۵۸.

۲. عنکبوت (۲۹): ۵۳-۵۴.

که هر وقت خواست آن را نازل کند. بنابراین، آیه مزبور به معاندانی که از روی تهکم و استهزاء می‌گفتند: اگر راست می‌گویی فوراً عذاب بر ما نازل کن جواب می‌دهد که نازل کردن عذاب در دست خداست نه در دست رسول خدا ﷺ ولی در حدیث مورد بحث آیه نامبرده از مدلول خودش منحرف شده و در تفسیر آن با افشایی سست و رکیک از قول پیغمبر ﷺ گفته‌اند:

«اگر من مأمور می‌شدم آن عداوتی که در سینه‌های خود پنهان کرده‌ایم افشاء کنم و بگویم که شما آرزو دارید من زود بمیرم تا بعد از من به اهل بیتم ظلم کنید و آنان را از خلافت محروم سازید آنگاه مثل شما آن طور بود که خدا گفته است: ﴿مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَ تَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ﴾^۱.

یعنی: «در آن صورت خدا پیغمبر اکرم ﷺ را قبض روح می‌کرد و نور وجود او از بین می‌رفت و ظلمت ظاهری می‌شد و آنان فضل اهل بیتش را نمی‌دیدند». این است تفسیر انحرافی که برای آیه مزبور کرده‌اند.

درست دقت کنید در این تفسیر انحرافی عبارت ﴿مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ﴾ به آرزوی مرگ زودرس رسول خدا ﷺ تفسیر شده و عبارت ﴿لَقَضِيَ الْأَمْرُ يُبَيِّنِي وَبَيْنَكُمْ﴾ به معنای انجام یافتن آن آرزو یعنی قبض روح پیغمبر اکرم ﷺ تطبیق

۱. بقره (۲): ۱۷.

گشته است، و ضمناً آیه ﴿ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ﴾ که تمثیل است درباره منافقان با رحلت آن حضرت تطبیق شده است که خواننده از این تفسیر و تأویل و تطبیق به حیرت فرو می‌رود.

در این حدیث روضه کافی حدود پانزده آیه از قرآن به همین منوال تفسیر شده و در حقیقت تحریف گشته است و هدف سازنده این حدیث به ظاهر، طرفداری از اهل بیت رسول خدا ﷺ و محکوم کردن کسانی است که برای سلب زعامت و زمامداری از اهل بیت کوشش کردند.

به ظن قوی سازنده این حدیث که دیده است به اهل بیت رسالت ظلم شده و حکومت اسلامی که باید به دست آنان باشد به دست نااهلان افتاده است از این ظلم فاحش به خشم آمده و قلم به دست گرفته و خواسته است از مظلوم طرفداری و ظالم را محکوم کند.

۱. بشارة المصطفی:

سند حدیث میثم.^۱

۱. محمد بن علی بن عبدالصمد التیمی.

۲. علی بن عبدالصمد.

۳. عبدالصمد.

۱. بشارة المصطفی، ص ۱۴۸.

۴. ابوالحسین بن ابی الطیب بن سعید.

۵. احمد بن ابی القاسم الهاشمی.

۶. عیسی.

۷. فرج بن فروة، فرج بن ابی فروة، فرح بن ابی فروة، فرج بن قرّة، فرخ بن

ابی قرّه کنیه او ابوروح است.^۱

۸. مسعدة بن صدقة الرّبعی.^۲

۹. صالح بن میثم.

۱۰. میثم عن علی ع.

حدیثی با سند فوق در کتاب بشارة المصطفی^۳ آمده است و بحار^۴ آن را ذکر

کرده است از این حدیث یک فیش با عبارت: «ملائكة فاقد تحمّل علم به اسماء»

برداشته شده و عبارتی از حدیث به عنوان مدرک این فیش ذکر شده است بدین

صورت:

قال علی ع لمیثم:

«اوکل علم یحتمله عالم؟ انّ الله قال لملائکته: اتّی جاعل... فهل رأیت

۱. معجم رجال الحدیث، ۱۸/۱۳۶.

۲. همان، ۱۸/۱۳۵.

۳. ص ۱۴۸ - ۱۴۹.

۴. ج ۲، ص ۲۱۰.

این عبدالصمد که در طبقه شیخ طوسی یا طبقه قبل است نامش در کتب رجال نیست.

۴. ابوالحسین بن ابی الطیب بن سعید:

در کتب رجال از ابوالحسین مزبور نام و نشانی نیافتیم ولی اگر این شخص نامش ابوالحسن باشد احتمالاً ابوالحسن بن ابی القاسم بن ابی الطیب الرازی است که در رجال مامقانی^۱ در قسمت کنیه‌ها ذکر شده است و علام^۲ ه حلی در شرح حال ابوالطیب رازی از قول شیخ طوسی نقل می‌کند که گفته است: «رأیت ابنه ابالقاسم و کان فقیهاً و سبطه ابالحسن و کان من اهل العلم» ولی قاموس^۳ می‌گوید: «ظاهراً چشم علامه در فهرست شیخ از آنچه شیخ در «ابومنصور» «ابوالطیب» نوشته است دچار اشتباه شده است و چیزی که درباره ابوالقاسم پسر ابومنصور و ابوالحسن پسر او شیخ نوشته بوده است علامه در ترجمه ابوالطیب رازی آورده است و در این صورت بر فرض ابوالحسین تصحیف شده ابوالحسن باشد باز هم این شخص یعنی راوی چهارم مجهول خواهد بود و ابوالحسین بن ابی الطیب را نمی‌شناسیم.

۵. احمد بن ابی القاسم الهاشمی:

۱. ج ۳، ص ۱۰.

۲. قسم اول، ص ۱۸۸.

۳. ج ۱۰، ص ۴۲.

در کتب رجال نام این شخص را نیافتیم.

۶. عیسی:

در طبقه این عیسی که طبقه کلینی است دو نفر عیسی وجود دارد که یکی پسر جعفر کذاب بوده و معاصر کلینی است، شیخ طوسی در رجال خود در بخش «من لم یرو عن الائمة الطاهرة» می‌گوید: «عیسی بن جعفر بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام المعروف بابن الرضا سمع منه التلعکبری سنة خمس و عشرين و ثلاثمأة و له منه اجارة»^۱.

این عیسی در طبقه عیسای موجود در سند حدیث مزبور است.

دوم عیسی بن مهران المعروف بالمستعطف است که در فهرست شیخ طوسی^۲ و فهرست نجاشی^۳ نام او و کتاب‌هایش آمده است و نجاشی با سه واسطه کتاب‌های او را روایت می‌کند یعنی ابن‌الخبری عن ابن‌همام عن احمد بن محمد بن النوفلی عن عیسی بکتابه.

هر یک از این دو عیسی می‌توانند همان عیسای واقع در سند حدیث مزبور

باشند ولی هر دو مجهول هستند و این‌که عیسی بن جعفر به تلعکبری اجازه

۱. رجال شیخ، ص ۴۸، حرف العین ۲۳.

۲. صفحه ۱۴۲.

۳. صفحه ۲۲۸.

روایت داده است او را از مجهول بودن بیرون نمی‌برد.

۷. فرج بن فروة:

نام این شخص را در کتب رجال عامّه و خاصّه نیافتیم و بنابراین او مجهول

است.

۸. مسعدة بن صدقة:

این شخص که از عامّه است روایات زیادی در کتب حدیث دارد. ذهبی

می‌نویسد:

«مسعدة بن صدقة عن مالک و عنه سعید بن عمرو قال الدارقطني:

متروک».^۱

در فهرست شیخ طوسی و فهرست نجاشی ذکر مسعدة بن صدقة آمده است

و از کتاب‌هایی که برای او ذکر شده است کتاب خُطَب امیرالمؤمنین علیه السلام است.

شیخ طوسی در رجال در بخش اصحاب امام محمد باقر علیه السلام می‌گوید:

«مسعدة بن صدقة عامی» و در اصحاب امام صادق علیه السلام می‌گوید: «مسعدة بن

صدقة العیسی البصری ابو محمد».

معجم رجال الحدیث^۲ می‌گوید:

۱. میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۹۷.

۲. ج ۱۸، ص ۱۳۹.

قرائنی دلالت دارد که مسعده بن صدقه عامی بُتری غیر از مسعده بن صدقه‌ای است که از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند^۱ و عامی بُتری از اصحاب امام باقر علیه السلام است و دیگری از اصحاب امام صادق علیه السلام و ثقة است.

همین مطلب در رجال مامقانی^۲ از علمای رجال نقل شده و خود مرحوم مامقانی او را توثیق می‌کند.

تذکر:

خطبه اشباح که خطبه ۹۱ از نهج البلاغه صبحی صالح است از مسعده بن صدقه از امام صادق علیه السلام نقل شده است و قسمتی از این خطبه در توحید صدوق^۳ با سند ذکر شده است که شماره حدیثش سیزده می‌باشد.

۹. صالح بن ميثم:

در رجال شیخ طوسی در اصحاب امام پنجم می‌گوید: «صالح بن ميثم الكوفي» و در اصحاب امام صادق علیه السلام می‌گوید: «صالح بن ميثم الاسدي مولا هم کوفی تابعی»^۴.

۱. از جمله قرائن این است که سعد بن عبدالله اشعری از هارون بن مسلم و او از مسعده بن صدقه روایت می‌کند و وفات سعد بن عبدالله حدود سال سیصد بوده است و بعید می‌نماید که سعد با یک واسطه از اصحاب امام باقر علیه السلام روایت کند پس باید گفت: مسعده‌ای که از اصحاب امام پنجم است غیر از مسعده‌ای است که از اصحاب امام ششم بوده است.

۲. ج ۳، ص ۲۱۲.

۳. ص ۴۸ به بعد.

۴. ص ۱۲۸.

معجم رجال الحديث، می‌گوید:

«چون صالح بن میثم از رجال اسناد کامل الزیارات و تفسیر قسمی است ثقة می‌باشد که البته این روی مبنای صاحب معجم است که ما آن را قبول نداریم»^۱.

و نیز در معجم، می‌گوید:

«و فی قریب من آخر ترجمته تصریح بانّ صالحاً ابن میثم التمار ثقة روی عن

الصادق علیّه السلام»^۲.

و ما در رجال کشی آن را نیافتیم.

خلاصه علامه^۳ صالح بن میثم را با ذکر حدیثی که او در مدح خودش نقل کرده آورده است و رجال مامقانی^۴ از تعلیقه شهید ثانی نقل کرده است که شهید گفته است: سند این حدیث ضعیف است علاوه بر این خود صالح بن میثم مدح خویش را از امام پنجم نقل می‌کند. و مامقانی می‌گوید: چون صفوان بن یحیی در سند حدیث است سند معتبر است. حدیث مزبور چنین است:

«روی علی بن احمد العقیقی عن ابیه عن محمد بن الحسین عن صفوان بن

یحیی عن یعقوب بن شعیب بن میثم عن صالح قال له ابو جعفر علیّه السلام انی احبک و

۱. ج ۹، ص ۸۵

۲. ج ۹، ص ۸۴

۳. ص ۸۸ قسم اول.

۴. ج ۲، ص ۹۴

احبّ اباک حبّاً شديداً».^۱

معجم رجال الحديث، می‌گوید: علی بن احمد ضعیف و ابوه مجهول.^۲

۱. خلاصه علامه، ص ۸۸

۲. ج ۹، ص ۸۵

تفسیر ۱۰ آیه از سوره انسان
فضیلتی بزرگ برای اهل بیت اطهار)

تفسیر ۱۰ آیه از سوره انسان

فضیلتی بزرگ برای اهل بیت اطهار)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا﴾ إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ
مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا ﴿﴾. ﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا
كَفُورًا﴾، ﴿إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلَ وَأَغْلَالًا وَسَعِيرًا﴾

«آیا روزگاری بر انسان گذشت که او موجود قابل ذکری نبود؟ (آری)،

بی‌شک ما انسان را از نطفه‌ای مخلوط آفریدیم که او را آزمایش کنیم پس شنوا و

بینایش کردیم. حتماً ما به وی راه نمودیم چه سپاسگزار باشد و چه کفران پیشه.

ما برای ناسپاسان زنجیرها و غل‌ها و آتشی برافروخته آماده کرده‌ایم».

سؤالی که در این آیه شریفه شده است از قبیل سؤالی است که در آیه: ﴿هَلْ

أَذَلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ^۱ و آیه: ﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا﴾^۲ و آیه: ﴿هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَىٰ مَنْ تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ﴾^۳ وارد شده است.

و جواب این‌گونه سؤالات خیلی ساده و روشن است، شنونده با کلمه «آری» جواب گوینده را می‌دهد. این‌گونه سؤالات اساساً به غیر از «آری» جوابی ندارد. بنابراین می‌توان گفت: کلمه «نعم» پس از سؤالی که در آیه شریفه شده در تقدیر است. و شاید کسانی که گفته‌اند: در این آیه «هل» به معنای «قد» آمده است مقصودشان همین مطلب باشد که چون جواب این پرسش مثبت است مثل این است که «هل» به معنای «قد» استعمال شده باشد، پس استفهام در این آیه برای تقریر و تثبیت مطلب است، و «قد» هم برای تحقیق و تقریر است.

مبدأ پیدایش:

پس از آنکه در مقابل این سؤال که «آیا روزگاری گذشته است که بشر موجود نبود؟» کلمه «آری» گفته می‌شود، طبعاً ذهن انسان متوجه این نکته می‌شود که پس این انسان از کجا به وجود آمده است؟ آنگاه به جستجوی موادی که در پیدایش انسان دخالت داشته می‌رود. در آغاز کار نطفه پدر و مادر جلب توجه می‌کند، چون با عمل آمیزش، نطفه زن و مرد در محل مخصوصی قرار

۱. صف (۶۱): ۱۰.

۲. کهف (۱۸): ۱۰۳.

۳. شعراء (۲۶): ۲۲۱.

می‌گیرند و با آمیزش اسپرم مرد و اوول زن مبدء پیدایش طفل به وجود می‌آید.

آیه ۲ توضیح همین مطلب را می‌دهد که می‌فرماید: ﴿إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ...﴾.

یک احتمال:

غذاهایی که انسان می‌خورد و نطفه از آنها به وجود می‌آید یا نباتی است یا حیوانی، و اصول عناصری که مواد نباتی از آنها به وجود می‌آید عبارتند از: ۱. اکسیژن، ۲. هیدروژن، ۳. کربن، ۴. ازت، ۵. گوگرد، ۶. فسفر، ۷. کلسیم، ۸. آهن و غیره.

با ترکیب و امتزاج این عناصر است که غذای انسان و پس از آن نطفه انسان به وجود می‌آید. این احتمال هست که کسی بگوید: «نطفه امشاج» یعنی نطفه‌ای که از این عناصر به وجود آمده است، چون با امتزاج اینها متکون می‌شود، پس نطفه امشاج به معنای این است که عناصر ممزوج شده و نطفه به وجود آمده است. و محصول آیه این می‌شود که انسان را از نطفه‌ای آفریدیم که عناصر آن امشاج و ممزوج است، به اصطلاح صفت به حال مستعلق موصوف است. این وجه را طنطاوی^۱ ذکر کرده است.

انواع هدایت:

۱. تفسیر الجواهر، ج ۲۴، ص ۳۱۱.

هدایت بر سه قسم است:

۱. یک قسم هدایت تکوینی است که در گیاه و نبات و حیوان و انسان هر سه وجود دارد و آن عبارت از این است که موجودات زنده به علت نیروهایی که دست تکوین و آفرینش در آنها نهاده است تغذیه و رشد می‌کنند و تولید مثل می‌نمایند، و در راهی که آفرینش برای آنها مقرر کرده است سیر می‌کنند، بلکه هدایت تکوینی در همه موجودات هست چنان‌که فرموده است: ﴿قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾.^۱

۲. قسم دوم هدایت عقل است که این در موجودات زنده مختص به انسان است. البته این هم نوعی از هدایت تکوینی است، زیرا پیدایش عقل در انسان به مقتضای آفرینش اوست ولی چون هدایت عقل اختصاص به انسان دارد آن را یک قسم جداگانه شمردیم.

۳. قسم سوم هدایت تشریحی است یعنی بعثت انبیاء که به کمک هدایت عقل آمده‌اند. و گویا آیه دوم از سوره هل اتی که می‌گوید: ﴿فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾ هدایت عقل را توضیح می‌دهد، زیرا اگر مقصود قوه شنوایی و بینایی ظاهری باشد این در حیوانات هم وجود دارد و از امتیازات انسان محسوب نمی‌شود. پس ظاهراً «سمع و بصر» در این آیه شریفه عبارت از قوه عقل است که ملاک تکلیف

۱. طه (۲۰): ۵۰.

است.

و آیه سوم که می‌گوید: ﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾ هدایت تشریحی یعنی بعثت انبیاء را گوشزد می‌کند و منظورش از هدایت، وظائف و تکالیف الهیه است.

پس نتیجه چنین می‌شود که آیه دوم و سوم از سوره هل اتی هدایت عقل و شرع را ذکر کرده، و اگر مقصود از کلمه (نَبْتَلِيهِ) ابتلای به تکلیف باشد، مقصود از ﴿فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾ این است که چون ما می‌خواستیم بشر را مکلف به تکالیفی بکنیم او را عاقل و خردمند کردیم تا برای تکلیف شایستگی پیدا کند. آنگاه آیه سوم می‌گوید: ﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ﴾ یعنی پس از آنکه انسان را سمیع و بصیر قرار داریم و نیروی عقل به وی اعطا کردیم و او قابل تکلیف شد به وسیله بعثت انبیاء و وظائف و تکالیفی برای وی مقرر نمودیم و در حقیقت این تکالیف و وظائف تشریحی، هادی بشر است، زیرا او را به راه سعادت می‌برد و از راه بدبختی برکنار می‌دارد.

اطلاقات ابتلاء:

کلمه ابتلاء و مشتقات آن در اخبار و آیات در مورد تکالیف الهیه استعمال شده (چنان که در مورد بروز حوادث خوب و بد و تلخ و شیرین نیز استعمال شده

است، ﴿وَبَلَّوْنَاَهُم بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ﴾^۱.

مثلاً در «نهج البلاغه» درباره تشریح احکام حجّ پس از بیان مطالبی بسیار

عالی و ملکوتی می‌فرماید:

«ابتلاء عظیماً و امتحاناً شدیداً و اختیاراً مبیناً و تمحیصاً بلیغاً جعله الله سبباً

لرحمته و وصلةً الی جنته»^۲.

و در چند سطر بعد می‌فرماید:

«و لو أراد الله سبحانه أن يضع بيته الحرام و مشاعره العظام بين جنات و

أنهار... لكان قد صغر قدر الجزاء على حسب ضعف البلاء».

و در قرآن کریم در مورد تحریم صید در حال احرام می‌فرماید:

﴿لَيَبْلُوَنَّكُمْ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِّنَ الصَّيْدِ تَنَالُهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَخَافُهُ

بِالْغَيْبِ﴾^۳.

شاید بتوان گفت: استعمال ابتلاء و مشتقات آن در قرآن کریم فقط به معنای

آزمایش و امتحان به آن معنی که استاد، شاگرد را آزمایش و امتحان می‌کند

نیست، بلکه به معنای ریاضت دادن و در معرض تحمّل مشقت‌ها و سختی‌ها در

آوردن است. البته نتیجه تحمّل مشقت‌ها تکامل انسان است چه تحمّل

۱. اعراف (۷): ۱۶۸.

۲. خطبه قاصعه.

۳. مائده (۵): ۹۴.

مشقت‌های حوادث باشد و چه مشقت‌های تکالیف و وظایف الهیه، نتیجه هر دو اربتیاض و تمرین و ورزیدگی و خلاصه صعود در مدارج کمال انسانی است.

مقصود از ابتلاء:

ممکن است مقصود از کلمه ﴿نَبْتَلِيهِ﴾ فقط ابتلای به تکلیف باشد چنان که قبلاً اشاره شد و ممکن است مطلق ابتلاء باشد چه ابتلا به حوادث تلخ و شیرین و چه ابتلای به تکلیف، و جمله ﴿فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾ با هر دو معنی مناسب است و تناسب آن با جعل تکلیف روشن است و احتیاج به توضیح ندارد. و تناسب آن با مطلق ابتلاء هم توضیحش این است که چون استفاده از ابتلاءات اعم از حوادث و تکالیف منوط به عقل و فعالیت نیروی خرد و تفکر است و انسان باید راه تکامل را با قدم عقل و فکر و اختیار پیماید از این رو قوه عقل و تشخیص خیر و شر باید در انسان باشد تا بتواند از ابتلاءات برای تکامل خویش استفاده کند. پس مثل این است که آیه دوم از این سوره می‌خواهد بفرماید: چون ما بشر را برای تحصیل کمال آفریدیم و تحصیل کمال در انسان منوط به ابتلاء است و استفاده صحیح از ابتلاءات (چه حوادث و چه تکالیف) منوط به نیروی عقل است از این رو ما او را سمیع و بصیر یعنی خردمند و عاقل قرار دادیم ﴿نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾.

حاصل گفتار:

حاصل سخن این است که ابتلاء انسان به تکالیف و حوادث سبب می‌شود که آنچه در استعداد انسان است به فعلیت برسد و معلوم است که آنچه از قوه به فعل می‌آید پس از کمون به ظهور می‌رسد و گویا مقصود از ﴿لِيُمَيِّنَ اللَّهُ الْأَخْيِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ﴾^۱ همین معنی باشد یعنی ابتلاءات سبب می‌شود که آنچه در استعداد انسان‌هاست با اراده و عقل و اختیار انسان به فعلیت برسد و وقتی که آنچه در قوه بود به فعل آمد طبعاً خبیث از طیب جدا می‌شود. و گویا مقصود از جمله ﴿لِيُعَلِّمَ اللَّهُ مَنْ يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ﴾^۲ همین مطلب است یعنی می‌خواهد بفرماید: اینکه ما صید را در حال احرام تحریم کرده‌ایم سبب می‌شود که مُحْرِم به اختیار خود صید را ترک کند یا نکند و ترک صید و عدم ترک آن هر دو آنچه را که در استعداد بشر است به ظهور می‌رسانند یعنی به فعلیت می‌آورند و وقتی که به فعلیت رسید معلوم می‌شود یعنی علم خداوند در عالم ظهور به آن تعلق می‌گیرد.

سؤال:

ممکن است کسی پرسد: حوادث تلخ و همچنین تکالیف الهیه چون باعث ارتیاض نفس است سبب به فعلیت رسیدن استعدادهاست. ولی خوشی‌ها و نعمت‌ها چگونه سبب آزمایش می‌شود که در آیه شریفه قرآن آمده است: ﴿وَ

۱. انفال (۸): ۳۷.

۲. مائده (۵): ۹۴.

بَلَّوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ ﴿۱﴾.

ممکن است جواب این سؤال را بدین‌گونه بدهیم که: خوشی‌ها و نعمت‌ها هم سبب می‌شود که مردم با عقل و اختیار خود آنچه را در استعداد دارند به فعلیت برسانند؛ مثلاً مردم آلوده و منحرف به هنگام وسعت و رفاهیت زندگی از حدّ خود تجاوز می‌کنند و گرفتار بطر و غرور و اعمال غیر انسانی می‌شوند، و در مقابل افراد مستقیم و آگاه از همین ثروت و رفاهیت حسن استفاده می‌کنند و نه تنها بطر و غرور از آنان ظاهر نمی‌شود بلکه ثروت و مقام خود را در راه خیر و سعادت اجتماع مصرف می‌نمایند.

مجازات کافران:

چون آیه سوم، نعمت بعثت انبیاء را گوشزد کرد مقتضی است عکس العمل مردم را در برابر این نعمت و همچنین سزا و پاداش آنان را روش سازد. طبیعی است که در برابر نعمت هدایت عمومی یعنی بعثت انبیاء، مردم دو دسته هستند یک دسته سپاس این نعمت را می‌گزارند و یک دسته کفران می‌ورزند و ناسپاسی می‌کنند. قبلاً سزای ناسپاسان را در آیه چهار به طور سربسته و اجمال بیان کرد و فرمود: ما برای کافران ناسپاس زنجیرها و غل‌ها و آتشی برافروخته آماده کرده‌ایم، آنگاه از آیه ۵ تا ۲۲ به تفصیل درباره پاداش

۱. اعراف (۷): ۱۶۸.

سپاسگزاران و نیکان که از نعمت وجود انبیاء به طور کامل استفاده کرده‌اند، سخن می‌گوید:

﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا﴾؛ «بسی‌گمان نیکان از پیمان‌های می‌نوشند که آمیزه آن کافور است».

﴿عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا﴾؛ «از چشمه‌ای که بندگان خدا از آن می‌نوشند (وهرجا بخواهند) آن را جاری می‌سازند».

﴿يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا﴾؛ «آنان به نذر خود وفا می‌کنند و از روزی که شر آن عالمگیر است می‌ترسند».

﴿وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا﴾؛ «و طعام را درحالی‌که خود آن را دوست دارند به تهیدست و یتیم و اسیر می‌دهند».

﴿إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا﴾؛ «و زبان حال آنان این است که: ما شمارا تنها برای خوشنودی خدا طعام می‌دهیم و انتظار هیچ پاداش و سپاسی از شما نداریم».

﴿إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا﴾؛ «ما از پروردگارانمان از روزی تیره و سخت می‌ترسیم»

شان نزول:

مشهور بین عامه و خاصه این است که از ﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ﴾ آیه پنجم تا

آیه ﴿وَكَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا﴾ در مورد اطعام و ایثار علی عليه السلام و خانواده‌اش به مسکین و یتیم و اسیر نازل شده است، ولی در بیان کیفیت اطعام و خصوصیات قصه‌ای که در مورد نزول این آیات بوده است اختلاف عجیبی دیده می‌شود. و تا آنجا که ما دیده‌ایم داستان اطعام اهل بیت سه نوع نقل شده است که با هم مختلف و غیر قابل جمع است و هر سه نوع را ذیلاً نقل می‌کنیم و یکی از آن سه نقل را ترجیح می‌دهیم:

۱. فی روایة عطاء عن ابن عباس: «انّ علی بن ابی طالب عليه السلام آجر نفسه لیسقی نخلاً بشیء من شعیر لیلۃ حتّی اصبح فلما اصبح و قبض الشعیر طحن ثلثه فجعلوا منه شیئاً لیاکلوه یقال له الحریره فلما تمّ انضاجه اتی مسکین فاخرجوا الیه الطعام ثم عمل الثلث الثانی فلما تمّ انضاجه اتی یتیم فسأل فاطمونه ثم عمل الثلث الثالث فلما تمّ انضاجه اتی اسیر من المشرکین فسأل فاطمونه و طورا یومهم ذلك». ذکره الواحدی فی تفسیره.^۱

«در روایت عطاء از ابن عباس آمده است که: علی بن ابی طالب عليه السلام، شیبی خود را تا سحر برای آبیاری درختان خرما در مقابل دریافت مقداری از جو اجیر نمود، و صبحگاه جوی را که دریافت کرده بود به سه قسمت تقسیم نمود؛ قسمت اول را آرد کردند و با آن حلوایی ساختند که به آن «حریره» می‌گفتند. به محض

۱. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۰۴.

اینکه غذا آماده و پخته شد، مسکینی آمد و آن را به او دادند. آنگاه قسمت دوم را آماده و طبخ نمودند، در این هنگام یتیمی آمد و تقاضای غذا نمود، پس آن را به او دادند؛ باز قسمت سوم را طبخ نمودند و چون آماده گردید، اسیری از مشرکان آمد و درخواست غذا نمود پس آن را نیز به او بخشیدند و خود، روزشان را به گرسنگی به سر بردند. واحدی نیز این داستان را در تفسیرش نقل کرده است».

۲. علی بن ابراهیم قال حدثنی ابي عن عبدالله بن ميمون التمداح عن ابي

عبدالله عليه السلام قال:

كان عند فاطمة شعير، فجعلوه عصيدة، فلما انضجوها و وضعوها بين ايديهم جاء مسكين، فقال المسكين: رحمكم الله اطعمونا ممّا رزقكم الله فاعطاه ثلثها، فلم يلبث ان جاء یتيم، فقال الیتيم: رحمكم الله اطعمونا ممّا رزقكم الله فقام علي عليه السلام فاعطاه الثلث، ثم جاء اسير، فقال الاسير: رحمكم الله اطعمونا ممّا رزقكم الله فاعطاه علي عليه السلام الثلث الباقي و ماذا قوها، فانزل الله سبحانه هذه الآية: ﴿وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ اَسِيرًا﴾ الى قوله: ﴿وَ كَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا﴾ في امير المؤمنين^۱ و هي جارية في كل مؤمن فعل مثل ذلك لله عزوجل بنشاط فيه».

۱. تفسیر البرهان، ج ۴، ص ۴۱۱ نقلاً عن تفسیر علی بن ابراهیم.

«علی بن ابراهیم از عبدالله بن میمون از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که: نزد فاطمه علیها السلام مقداری جو بود که از آن حلوایی به نام «عصیده» پختند، چون پخته و آماده شد و آن را سر سفره در نزد خویش نهادند، مسکینی آمد و گفت: خدای رحمتان کند. ما را از آنچه روزی تان نموده اطعام کنید، علی علیه السلام برخاست و یک سوم آن را به او داد، پس از اندکی یتیمی آمد و گفت: خدای رحمتان کند، ما را از آنچه خدا روزی آنان نموده اطعام کنید، باز علی علیه السلام یک سوم دیگر آن را به او داد، اندکی نگذشت که اسیری آمد و گفت: خدای رحمتان کند، پس علی علیه السلام ثلث باقی را نیز به او بخشید و خود چیزی را از آن نچشیدند. آنگاه خدای سبحان آیه ﴿وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا﴾ را تا آیه ﴿وَكَانَ سَعْيِكُمْ مَشْكُورًا﴾ را درباره امیرالمؤمنین علیه السلام نازل فرمود. البته مفهوم این آیه برای هر مؤمنی که چنین کاری را کند صادق و جاری است.»

۳. امالی الصدوق حدثنا محمد بن ابراهیم بن اسحاق قال: حدثنا ابو احمد عبد العزيز بن يحيى الجلودى البصرى، قال: حدثنا محمد بن زكريا، قال: حدثنا شعيب بن واقد قال: حدثنا القاسم بن بهرام عن ليث عن مجاهد عن ابن عباس.
و حدثنا محمد بن ابراهیم بن اسحاق قال: حدثنا ابو احمد عبد العزيز بن يحيى الجلودى قال: حدثنا الحسن بن مهران قال: حدثنا سلمة بن خالد عن الصادق

جعفر بن محمد علیه السلام عن ابيه في قوله عز وجل: ﴿يُؤْفُونَ بِالنَّذْرِ﴾ قال: مرض الحسن و الحسين. همت صبيّان صغيران فعادهما رسول الله و معه رجلا^۱ «و معه ابوبكر و عمر» فقال احدهما: لو نذرت في ابنيك نذراً ان عافاهما الله، قال: اصوم ثلاثة ايام شكراً لله عز وجل (وكذلك قالت فاطمة علیها السلام و قال الصبيّان: نحن ايضاً نصوم ثلاثة ايام.^۲

و كذلك قالت جاريتهم فضّه. فالبسهما الله العافية فاصبحوا صائمين و ليس عندهم طعام فانطلق على عليها السلام الى جار له من اليهود يقال له شمعون يعالج الصوف فقال: هل لك ان تعطيني جرّة من صوف تغزلها ابنة محمد بثلاثة اصوع من شعير؟ قال: نعم فاعطاه فجاء بالصوف و الشعير و اخبر فاطمة علیها السلام فقلبت و اطاعت، ثم عمدت فغرلت ثلث الصوف، ثم اخذت صاعاً من الشعير فطحنته و عجنته و خبزت منه خمسة اقراص لكل واحد منهم قرص، و صلّى على عليها السلام مع التّبيّ المغرب ثم اتى منزله فوضع الخوان و جلسوا خمستهم، فأول لقمة كسرها على عليها السلام اذا مسكين قد وقف بالباب فقال: السّلام عليكم يا اهل بيت محمد صلّى الله عليه و آله و آله انا مسكين من مساكين المسلمين، اطعموني مما تاكلون اطعمكم الله على موائد الجنة، فوضع

۱. تذكرة السبط، ص ۳۱۳، طبع نجف.

۲. اين قسمت که در پرائنز است در امالی چاپ امين الضرب چاپ سال ۱۳۰۰، نيست و ما آن را از تفسير البرهان، ج ۴، ص ۴۱۲ و نور الثقلين، ج ۵، ص ۴۷۴ نوشتيم و گويا اين قسمت در اين چاپ امالی از قلم کاتب ساقط شده است.

القمة من يده ثم قال:

فأطم ذات المجد و اليقين	يابنت خير الناس اجمعين
اما ترين البائس المسكين	جاء الى الباب له حنين
يشكو الى الله و يستكين	يشكو اليانا جائعاً حزين ^۱
كل امرئ بكسبه رهين	من يفعل الخير (غداً يدين). ^۲
موعده في جنة دهين	حرمها الله على الضلين
و صاحب البخل يقف حزين	هوى به النار الى سجين
شرا به الحميم و الغسلين	يمكث فيه الدهر والسنين ^۳

فاقبلت فاطمة عليها السلام تقول:

امرک سمعاً يا ابن عم وطاعة	ما بى من لؤم ولا وضاعة
غُدَّيت باللبِّ و بالبراعة	ارجسوا اذا اشبعت ذامجاعة
ان الحق الاخيـار و الجماعة	وادخل الجنة في شفاعة

و عمدت الى ما كان من الخوان فدفعته الى المسكين، و باتوا جياًعاً، و
اصبحوا صياماً لم يذوقوا الا الماء القراح، ثم عمدت الى الثلث الثاني من الصوف
فغزلته ثم اخذت صاعاً من الشعير فطحنته و عجنته و خبزت منه خمسة اقراص،

۱. اين مصراع در امالی چاپ سال ۱۳۰۰ نيست و ما آن را از تفسير البرهان، ج ۴، ص ۴۱۲، نوشتيم.

۲. يقف سمين) بجای «غدا يدين» در امالی و نورالتقلين آمده است.

۳. اين مصراع در امالی و نورالتقلين نيست و ما آن را از تفسير البرهان نوشتيم.

لكل واحد قرص، و صلى علىٰ ابيّنا المغير مع النبيّ ﷺ ثم اتى منزله فلما وضع الخوان بين يديه و جلسوا خمستهم فاوّل لقمة كسرها علىٰ ابيّنا اذا يتيم من يتامى المسلمين قد وقف بالباب فقال: السّلام عليكم اهل بيت محمد ﷺ انا يتيم من يتامى المسلمين، اطعمونى اطعمكم الله علىٰ موائد الجنة، فوضع علىٰ ابيّنا اللقمة من يده ثم قال:

فاطم بنت السيد الكريم	بنت نبيّ ليس بالزريم
قد جاءنا الله بذا اليتيم	من يرحم اليوم فهو رحيم ^۱
موعده فى جنة التّعيم	حرّمها الله علىٰ اللّئيم
وصاحب البخل يقف ذميم	تهوى به النار الى الجحيم ^۲

شرا بها الصديد و الحميم

فاقبلت فاطمة و هى تقول:

فسوف اعطيه و لا ابالى	و اوثر الله علىٰ عيالى
امسوا جياعاً و هم اشبالى	اصغرهما يقتل فى القتال
بكر بلا يقتل باغتيال ^۳	للقاتل الويل مع و بال
يهوى فى النار الى سفال	كُبو له زادت علىٰ الاكبال

۱. معلوم نيست اين چه مصراعى است؟

۲. معلوم نيست قافيه اين شعر چطور با مصراع اول منطبق مى شود؟

۳. معلوم نيست اغتيال را با يقتل فى القتال چگونه بايد جمع كرد؟

ثم عمدت فاعطته جميع ما على الخوان، و باتوا جياعاً و لم يذوقوا الا الماء القراح، و اصبحوا صياماً ثم عمدت فاطمة فغزلت الثلث الباقي من الصوف و طحنت الصاع الباقي و عجنته، و خبزت منه خمسة اقراص لكل واحد منهم قرص و صلى على عليّ عليه السلام المغرب مع النبي صلى الله عليه و آله و سلم ثم اتي منزله فقرب اليه الخوان و جلسوا خمستهم فاوّل لقمة كسرهما على عليه السلام اذا اسير من اسراء المشركين قد وقف بالباب فقال: السلام عليكم يا اهل بيت محمد صلى الله عليه و آله و سلم تأسرونا و تشدّونا و لا تطعمونا؟! فوضع على عليه السلام اللقمة من يده ثم قال:

فاطمة يا بنت النبي احمد	بنت نبي سيد مسود
قد جاءك الاسير ليس يهتدي	مكبلاً في غله مقيد ^١
يشكو الينا الجوع قد تقدد	من يطعم اليوم يجده في غد
عند العليّ الماجد الممجّد	من يزرع الخيرات سوف يحصد ^٢
عند العليّ الواحد الموحد	ما يزرع الزارع سوف يحصد

فاطمي من غير من انكد^٣

فاقبلت فاطمة عليها السلام و هي تقول:

١. معلوم نیست چگونه اسیر با قید و غل آمده؟ مگر اسیر را با غل و قید در کوچه‌ها رها می‌کرده‌اند؟!
٢. تذکرة سبط.
٣. در امالی (فاعطين لاتجعليه ينكد) آمده است.

لم یسبق مما كان غیر صا شبلاى^۱ والله هما جیاع^۲
 ابوهما للخیر ذواصطنا وما على رأسى من قناع^۳
 قد دبرت^۴ كفى مع الذرا یارب لا تتركهما ضیاع
 عبل الذراعین طویل الباع الا عبا نسجتها بصاع^۵
 و عمدوا الى ما كان على الخوان فاعطوه و باتوا جیاعاً و اصبحوا مفطرين و
 لیس عندهم شیء.

قال شعيب فى حديثه اقبل على عليه السلام: و اقبل على بالحسن و الحسين عليهما السلام نحو
 رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و هما یرتعشان كالقراخ من شدة الجوع، فلما بصر بهم
 النبى صلى الله عليه و آله و سلم قال: يا ابالحسن شد ما یسوونى ما ارى؟ بكم، انطلق الى ابنتى فاطمة
 فانطلقوا و هى فى محرابها، قد لصق بطنها بظهرها من شدة الجوع و غارت عیناها،
 فلما رآها رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم ضمهما اليه، و قال: واغوثاه بالله انتم منذ ثلاث فیما ارى؟!
 فهبط جبرئیل فقال: يا محمد خذ ما هنا الله لك فى اهل بیتك فقال و ما اخذ یا
 جبرئیل؟ قال: ﴿هل أتى على الإنسان حين من الدهر﴾ حتى بلغ ﴿إن هذا كان لكم
 جزاء و كان سعيكم مشكوراً﴾.

۱. در تذكرة سبط «شبلاى» است.

۲. معلوم نیست جیاع که جمع است با شبلاى که تثنيه است چگونه تطبیق می شود؟!

۳. چقدر این جمله تهوع آور است!

۴. در تذكرة سبط «قدمجلت» است.

۵. معنای نسجتها بصاع چیست؟!

قال الحسن بن مهران^۱ في حديثه: فوثب النبي ﷺ حتى دخل منزل فاطمة فراءى ما بهم فجمعهم ثم انكب عليهم يبكي ويقول: انتم منذ ثلاث فيما ارى وانا غافل عنكم؟! فهبط جبرئيل بهذه الايات: ﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا. عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَ بِهَا تَفْجِيرًا﴾ قال هي عين في دار النبي تفجر الى دور الانبياء و المؤمنين.

﴿يُوفُونَ بِالنَّذْرِ﴾ يعنى علياً و فاطمة و الحسن و الحسين عليهم السلام و جاريتهم ﴿وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطَ﴾، ﴿إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا﴾ قال: والله ما قالوا هذا لهم، و لكن اضمروا في انفسهم فاخبر الله باضمارهم يقول: لا نريد منكم جزاء تكافوننا به ولا شكورا تننون علينا به و لكننا انما نطعمكم لوجه الله و طلب ثوابه قال الله تعالى ذكره ﴿فَوَقَاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَسُرُورًا﴾ في القلوب ﴿وَجَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَ حَرِيرًا﴾ جنة ليسكنونها و حريراً يفرشونه و يلبسونه مستكئين على الارائك. و الاربكة السرير عليه الحجلة ﴿لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمَهْرِيرًا﴾.

قال ابن عباس فبينما اهل الجنة في الجنة اذ رأوا مثل الشمس قد اشرقت لها الجنان فيقول اهل الجنة يا رب انك قلت في كتابك: ﴿لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا﴾

۱. نقل حسن بن مهران با نقل شعيب بن واقد كه قبلا ذكر شد در اين قسمت اخير فرق دارد چنانكه نقل تذكرة سبط هم در اين قسمت فرق دارد(تذكرة سبط، ص ۳۱۵).

فیرسل الله جل اسمه اليهم جبرئیل فیقول: لیس هذه بشمس و لكنّ علیاً و فاطمة
ضحکا فاشرقت الجنان من نور ضحكهما و نزلت هل اتی فیهم الی قوله: ﴿وَكَانَ
سَعِيكُمْ مَشْكُورًا﴾.^۱

۳. «در روایتی از امام صادق علیه السلام و آن حضرت نیز از پدرش امام باقر علیه السلام در
تفسیر آیه ﴿يُوفُونَ بِالنَّذْرِ﴾ نقل شده است که فرمود: حسن و حسین علیهما السلام که
کودک بودند بیمار شدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همراه دو مرد به عیادت آنها آمد،
یکی از آنها گفت: ای ابالحسن! اگر برای دو فرزندت نذری می‌کردی خدا آنها
را شفا می‌داد. فرمود: سه روز روزه می‌داریم، و کنیزشان فضّه هم چنین نذری
کرد. پس خدا جامه عافیت را به اندام آنها پوشانید. آنگاه صبح نیت روزه داشتند
درحالی که طعامی نداشتند، علی علیه السلام نزد همسایه یهودی خود شمعون که شغل
پشم فروشی داشت رفت و فرمود: می‌توانی مقداری پشم به من بدهی که دختر
محمد صلی الله علیه و آله و سلم برایت بریسد و سه صاع جو در عوض آن بدهی؟ گفت: آری،
مقداری پشم با جو به آن حضرت داد، او به فاطمه خبر داد، قبول کرد و اطاعت
نمود و یک سوم پشم را رشت و یک صاع جو را برداشت آسیا کرد و خمیر نمود
و پنج قرص نان از آن پخت، برای هر تن قرصی. علی علیه السلام نماز مغرب را با

۱. امالی صدوق، ص ۱۵۷ تا ۱۵۵ و امالی صدوق با ترجمه کمره‌ای، ص ۲۵۶ تا ۲۶۲. و نیز رک:
البرهان فی تفسیر القرآن، الجزء الثامن (۸)، ص ۱۷۹ - ۱۸۲، مؤسسه الاعملی للمطبوعات -
بیروت.

پیغمبر ﷺ خواند و به منزل آمد و سفره گسترده و هر پنج نفر نشستند تا افطار کنند. علی ع نخستین لقمه را که برداشت، مسکینی به در خانه ایستاد و گفت: درود بر شما ای اهل بیت محمد ﷺ! من مسکینی از مساکین مسلمانانم، مرا از آنچه می‌خورید اطعام کنید، خدا از طعام بهشت به شما بخوراند. آن حضرت لقمه را از دست نهاد و فرمود:

فاطمه ای صاحب مجد و یقین	ای دخت خیرالناس کل اجمعین
بر در نبینی بینوا یک مسکین	ایستاده می‌نالد زار و غمین
دارد شکایت با خدا آن کمین	هر که کند خیر بگردد سمین
موعده او هست بهشت برین	کرده خدایش به بخیلان حرام
صاحب بخل است مدامی حزین	آتش دوزخ بردش در سجین

نوش حمیم است و همی با غسلین.

فاطمه رو به علی کرد و گفت:

ای ابن عم امر تو سمع و طاعت
تورا خوراک از خرد و براءت
پیوست با نیکان و با جماعت

مرانه پستی است و نه ملامت

مرا امید است از این مجاعت

روم به فردوس ابا شفاعت

و هرچه در سفره بود برداشت و به مسکین داد و خود گرسنه خوابیدند و جز آب نچشیدند، سپس ثلث دوم پشم را برداشت و رشت و صاعی از جو برگرفت و آسیا کرد و خمیر نمود و پخت و پنج قرص نان فراهم کرد، برای هر سری قرصی. علی علیه السلام نماز مغرب را با پیغمبر خواند و به منزل آمد و چون سفره گسترده و پنج تن نشستند و علی علیه السلام چون نخستین لقمه را برگرفت، یتیم مسلمانی بر درخانه ایستاد و گفت: درود بر شما خانواده محمد! من یتیم مسلمانم از آنچه خود می‌خورید به من بدهید، خدا به شما از خوراک بهشت عطا کند.

علی علیه السلام لقمه را از دست نهاد و فرمود:

دخت فاطمه سید کریمان

دخت پیمبری نه از لئیمان

باشد بخیل دائم از ذمیمان

می‌کشدش به آتشی چو سوزان

می‌نوشد از صدید و از حمیمان

فاطمه رو به او کرد و فرمود:

می‌دهمش بی‌باک من عطا را

شب را گرسنه‌باشد این دوشیل ما را

در کربلا ربوده گردد زارا

دوزخ کشد او را به ته ز نارا

برمی‌گزینم بر همه خدا را

کشته شود کوچک‌ترین فکارا

بر قاتلش صدوای و صد خسارا

پندش بود سنگین‌تر از نصارا

ج

سپس هرچه در سفره بود به آن یتیم داد. آنگاه قسمت سوم پشم را رشت و

آخرین صاع جو را آسیاب کرد و خمیر نمود و پنج قرص دیگر برای هر سری

قرصی از آن پخت.

علی عَلَيْهِ السَّلَام نماز مغرب را با پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خواند و به منزل آمد و سفره گسترده

و علی عَلَيْهِ السَّلَام که نخستین لقمه را برگرفت، اسیری از مشرکان از در خانه آواز داد:

ای خاندان محمد! ما را اسیر می‌کنید و در بند می‌نمایید ولی خوراکی نمی‌دهید؟!!

علی عَلِيٍّ لقمه را از دست نهاد و فرمود:

فاطمه ای دخت نبیّ احمد
آمد اسیری بر درت بی مسند
دارد شکایت از مجاعه بی حدّ
نزد خدای واحد موحد

دخت نبی سید مسدّد
در بند ناتوانیش مقید
اطعام امروزت بیابی درغد
زارع درو کند هر آنچه کارد

بده تو مگذار که گردد فاسد
فاطمه فرمود:

زان جو نماندست غیر صاعم
شبلان من گرسنه درکنارم
که بابشان در خیر شد پناهم

نه معجز به سر نه برکف آهم

ج

که نان‌کنند و دست و هم ذراعم

وامگذارشان خدای کردگارم

با دست نیرومند او براهم

بجز عبا که بافته‌ام به صاعی

ج

هرچه در سفره بود برگرفتند و به آن اسیر دادند و همه گرسنه خوابیدند و

صبح را روزه نبودند و چیز خوردنی هم نداشتند.

شعیب در حدیث خود گوید: علی ع، حسن و حسین را نزد رسول

خدا صلی الله علیه و آله و سلم آورد و چون جوجه از گرسنگی می‌لرزیدند چون پیغمبر آنها را به

این حال دید فرمود: ای ابوالحسن! مرا به سختی ناخوش آید آنچه در مورد شما

می‌بینم. نزد دخترم فاطمه روانه شو. همه نزد فاطمه آمدند و او در محرابش بود

و از گرسنگی شکمش به پشتش چسبیده بود و چشم‌هایش به گودی رفته بود.

چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را دید در آغوشش کشید و گفت: به خدا استغاثه کنم

که شما سه روز است به این حال هستید. جبرئیل فرود آمد و گفت: ای محمد!

آنچه را خدا برای خاندانت آماده کرده است بگیر. فرمود: چه بگیرم؟ فرمود: ﴿هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ﴾ تا رسید به اینجا که ﴿إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيَكُمْ مَشْكُورًا﴾.

حسن بن مهران در حدیث خود گفته است: پیغمبر ﷺ از جا برجست و به منزل فاطمه) رفت و فکاری آنها را دید و آنها را جمع کرد و بر سر آنها خم شد و می‌گریست و فرمود: شما سه روز در این وضع بوده‌اید و من متوجه نبوده‌ام، جبرئیل این آیات را آورد.

﴿إِنَّ الْأُبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا﴾ ﴿عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا﴾.

«به راستی که نیکوکاران از جامی نوشند که ممزوج از کافور است، از چشمه‌ای که بندگان خدا از آن می‌نوشند و به خوبی آن را به جوش آرند».

فرمود: این چشمه‌ای است در خانه پیغمبر که روان شود تا خانه انبیاء و مؤمنان، و وفا کند به نذر خود یعنی علی و فاطمه و حسن و حسین) و کنیز آنها نیز، و بترسند از روزی که شر آن فراگیر است یعنی عبوس و زشت چهره است، و بخوراند خوراک را با فرط نیاز بدان، یعنی با اشتهای به آن و آن را ایثار کنند به مسکینی از مساکین مسلمانان و یتیمی از مسلمانان و اسیری از اسرای مشرکان و چون به آنها بخوراند، گویند: همانا اطعام کنیم شما را برای خدا، نخواهیم از شما

پاداش و سپاس را. گفت: به خدا سوگند این جمله را برای آنها به زبان نیاوردند ولی در دل گفتند و خدا از آن خیر داد، گویند: عوضی از شما نخواهیم و قدردانی به ذکر ثنا توقع نداریم تنها برای خدا شما را اطعام کردیم و ثواب آن را از خدا خواهیم. خدای تعالی فرمود: آنها را از شر این روز برکنار داشت و از خرمی چهره و شادی دل برخوردار کرد برای شکیبایی آنان بهشت را به عوض داد که در آن ساکن شوند و فرش حریر بگسترانند و بپوشند و بر تخت‌ها تکیه کنند. مقصود از اریکه تختی است که بر آن حجله باشد، نه آفتاب سوزانی در آن بینند و نه سرمای زمهریری.

ابن عباس گوید:

«در این میان که اهل بهشت در آن آرמידند تابشی از خورشید ببینند، که بهشت را درخشان کند، گویند: پروردگارا! تو در قرآن گفتی که در آن آفتاب نبینند، خدای عز و جلّ جبرئیل را نزد آنها فرستد و اعلام کند که این درخشانی از خورشید نیست، بلکه علی و فاطمه علیهما السلام خندیدند و بهشت از نور خنده آنها درخشان شد! و سوره ﴿هَلْ أَتَى﴾ تا آیه ﴿سَعِيكُمْ مَسْكُورًا﴾ درباره آنها نازل شد.»^۱

یک تذکر:

۱. امالی صدوق، با ترجمه محمدباقر کمره‌ای، ص ۲۵۶ تا ۲۶۲.

این نقلی که تا اینجا از امالی صدوق کردیم دو سند داشت که یکی در آخرش مجاهد عن ابن عباس بود و یکی در آخرش حسن بن مهران عن سلمه بن خالد عن الصادق علیه السلام بود و در تذکره سبط^۱ برای این قصه سند دیگری ذکر کرده که در آخر آن ابوصالح عن ابن عباس است و^۲ در سند دیگری از جدش نقل می‌کند که آخر آن عبدالله بن کثیر از اصبع بن نباته است و در تفسیر البرهان^۳ سند دیگری برای این قصه نقل می‌کند که آخر آن ابو کثیر زبیری عن ابن عباس است و متن قصه با نقل امالی خیلی فرق دارد.

بررسی سند قصه:

بدیهی است که نقل عطاء از ابن عباس با نقل مجاهد و ابی صالح از ابن عباس و نقل حسن بن مهران متناقض است و نیز نقل علی بن ابراهیم با هر یک از آن دو نقل نامبرده متناقض است و در حقیقت این قصه سه طور نقل شده است که هر یک با دیگری متناقض است و ناچار باید یکی از این سه نقل را بر آن دو نقل دیگر ترجیح داد.

از نظر سند حدیث علی بن ابراهیم بر آن دو نقل دیگر ترجیح دارد، زیرا رجال سند خبر علی بن ابراهیم شیعه و قابل اعتماد هستند ولی عطاء از رجال

۱. همان، ص ۳۱۵.

۲. همان، ص ۳۱۵.

۳. ج ۴، ص ۴۱۴.

شیعه نیست، و نیز حسن بن مهران نامش در رجال شیعه نیست و اگر شیعه بود نامش در رجال شیعه می‌بود و اگر حسین بن مهران باشد (و اشتباهاً حسن بن مهران نوشته شده باشد) حسین بن مهران دو نفر هستند که یکی مجهول الحال و دیگری واقفی و ضعیف است.^۱

بررسی متن قصه:

مضمون نقل علی بن ابراهیم مطلبی است کاملاً طبیعی و قابل قبول و هیچ‌گونه اشکال و ایرادی بر آن وارد نیست، و ایثار امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ و خانواده‌اش را به بهترین وجهی اثبات می‌کند. (مضمون نقل عطاء از مجاهد هم گرچه طبیعی و قابل قبول است ولی سند آن سالم نیست). ولی مضمون نقل مجاهد از ابن عباس و نقل ابی صالح از ابن عباس و نقل حسن بن مهران که هر سه یکی است مطلب غریب و غیر طبیعی و مشتمزکننده‌ای را بازگو می‌کنند و از چند جهت مورد اشکال است:

۱. ما در اینکه در آن زمان یهودی در مدینه وجود داشته است تردید داریم، زیرا در مدینه سه طائفه از یهود بودند. که به نام بنی قینقاع و بنی النضیر و بنی قریظه معروف بودند. بنی قینقاع و بنی النضیر به علت عهدشکنی ملزم به جلاء وطن شدند. بنی النضیر هم پس از جنگ احزاب در سال ۵ هجرت پس از عهدشکنی و

۱. رجال مامقانی، ج ۱، ص ۳۴۸.

اعلام جنگ با رسول خدا ﷺ به حکم سعد بن معاذ که خودشان پذیرفته بودند محکوم به اعدام شدند.

و این قضیه اطعام اهل بیت علیهم‌السلام حتماً پس از جنگ بنی قریظه و اعدام یهودیان بوده است؛ زیرا حسنین علیهم‌السلام که در این قصه ذکر شده‌اند و کسالت آن دو و بعداً روزه اهل بیت و اطعام آنان که سب نزول این آیات گردیده از جهاتی محل تأمل است. تولد امام حسین علیه‌السلام را شیخ مفید در «ارشاد» سال چهارم هجری در ماه شعبان نوشته است؛ اگر امام حسین علیه‌السلام را هنگام نزول این آیات چهارساله فرض کنیم، باید گفت: این آیات سال هشتم هجرت یعنی سه سال بعد از جنگ بنی قریظه نازل شده است. و روی این حساب نزول این آیات پس از فتح خیبر و تسلیم فدک بوده، زیرا فتح خیبر و تسلیم فدکی‌ها در سال هفتم هجرت واقع گشته است. و چطور ممکن است سال هشتم هجرت یهودی سرشناس ثروتمندی در مدینه بوده باشد که امیرالمؤمنین از او سه صاع جو قرض کرده باشد یا در مقابل آن جو فاطمه زهرا علیها‌السلام پشم رشته باشد؟!

۲. در این نقل می‌گوید: آن یهودی همسایه حضرت امیر علیه‌السلام بوده است و می‌دانیم که یهودی‌های مدینه هر یک محله جداگانه‌ای داشتند و محله‌های آنان از مسجد مدینه دور بوده است در حالی که خانه امیرالمؤمنین چسبیده به مسجد النبی بوده و حتی یک در آن در مسجد باز می‌شده است. چطور ممکن

است یک یهودی سرشناس در جنب مسجد النبی ﷺ و در همسایگی امیرالمؤمنین علیه السلام منزل داشته باشد؟!

۳. از آنچه گذشت معلوم شد که اطعام طعام اهل بیت پس از جنگ خیبر و تسلیم فدک بوده و می‌دانیم که قسمت زیادی از اموال یهودیان بنی قینقاع و بنی النضیر و بنی قریظه و یهود خیبر و یهود فدک در تصرف پیغمبر خدا ﷺ در آمد و طبق نقل معتبر فدک را رسول خدا ﷺ در اختیار فاطمه زهرا (گذشت. روی این حساب قضیه اطعام طعام اهل بیت در وقتی بوده است که امیرالمؤمنین و فاطمه زهراء علیهما السلام مستغنی بودند و در این صورت چه معنی دارد که آن حضرت از فلان یهودی سه صاع جو قرض کند؟!

۴. در این نقل می‌گوید: علی و خانواده‌اش علیهم السلام با اینکه شب اول و دوم مقداری از جوها را در اختیار داشتند یعنی شب اول هنوز دو صاع و شب دوم یک صاع باقی مانده جو را داشتند، چرا وقتی شب اول نان‌های خود را به مسکین دادند از بقیه جوها غذا تهیه نکردند؟! اگر علی و فاطمه علیهما السلام به گرسنگی خودشان اهمیت نمی‌دادند چرا به دو کودک معصوم خود که تازه از مرض برخاسته بودند و از گرسنگی رنج می‌بردند رحم نکردند که برای آنان از باقی مانده جو غذا درست نکردند؟! آیا می‌توان باور کرد علی و فاطمه علیهما السلام که درباره دیگران تا آن حد دلسوز و مهربان بودند درباره دو فرزند عزیزشان تا این

اندازه بی‌محبت باشند که وسیلهٔ تهیه غذا داشته باشند ولی دو کودک معصوم را گرسنه بگذارند؟!

۵. اگر فرض کنیم شب سوم برای حفظ حیات خود و فرزندان‌شان بغیر از نان هیچ نداشتند و با این وصف همهٔ نان‌ها را به اسیر دادند این مخالف با دستور قرآن است که می‌فرماید:

« وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا ^۱ » یعنی « گشاده دستی بی‌حدّ مکن که سرزنش شده و در مانده بر جای بنشینی. »

و امیرالمؤمنین و فاطمه علیها السلام هرگز مخالف دستور قرآن عمل نمی‌کنند.

۶. اگر هنگام اطعام اهل بیت امام حسین علیه السلام را چهارساله فرض کنیم، حضرت زینب کمتر از سه سال و ام‌کلثوم شیرخواره خواهد بود و در این صورت روزه گرفتن زن بچه‌شیرده آنهم سه روز متوالی بدون افطار و سحری به ام‌کلثوم شیرخواره صدمه خواهد زد و در چنین صورتی روزه گرفتن جائز نخواهد بود.

۷. اگر برای حسنین علیهم السلام در آن سه روز چیز خوردنی نبود طبعاً برای زینب و ام‌کلثوم هم نبوده آیا آن دو دختر کوچک در این سه روز چه می‌خورده‌اند؟! و آیا علی و فاطمه علیهم السلام همان طور که برای حسنین علیهم السلام غذا تهیه نمی‌کردند برای زینب هم غذا فراهم نمی‌کردند؟!

۱. اسراء (۱۷): ۲۹.

۸. در ذیل این نقل (روایت ابن شهر آشوب) آمده است که چون امام حسین علیه السلام خواست از آن غذا به آن زن یهودی بدهد آن غذا برای همیشه به آسمان رفت و گرنه می ماند و تا قیامت اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله از آن می خوردند. آیا این گناه بود که حسین بن علی علیه السلام به زن یهودی غذا بدهد که به جرم آن گناه، اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله باید تا ابد از آن غذا محروم بمانند؟! مگر اسیری که اطعامش کردند کافر حربی نبود، کافر ذمی که حکمش در اسلام خفیف تر از کافر حربی است پس چطور شد که اطعام کافر حربی ممدوح است و اطعام کافر ذمی گناه؟!؟

۹. فرض می کنیم امام حسین علیه السلام آن طفل معصوم العیاذ بالله گناه کرد که می خواست به زن یهودی غذا بدهد (اگر بگوییم قصد گناه گناه است که نیست) آیا اهل بیت پیغمبر چه گناهی کرده بودند که باید تا قیامت از این غذا محروم شوند؟! آیا خدا هم العیاذ بالله می خواسته است لجزای کند؟!؟

۱۰. آیا می توان اشعار رکیک و تهوع آور را به علی و فاطمه علیهما السلام با آن فصاحت و بلاغت نسبت داد؟! آیا این اشعار با گوینده نهج البلاغه و گوینده خطبه فاطمیه تناسب دارد؟! قضاوت آن را به عهده کسانی می گذاریم که در ادبیت عرب صاحب نظر هستند.

۱۱. چنین به نظر می رسد که اهل سنت با جعل این داستان ضمناً می خواستند

برای شیخین هم فضیلتی درست کنند، زیرا در نقل تذکره سبط^۱ آمده است که ابوبکر و عمر هم با پیغمبر خدا به عیادت حسنین عَلَيْهِمَا السَّلَامُ آمدند. و در امالی صدوق ص ۱۵۵ به جای ابوبکر و عمر «رَجُلَان» دارد و می‌گوید: پیشنهاد نذرکردن علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را یکی از آن دو نفر دادند و آن حضرت پذیرفت، در این صورت کمال رأفت و محبت آن دو را نسبت به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و خانواده‌اش ثابت می‌کند و برای شیخین فضیلتی محسوب می‌گردد.

نتیجه بررسی:

نتیجه بررسی سند و متن این سه نقل مختلف این شد که نقل علی بن ابراهیم هم سندش قابل اعتماد است و هم متن آن مطلبی کاملاً طبیعی و قابل قبول است، نقل عطاء اگر چه متن آن عیبی ندارد ولی سندش سالم نیست. و نقل حسن بن مهران و مجاهد از ابن عباس و ابی صالح از ابن عباس که هر سه یکی است، نه سندش سالم است و نه متن آن قابل قبول است.

یک تذکر:

مجمع البیان چون نقل حسن بن مهران و مجاهد از ابن عباس و ابی صالح از ابن عباس را خلاصه کرده است از آن صورت زنده‌ای بیرون آمده و افراد دیگر هم از روی حسن ظنّ به مجمع البیان، این نقل را پذیرفته و نقل کرده و می‌کنند و

گرنه خوانندگان مجمع‌البیان اگر رجوع به مدارک اصلی آن می‌کردند یا اگر مجمع‌البیان آن را تلخیص نکرده بود، بدون تردید این طور تلقی به قبول نمی‌شد.

تذکر دیگر:

علمای شیعه که این داستان را در کتاب‌های تفسیر خود آورده‌اند منظورشان این بوده است که در مقابل آن جماعت از اهل سنت که می‌گویند: این آیات در شأن اهل بیت پیغمبر نازل نشده است از قول خود اهل بیت دلیل بیاورند و بگویند: در صورتی که خود اهل سنت نزول این آیات را در شأن اهل بیت قبول کرده‌اند دیگر انکار آن معنی ندارد.

و این بدان معنی نیست که علمای شیعه مثل طبرسی و ابوالفتح رازی همه مطالب این نقل اهل سنت را با آن طول و تفصیل خسته‌کننده و تهوع‌آورش قبول کرده و همه جزئیات آن را مویه‌مو پذیرفته‌اند، و در حقیقت نقل این داستان از اهل سنت به صورتی که در «امالی صدوق» و «مناقب ابن شهر آشوب» است از باب الزام خصم است نه از باب پذیرش نقل اهل سنت با همه خصوصیات آن. چگونگی ممکن است مرحوم طبرسی این نقل اهل سنت را بر نقل علی بن ابراهیم ترجیح بدهد با اینکه روایت علی بن ابراهیم را نقل کرده و مورد توجه وی بوده است؟!!

مفاد حدیث علی بن ابراهیم:

خلاصه مضمون حدیث علی بن ابراهیم این است که علی ع و خانواده‌اش آن عصیده‌ای (حلوا) را که برای خود پخته بودند و برای خوردن آماده کرده بودند در یک جلسه به طور متوالی قسمتی از آن را به مسکین و قسمتی را به یتیم و قسمتی را به اسیر دادند و با اینکه خود اشتهای آن را داشتند آن را نخوردند و در حقیقت عمل ایثار را انجام دادند.

و دیگر از این حدیث فهمیده نمی‌شود که:

۱. چیز دیگری در خانه داشتند که برای خودشان دوباره غذا تهیه کنند و یا نداشتند و بالاخره غذای دیگری تهیه کرده و خوردند یا نه.

۲. آیا نذر روزه کرده بودند و آن روز روزه بوده و این غذا را برای افطار تهیه کرده بودند یا طبق معمول می‌خواستند غذا بخورند ولی ایثار کردند و غذای خود را به دیگران دادند؟

۳. به فرض اینکه مسئله روزه در بین بوده باشد از این نقل علی بن ابراهیم معلوم نمی‌شود که حسنین هم روزه گرفته‌اند یا نه؟

پس حدیث علی بن ابراهیم نسبت به این سه مطلب: ۱. حسنین روزه گرفتند یا نه؟ ۲. اساساً نذر روزه و گرفتن آن در بین بوده یا نه؟ ۳. پس از آنکه غذای خود را به غیر داد آیا غذای دیگری خوردند یا نه؟ سکوت کرده، این سه مطلب را نه

نفی می‌کند و نه اثبات.

اقسام ایثار:

ایثار دارای درجات یا اقسام مختلف است که بعضی مذموم و بعضی واجب و بعضی حرام است.

۱. اینکه انسان غذا یا لباس خود را با اینکه خودش در معرض تلف است به دیگری بدهد در حالی که آن دیگری در معرض تلف نیست. معلوم نیست این ایثار از نظر شرع پسندیده باشد، بلکه جواز آن محل تأمل است، بلکه عدم جواز آن قطعی به نظر می‌رسد زیرا حفظ نفس واجب است و در اینجا تعارضی بین حفظ دو نفس نیست.

۲. هم خود انسان در معرض تلف باشد و هم دیگری و ارزش وجودی دیگری با خود انسان مساوی باشد، در اینجا تعارض بین حفظ دو نفس است، و باید ادله حفظ نفس محترمه و حفظ حیات خود انسان و نسبت بین آن ادله به دقت ملاحظه شود.

۳. اینکه هر دو در معرض تلف باشند و ارزش وجودی دیگری برای اجتماع کمتر از خود شخص باشد، در این صورت معلوم نیست ایثار، جایز باشد؛ زیرا با ایثار غیر، یک فرد با ارزش تری فدای فرد بی‌ارزش تری شده و اجتماع از خیرات و برکات آن فرد با ارزش تر محروم شده است و در حقیقت حقی از

اجتماع تضييع شده است پس در این مورد از نظر جنبهٔ عمومی، اقوی عدم جواز ایثار است.

۴. اینکه هر دو در معرض تلف هستند ولی ارزش وجودی دیگری بیش از خود شخص باشد، مثل اینکه دیگری پیغمبر یا امام یا دانشمند بزرگی باشد، در این صورت در مورد پیغمبر و امام شکی نیست که ایثار واجب است و اگر چه خود شخص تلف می‌شود لازم است خود را فدای پیغمبر و امام کند.

ولی اگر آن دیگری دانشمند بزرگی باشد اگر آن دانشمند مسلمان باشد شکی نیست که ایثار از نظر حکم عقل مستحسن است، زیرا در این صورت فرد کم ارزش تری فدای فرد با ارزش تری شده است، ولی آیا ایثار در این مورد به سر حدّ وجوب هم می‌رسد و واجب است شخص خود را فدای دانشمند مسلمان کند یا نه؟ بعید نیست از نظر ملائک و حکم عقل ایثار، واجب باشد ولی از نظر ادلّهٔ لفظیه شرعیّه باید آن ادلّهٔ به دقت ملاحظه شود.

این چهار صورت مربوط به موردی است که مسئلهٔ تلف فرض شود. ولی اگر فرض کنیم که اساساً تلف در بین نیست و مسئلهٔ عسرت و سختی است در این صورت هم چند قسم تصوّر می‌شود:

۱. انسان با دادن غذا یا لباسش به دیگری خودش به سختی می‌افتد و اگر به دیگری ندهد آن دیگری بسختی نمی‌افتد، مثل اینکه شخص توانگری لباس

مورد احتیاج شخص محتاج را از وی مطالبه کند معلوم نیست در این صورت ایثار ممدوح باشد، زیرا شخص محتاج با ایثار کردن، خود را به سختی می‌اندازد بدون اینکه از دیگری رفع سختی کرده باشد.

۲. هر دو در معرض عسرت و سختی باشند و ارزش وجودی هر دو یکسان باشد و شخص غذا و لباس خود را به دیگری بدهد که او به سختی نیفتد و خودش سختی را تحمل کند. در این صورت ایثار ممدوح است، زیرا ایثارکننده جوانمردی کرده و سختی را از دیگری دفع می‌کند و خودش تحمل می‌نماید.

۳. اینکه هر دو محتاج باشند ولی ارزش وجودی دیگری از شخص ایثارکننده کمتر باشد. در این صورت هم ظاهراً ایثار ممدوح است، زیرا با ایثار دفع سختی از شخص محتاجی شده است اگرچه ارزش وجودی ایثارکننده بیشتر باشد، زیرا با این ایثار او تلف نمی‌شود که مردم از برکات وجودی او محروم شوند و در حقیقت در این مورد حق اجتماع و جنبه عمومی در بین نیست.

۴. اینکه ارزش وجودی آن دیگری بیشتر از شخص ایثارکننده باشد مثل پغمبر یا امام یا عالم. در این صورت هم به طریق اولی؟ ایثار ممدوح است، زیرا با ایثار، دفع سختی از یک انسان کامل شده و عمل با ارزشی انجام گشته است.

یک نکته:

همه این اقسام در صورتی بود که ایثار مزاحم با حقّ ثالثی نباشد، ولی اگر

فرض کنیم که با ایثار کردن، حقّ شخص دیگری از بین می‌رود. مثل اینکه شخص مقداری قرض دارد که وقتش رسیده و طلبکار مطالبه می‌کند و شخص بدهکار همان مقدار پول موجود دارد در این صورت اگر ایثار کند و این پول موجود را به مسکین بدهد حقّ طلبکار از بین می‌رود، بدون تردید چنین ایثاری ممدوح نیست بلکه جایز نیست.

حالا اگر فرض کنیم فرزند انسان گرسنه است و مقداری غذا برای دفع گرسنگی او هست در این صورت اگر پدر یا مادر بخواهند آن غذا را به دیگری بدهند که فرزندشان گرسنه بماند این ایثار مزاحم حقّ فرزند خواهد بود و چون نفقه فرزند واجب است این حقّ واجبی است که فرزند به عهده پدر دارد جایز نیست واجب را ترک کند و ایثار را که عملی مستحب است انجام دهد، نه تنها دادن غذای فرزند به شخص دیگر در اینجا مستحب نیست بلکه حرام است، چون این ترک واجب و تضييع حقّ فرزند است و عمل حرام ممکن نیست مستحب شود. و اگر بخواهیم این مطلب را به لسان علمی بیان کنیم باید بگوییم: ادلّه و جوب ادای حقّ فرزند موردی برای ادلّه ایثار باقی نمی‌گذارد بلکه موضوع ایثار را منتفی می‌کند پس می‌توان گفت: ادلّه ادای حقّ فرزند بر ادلّه ایثار ورود دارد.

نتیجه بحث:

نتیجه بحث این شد که غیر ممکن است امیرالمؤمنین یا فاطمه زهراء (حقّ حسنین را تضييع کنند و آن دو را گرسنه بگذارند و غذای ایشان را به مسکین و یتیم و اسیر بدهند که به اصطلاح ایتار کرده باشند، آری، سهم خود را حقّ دارند به دیگری بدهند.

در آیه شریفه هم دارد که: ﴿يُؤْتِرُونَ عَلِيَّ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾^۱ یعنی «و دیگران را بر خویشتن مقدّم می‌دارند، هرچند خود دچار تنگدستی باشند.» و ندارد: «یؤثرون علی اولادهم». بنابراین خود این مطلب دلیل است که اینکه می‌گویند: علی یا زهراء علیهما السلام غذای حسنین را به مسکین و یتیم و اسیر دادند و آن دو را گرسنه گذاشتند قابل تردید و اشکال است بلکه می‌توان گفت: مخالف روح اسلام است.

۲۳۰ ■ پژوهش‌های قرآنی

۸

تأثیر ایمان در عمل

تأثیر ایمان در عمل

﴿ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ

زَادَتْهُمْ إِيمَانًا ۝۱

پیش از آنکه درباره تأثیر ایمان در عمل سخن بگوییم، لازم است مطلبی را گوشزد کنیم که برای روشن شدن زمینه بحث ضرورت دارد. و آن مطلب این است: در انسان دو چیز وجود دارد: که یکی منبع فکر و تعقل است و دیگری منبع عواطف و احساسات. آن‌که منبع فکر و تعقل است به نام خرد و آن‌که منبع عواطف و احساسات است به نام دل خوانده می‌شود.

انسان با نیروی عقل فکر می‌کند و در نتیجه فکر، مسجولات را کشف می‌نماید. پس محصول عقل و خرد، علم و دانش است. هرچه بشر در کشف

۱. انفال (۸): ۲.

مجهولات پیش رفته و می‌رود و هرچه در اختراعات و صناعات تکامل حاصل کرده است همه از ترشحات نیروی عقل و تفکر است.

ولی در مقابل، انسان دارای عواطف و احساسات هم هست که از منبع دل سرچشمه می‌گیرد، چه عواطف و احساسات مثبت از قبیل محبت، عشق و امید، و چه عواطف منفی از قبیل غضب، یأس و حس تنفر. اگر شما در کنار راه، یک فرد نابینای پرو بال شکسته‌ای را ببینید، حس ترحم شما تحریک می‌شود و می‌گویید: دلم به حال او سوخت، ولی نمی‌گویید: عقلم به حال او سوخت!

بزرگ‌ترین نیروی تحرک انسان، عاطفه است؛ و از این رو جنبش‌های تکان دهنده و انقلاب‌ها و نهضت‌هایی که برای تأمین هدف‌های اجتماعی انجام گرفته، همه از نیروی عاطفه مثبت یا منفی سرچشمه می‌گیرند؛ زیرا این نوع جنبش‌ها یا به طرفداری از شخصی یا مرام و مسلکی انجام می‌گیرد که در واقع از محبت و عشق به آن شخص یا آن مرام و مسلک که از عواطف مثبت است مایه می‌گیرد و برای کوییدن شخصی یا مرامی انجام می‌شود که آن هم از حس تنفر و عصبیت که از عواطف منفی است سرچشمه می‌گیرد. اگرچه در زندگی بشر هم عقل لازم است و هم دل، هم فکر لازم است و هم عاطفه، ولی در بعضی موارد بیشتر نیروی تفکر لازم است نه عاطفه، و در بعضی جاها بیشتر عاطفه لازم است نه تفکر.

پروفسور میکرب‌شناس در آزمایشگاه خود بیشتر به نیروی عقل و تفکر احتیاج دارد نه به عواطف و احساسات؛ او می‌خواهد بر اساس فرمول‌های علمی که در اختیار دارد نیروی فکر و اندیشه خود را به کار بیندازد و رازهای نهفته طبیعت را کشف کند و بر اثر آزمایش‌های علمی با نور دانش خود مجهولاتی را معلوم نماید؛ و هرچه بتواند بیشتر اسرار پیچیده کائنات را بفهمد بیشتر در رشته خود کامیاب شده است. ولی سربازی که در میدان جنگ می‌خواهد از دین و وطن و موجودیت خود دفاع کند بیشتر به عواطف و احساسات گرم و پرشور احتیاج دارد نه به تفکر و تعقل؛ او باید با دلی لبریز از عشق به دین و وطن و با قلبی سرشار از احساسات، قدم در صحنه پیکار بگذارد و هر چه احساسات او داغ‌تر و پرهیجان‌تر باشد برای پیکار آماده‌تر و به موفقیت نزدیک‌تر خواهد بود.

عقل روشن و دل بیدار

سعادت کامل آنگاه نصیب انسان می‌شود که هم عقل او به نور علم روشن شود و هم دل او با پذیرش حقایق، زنده و بیدار گردد؛ هم با نیروی خرد مجهولات را کشف کند و حقایق را تشخیص دهد و خوب را از بد و چاه را از راه بازشناسد و هم دل او واقعیات را بپذیرد و لبریز از ایمان گردد.

بشر آنگاه می‌تواند یک زندگی انسانی داشته باشد که هم عقل روشن‌بین و

واقع‌بین داشته باشد و هم‌جان و روان‌زنده؛ هم ذخائر علمی را ببندد و هم سرشار از ایمان باشد، هم با چراغ عقل و علم بر کشف مجهولات نایل آید و هم دلش لبریز از عشق به حقیقت باشد. خلاصه، هم با نور دانش، عقل خویش را منور کند و هم قلب و وجدانش مملو از عواطف انسانی باشد. اسلام که هدفش تأمین سعادت همه‌جانبه بشر است، هم او را به تحصیل علم و کشف مجهولات دعوت کرده است و هم به تحصیل ایمان و صفای دل و تقوای ضمیر.

هدف اسلام این است که علم و ایمان را به موازات هم پیش ببرد، و اجتماع انسانی را به این دو نیرو مجهز گرداند و با این دو بال پرواز دهد. اسلام همان‌طور که درباره تحصیل دانش گفته است: «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى مُسْلِمٍ»^۱ «کسب دانش بر هر مسلمانی واجب است». درباره ارزش ایمان نیز گفته است: «أَلَا يَذْكُرُ اللَّهُ تَطْمِئِنُّ الْقُلُوبُ»^۲ «آگاه باشید! با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌یابد». همان‌طوری که گفته است: «أَطْلُبُوا الْعِلْمَ مِنَ الْمَهْدِ إِلَى اللَّحْدِ» «زگهواره تا گور دانش بجوی» درباره اهمیت ایمان هم گفته است: «عزیزترین مخلوق در نزد خدا بنده با ایمان است»^۳.

اسلام می‌گوید: بشر باید به دو بال علم و ایمان مجهز باشد تا بتواند در فضای

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۵.

۲. رعد (۱۳): ۲۸.

۳. اصول کافی، ج ۲، ص ۶۱ و ۶۲.

خوشبختی به پرواز آید و هر کدام از این دو بالش شکسته باشد نمی‌تواند به کمال انسانی برسد. در جهان امروز، دنیای غرب در راه علم و دانش گام‌های بلندی برداشته است ولی از نظر ایمان بسیار فقیر است و در آتش بی‌ایمانی می‌سوزد، و در مقابل، دنیای شرق تا حدودی از ایمان بهره‌مند است و به مکتب انبیاء احترام می‌گذارد، ولی به درد جهل و بیسوادی وحشت‌انگیزی مبتلاست. جهان غرب پای ایمانش لنگ است، و جهان شرق پای علم و دانشش. در خبر است که رسول خدا ﷺ فرموده است: «فَصَمَّ ظَهْرِي رَجُلَانِ عَالِمٌ مُتَهْتِكٌ وَ جَاهِلٌ مُتَسَبِّحٌ» دو کس پشت مرا شکستند: یکی دانشمند و دیگری نادان با عبادت فَالْجَاهِلُ يَعْشُ النَّاسَ بِتَسْبُحِهِ، وَالْعَالِمُ يُفَرِّهُمُ بِتَهْتِكِهِ، زیرا نادان با عبادت خود مردم را فریب می‌دهد و دانشمند پرده‌در با پرده‌داری و بی‌حیایی خود آنان را فراری می‌دهد.^۱

ایمان چیست؟

مقصود از ایمان این نیست که فقط کسی به وجود خدا و بعثت انبیاء و روز جزا اقرار کند، بلکه مقصود این است که دل انسان این حقایق را از روی واقعیت بپذیرد و تا ریشه جان و اعماق قلب و ضمیرش نفوذ کند، و بدین وسیله دارای دلی زنده و بیدار و قلبی لبریز از ایمان و عشق به حقیقت گردد، و دلش از شنیدن

۱. منیة المرید، ص ۱۸۱.

نام خدا به لرزه درآید، و در عین حال با یاد خدا و امید به فضل پروردگار، آرامش و اطمینان پیدا کند. چنان که قرآن کریم می‌گوید:

﴿ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا ﴾^۱.

«مردم با ایمان فقط کسانی هستند که وقتی نام خدا برده شود دل‌های آنان از ترس به لرزه بیفتند، و هنگامی که آیات خداوند بر آنان خوانده شود ایمانشان افزوده گردد.»

از نظر قرآن آن دانشمندی که روی اصول علمی درباره اصول عقاید بحث کند و با دلیل‌های محکم وجود خدا و بعثت انبیاء و معاد را ثابت کند، ولی این حقایق در جان و روانش نفوذ نکرده باشد، دارای ایمان حقیقی نیست، و به عنوان یک فرد سعادت‌مند و با ارزش شناخته نمی‌شود.

نقش ایمان در سه محور قابل مطالعه و حائز اهمیت فراوان است.

۱. تأثیر ایمان در زندگی فردی،

۲. تأثیر ایمان در زندگی خانوادگی،

۳. تأثیر ایمان در زندگی اجتماعی.

تأثیر ایمان در این سه محور:

۱. انفال (۸): ۲.

الف. آرامش دل:

ایمان چون درخت باروری است که همیشه میوه‌های شیرین و لذیذ می‌دهد، و یکی از ثمرات پرارزشی که از آن به دست می‌آید آرامش دل و اطمینان قلب است. انسان چه بخواهد و چه نخواهد در زندگی احتیاج به یک تکیه‌گاه معنوی دارد که به هنگام تهاجم ناراحتی‌ها به آن تکیه‌گاه پناه ببرد تا از مشکلات فکری و عقده‌های روحی خلاص شود.

بشر در زندگی پرهیاهوی دنیا، خود را در میان امواج وحشتناکی می‌بیند که از هر سو او را احاطه کرده و می‌خواهد او را در کام خود فرو برد. ترس از فقر، مرض، سقوط معنوی، از دست دادن آبرو و حیثیت اجتماعی و بسیاری از امور دیگر، انسان را چنان مضطرب می‌کند که خیال می‌کند در میان دریای پرتلاطمی گرفتار شده و هر لحظه تهدید به غرق می‌شود. اینجا است که احتیاج به پایگاهی دارد که در آنجا لنگر بیندازد و آرام گیرد و از وحشت و اضطراب نجات یابد. بهترین پناهگاه معنوی انسان، همانا ایمان است که او را از تهاجم افکار آشفته و ناراحت‌کننده حفظ می‌کند، چنان‌که در قرآن کریم می‌گوید:

﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ

لَهَا﴾^۱.

۱. بقره (۲): ۵۶.

«پس هر کس به طاغوت [شیطان، بت، ستمگر] کفر ورزد و به خدا ایمان آورد قطعاً به محکم‌ترین دستاویز چنگ زده که گسستی برای آن نیست».

ب. داروی ضدّ انتحار

خبرهای تکان دهنده‌ای درباره‌ی خودکشی‌های سفیهانه در جراید منتشر می‌شود، مثل اینکه فلان دختر چون مادرش او را از آمیزش با پسران منع کرده و از شرکت در پارتی‌هایی که در آنجا دختران و پسران با هم می‌رقصند جلوگیری نموده است، دست به خودکشی زده است! شکی نیست که انسان بیش از هر چیز به زندگی خود علاقه دارد و قبل از هر چیز می‌خواهد زنده باشد و از تمتّعات و مزایای زندگی بهره‌مند شود. ولی در جزرو مدّ زندگی و برخورد با موانع و مشکلات، گاهی چنان این جهان با همه‌ی زیبایی‌های آن در نظرش زشت و ناراحت‌کننده جلوه می‌کند و از هجوم گمراهی‌ها به طوری به تنگ می‌آید که در حال ناراحتی و عصبانیت شدید دست به انتحار می‌زند.

اقدام به انتحار بیشتر در افرادی دیده می‌شود که از تربیت دینی و ایمانی بی‌بهره هستند، از این رو به هنگام تهاجم مشکلات، آرامش خود را از دست می‌دهند و به این کار جاهلانه اقدام می‌کنند. ولی افرادی که از تربیت ایمانی بهره‌مندند، دارای دلی پر ظرفیت و روحی آرام و قلبی مطمئن هستند و مانند دریا امواج سهگین و خروشان را در خود هضم می‌کنند و در مقابل مشکلات

مقاومت می‌نمایند. و علت این مطلب این است که مردم با ایمان رابطه روحی و پیوند معنوی محکمی با پروردگار عالم دارند، و نتیجه طبیعی این پیوند قلبی با خداوند عالم این است که به هنگام تهاجم نگرانی‌ها نه تنها خود را نمی‌بازند و دست و پای خود را گم نمی‌کنند بلکه رابطه معنوی آنان با خدا گرم‌تر و لطیف‌تر و اطمینان بخش‌تر می‌شود؛ زیرا به هنگام گرفتاری، بیشتر به یاد خدا هستند و بیشتر به پروردگار عالم پناه می‌برند و دل آنان با یاد خدای هستی بخش آرامش می‌یابد.

﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾^۱

«همانان که ایمان آورده‌اند و قلبشان به یاد خدا آرام می‌گیرد. آگاه باشید که قلب‌ها فقط با یاد خدا آرامش می‌یابند».

بنابراین در سخت‌ترین ایام و در وقت هجوم تلخ‌ترین مصائب دست به انتحار نمی‌زنند. پس باید گفت: ایمان بهترین داروی ضد انتحار است.

ج. نشاط روحی

بشر چون ذاتاً طالب کمال است، تمام نیروی فکری و بدنی خویش را در راه ترقی و تکامل به کار می‌گیرد و میل دارد در تمام مراحل زندگی، عالی‌ترین درجه کمال را پیدا کند و از نظر علم، مال، همسر و اولاد، و جاهت ملی و حیثیت

۱. رعد (۱۳): ۲۸.

اجتماعی آنچه دلخواه اوست به دست آورد.

ولی بسیاری از افراد با اینکه با تمام نیرو می‌کوشند و به تمام وسائل چنگ می‌زنند که به هدف خود برسند، با این وصف هرچه بیشتر کوشش می‌کنند، کمتر به مقصد می‌رسند! از طرفی، به هم‌ردیفان خود نگاه می‌کنند که با کوشش کمتر به مال بیشتر و مقام شامخ‌تر رسیده‌اند، و از نظر خانواده و اولاد خوشبخت‌تر شده‌اند! این نوع محرومیت برای افرادی که بر اثر کوشش زیاد به مقصود خود نرسیده‌اند ایجاد عقده روحی می‌کند، و علاوه بر اینکه هیچ‌گاه در زندگی نشاط روحی ندارند، بسا می‌شود که عقده‌ها روی هم متراکم می‌گردد و شخص محروم را به جرم و جنایت می‌کشاند. ولی افراد با ایمان در عین حال که در راه تکامل می‌کوشند، چون سعی و کوشش را وظیفه خود برای ترقی مادی و معنوی می‌دانند اگر از کوشش و زحمت خود به نتیجه دلخواه خویش نرسند نه تنها ناامید نمی‌شوند بلکه هرگز عقده‌ای هم به دل راه نمی‌دهند و تنگناها برای آنان ایجاد عقده روحی نمی‌کند، زیرا می‌دانند که بشر در عین حال که وظیفه دارد در راه ترقی بکوشد اما چنان نیست که همه امکانات در همه شرایط برای او مهیا باشد، و چنان نیست که بتواند همیشه به دلخواه و مطلوب خویش دست یا زد، و نیز چنان نیست که تقدیر امور همواره بر وفق مراد او حاصل آید؛ بلکه ایمان دارد که سر رشته کارها به دست پروردگار عالم است و او که به مصالح بندگان خود از

خودشان داناتر است آنچه را که مصلحت آنان باشد تقدیر می‌کند.

آن کس که توانگرت نمی‌گرداند او مصلحت تو از تو بهتر داند

از این رو بنده با ایمان، همیشه دارای نشاط روحی است و از این سرمایه پر ارزش معنوی، پیوسته بهره‌مند است. در نتیجه اگر مقام و موقعیت هم‌ردیفان خود را شامخ‌تر و پرافهمیت‌تر ببیند، هرگز ناراحت و نگران نمی‌شود و به آنان حسادت نمی‌ورزد و هیچ مانعی هم بر سر راه پیشرفت آنان ایجاد نمی‌کند. آری،

«فَإِنَّ الْأُمُورَ يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ كَقَطْرَاتِ الْمَطَرِ إِلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا قُسِمَ لَهَا مِنْ زِيَادَةٍ أَوْ نُقْصَانٍ فَإِنْ رَأَى أَحَدُكُمْ لِأَخِيهِ غَفِيرَةً فِي أَهْلِ أَوْ مَالٍ أَوْ وَلَدٍ فَلَا تَكُونَنَّ لَهُ فِتْنَةً»^۱.

«امر بندگان از مبدأ مشیت خداوند مقدر می‌شود و آنچه مقدر شده است چه زیاد و چه کم مانند دانه‌های باران به سوی هر فردی فرود می‌آید، پس اگر یکی از شما ببیند که فرد دیگری از نظر خانواده، ثروت و شخصیت بر وی فزونی دارد، این امر نباید او را نگران کند و به فتنه بیندازد (که درباره آن شخص مورد نظر حسد بورزد)».

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۳.

تفسیر ﴿فاقتلوا انفسکم﴾

تفسیر ﴿فَاقتلوا انفسکم﴾^۱.

مفسران در تفسیر آیه پنجاه و چهار سوره بقره گفته‌اند: خدا امر کرد که بنی اسرائیل خود را بکشند و آنان نیز در اجرای این دستور، هفتاد هزار نفر از خودشان را کشتند و این توبه آنان از گوساله پرستی بود.

اما این مطلب به چند دلیل قابل مناقشه است:

دلیل ۱:

در آیه ۵۲ بعد از داستان گوساله پرستی بلافاصله آمده است: ﴿ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْکُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِك لَعَلَّکُمْ تَشکرون﴾ که معلوم می‌شود گناه گوساله پرستی را خدا بخشیده است، بنابراین به نظر می‌رسد در آیه ۵۴ تفصیل همین اجمال آمده و هر دو آیه در مقام امتنان، عفو خدا را از بنی اسرائیل در مورد گوساله پرستی گوشزد می‌کند و اگر بگوییم: آیه ۵۴ انتقام و مجازات خدا را گوشزد می‌کند و دستور خودکشی گوساله پرستان یا کشتن یکدیگر را می‌دهد این با آیه پنجاه و دو که

۱. بقره (۲): ۵۴.

عفو خدا را امتناناً گوشزد می‌کند معارض می‌شود، و به عبارت دیگر: بعد از عفو خدا از گوساله پرستان که در آیه ۵۲ آمده است دیگر گناهی باقی نمی‌ماند تا نیازی به خودکشی برای جبران گناه باشد.

دلیل ۲:

در تورات آمده است که بنی لاوی دستور موسی را در مورد قتل یکدیگر اجرا کردند و سه هزار نفر از خودشان را کشتند. اگمان می‌رود مفسران و مورخان اسلامی اصل این مطلب را از تورات گرفته و چیزهایی به آن افزوده یا کم کرده‌اند و این مطلب را با آیه ۵۴ بقره تطبیق نموده‌اند، و چون تورات دچار تحریف شده است نمی‌توان به همه آنچه در آن هست اعتماد کرد و از آن اقتباس نمود.

دلیل ۳:

این احتمال جدّاً وجود دارد که امر ﴿فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ﴾ امر امتحانی باشد نظیر امر ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ به ذبح فرزندش، که خدا گوساله پرستان را امتحاناً امر به خودکشی کرده است و آنان تسلیم شده و آمادگی خود را برای اجرای آن اعلام کردند و چون صدق نیتشان معلوم شد خدا آنان را بخشید، بنابراین قبل از ﴿فَتَابَ عَلَيْكُمْ﴾ عبارت «فقبلتم امر الله» در تقدیر است و معنای آیه چنین می‌شود: که خدا امر امتحانی کرد که به جریمه گوساله پرستی، خودتان را بکشید و شما تسلیم

شدید و خداگناه‌تان را بخشید و خدا بسیار توبه پذیر و رحیم است.
و نیز این احتمال وجود دارد که ﴿فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ﴾ دعوت به ریاضت و نفس کشی یعنی تهذیب نفس باشد که بنی اسرائیل به آن عمل کردند و مورد عفو خدا واقع شدند.

دلیل ۴:

در عبارات مفسران درست روشن نیست که خطاب ﴿فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ﴾ متوجه چه گروهی است؟ یک قول این است که موحدان نیز مشمول این خطابند که باید یکدیگر را بکشند چون نهی از منکر نکردند؛^۱ سُدّی می‌گوید:

«گوساله پرستان و موحدان مأمور شدند با هم بجنگند و چنین کردند تا اینکه

هفتاد هزار نفر از طرفین کشته شد».^۲

و در نقل دیگری آمده است که موحدان که دوازده هزار نفر بودند مأمور

شدند گوساله پرستان را بکشند و هفتاد هزار از آنان کشتند و خدا بقیه را بخشید؛^۳

و نقل دیگری است که آن هفتاد نفر منتخب موسی که در طور با او بودند مأمور

شدند گوساله پرستان را بکشند و هفتاد هزار کشتند.^۴

۱. الجامع لأحكام القرآن، (قُرطبی) ج ۱، ص ۴۰۱.

۲. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲۴۷.

۳. مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۱۳ چاپ اسلامیة.

۴. همان.

این آشفته‌گی در نقل داستان، گویای این است که مفسران مستند محکمی نداشته‌اند و سرانجام نیز نتوانسته‌اند مخاطب به خطاب ﴿فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ﴾ را مشخص کنند.

دلیل ۵:

عبارت ﴿إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلِ فَتُوبُوا إِلَىٰ بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ﴾ ظاهرش این است که گوساله پرستان به خود ظلم کردند و مأمور شدند خودشان را بکشند. و خلاف ظاهر است که بگوییم: خطاب ﴿فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ﴾ به موحدان است و می‌گوید: شما گوساله پرستان را بکشید؛ زیرا ﴿ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ﴾ درباره موحدان صادق نیست، آیه می‌گوید: اتخاذ عجل، ظلم به نفس است و موحدان ظلم به نفس نکرده‌اند تا به کفاره آن خطاب ﴿فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ﴾ را دریافت کنند. بنابراین همه نقل‌هایی که ﴿فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ﴾ را شامل موحدان می‌داند مخدوش است.

دلیل ۶:

قاضی عبدالجبار می‌گوید:

عقلاً جایز نیست که خدا بنی اسرائیل را مأمور کند که خودشان را بکشند، زیرا امر برای مصلحت مکلف است و برای شخص کشته شده بعد از قتل

مصلحتی تصوّر نمی‌شود.^۱

این سخن قاضی، منطقی است و مقصود او امر واقعی به خودکشی است نه امر امتحانی، زیرا امر امتحانی معقول است چه امر به کشتن فرزند باشد مثل قصه ابراهیم علیه السلام و چه امر به کشتن خویش باشد چنان‌که ظاهر آیه مورد بحث است که ﴿فَاَقْتُلُوا اَنْفُسَكُمْ﴾.

دلیل ۷:

اگر خطاب ﴿فَاَقْتُلُوا اَنْفُسَكُمْ﴾ متوجه موحدان باشد که مأمور شده باشند گوساله پرستان را بکشند هیچ تکلیفی متوجه گوساله پرستان نشده است در صورتی‌که از اول تا آخر آیه، گوساله پرستان مورد خطاب واقع شده‌اند ﴿ظَلَمْتُمْ اَنْفُسَكُمْ بِاِتِّخَاذِكُمُ الْعِجَلِ﴾، ﴿فَتُوبُوا اِلَىٰ بَارِئِكُمْ﴾، ﴿فَاَقْتُلُوا اَنْفُسَكُمْ﴾، ﴿فَتَابَ عَلَیْكُمْ﴾.

بنابر این مصب آیه فقط گوساله پرستانند و لاغیر، در صورتی‌که امر ﴿فَاَقْتُلُوا اَنْفُسَكُمْ﴾ امتحانی باشد معنای آیه این می‌شود که خدا به یهود زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: به یاد آورید زمانی را که موسی به قوم خود که پدران شما بودند گفت:

ای قوم من! شما یقیناً به خودتان ظلم کردید که آن گوساله را معبود خویش

۱. تفسیر روح المعانی (الوسی)، ج ۱، ص ۲۳۷.

گرفتید پس به سوی آفریننده خود بازگردید و توبه کنید و توبه به این حاصل می‌شود که شما خودتان را بکشید و پدران شما این امر امتحانی را پذیرفتند و آمادگی خود را برای اجرای آن اعلام کردند و چون صدق نیتشان معلوم شد خدا گناهمان را بخشید، زیرا بسیار توبه‌پذیر و رحیم است.

ضمناً صاحب المیزان امر ﴿فَاَقْتُلُوا اَنْفُسَكُمْ﴾ را امتحانی می‌داند ولی تنها درباره کسانی که بعد از آن کشتار و حشتناک از قتل معاف شدند. ولی بهتر بود آن را عمومیت می‌داد.^۱

دلیل ۸:

در روایات آمده است که موسی وقتی آن قتل دسته جمعی بنی اسرائیل را دید که هفتاد هزار نفر کشته شدند به گریه افتاد و گفت: خدایا! بنی اسرائیل نابود شدند بقیتی بگذار و خدا برای تسلی خاطر موسی امر کرد. کشتار متوقف شود و فرمود: قاتل و مقتول هر دو در بهشت‌اند.^۲

این کشتار عظیم که حتی موسی را به گریه درمی‌آورد با عبارت ﴿اِنَّهُ هُوَ التَّوَابُ الرَّحِيمُ﴾ که در ذیل آیه است تناسب ندارد بلکه با عبارت «انه هو المنتقم الجبار» تناسب دارد که این کشتار و حشتناک برای انتقام‌گیری و مجازات

۱. المیزان، ج ۱، ص ۱۹۱ چاپ آخوندی.

۲. کشف الأسرار میبیدی، ج ۱، ص ۱۹۰.

گوساله پرستان انجام شده باشد ولی اگر امر ﴿فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ﴾ امتحانی باشد پس از آنکه گوساله پرستان از عهده امتحان برآمدند و تسلیم فرمان شدند توایب و رحمت خدا به جوش آمد و آنان را بخشید و ﴿إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾ این معنی را منعکس می‌کند که بالحن آیه که لحن امتنان است سازگارتر است.

دلیل ۹:

از قتاده نقل کرده‌اند که ﴿فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ﴾ را ﴿فَاقِيلُوا أَنْفُسَكُمْ﴾ خوانده است.^۱

در آن زمانی که قرآن اعراب و نقطه گذاری نداشت قتاده به اجتهاد خود آیه را «فَاقِيلُوا» خوانده است یعنی شما خودتان را اقاله کنید و با توبه و انابه خود را از قید گناه آزاد سازید؛ اینکه قتاده کارشناس مشهور علوم قرآنی این قرائت را اختیار کرده دلیل است که در آن زمان بین مفسران قرآن اتفاق نظر وجود نداشته که معنای آیه مزبور این است که شما موظفید خودتان را بکشید؛ بنابراین نباید تصور شود که این تفسیر برای آیه از مسلمات است که شما باید خود را بکشید بلکه این یک رأی تفسیری است در مقابل رأی قتاده که هر محقق می‌تواند هر کدام را قوی‌تر یافت اختیار کند.

دلیل ۱۰:

۱. تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۱، ص ۱۹۵؛ روح المعانی (آلوسی) ج ۷، ص ۲۳۸.

یک نظر این است که ﴿فَاقْتُلُوا﴾ در آیه به معنای «فَزَلُّوا» است^۱ یعنی نفس خود را ریاضت دهید و رام کنید. تعبیر «نفس‌کشی» در محاورات مردم به معنای «مجاهدت و ریاضت‌دادن نفس» به کار می‌رود. آلوسی می‌گوید: اگر روایات نبود من همین رأی را انتخاب می‌کردم، که باید به آلوسی گفت: در این روایات حتی یک نقل معتبر که به معصوم منسوب باشد وجود ندارد، پس نباید به خاطر این منقولات بی‌اعتبار از یک رأی معقول دست برداشت. طبق این نظر ﴿فَاقْتُلُوا انفسکم﴾ یعنی نفس‌کشی کنید و با ریاضت و مجاهدت و توبه و انابه به درگاه خداوند نفس سرکش را رام سازید و خود را از گناه گوساله‌پرستی پاک نمایید. و چون این وجه معقول نیز که با تفسیر قتاده هم آهنگ است وجود دارد نمی‌توان گفت: حتماً معنای آیه این است که باید شما خودکشی کنید یا یکدیگر را بکشید. با توجه به مطالب یاد شده بود که در ترجمه آیه پنجاه و چهار بقره در یک وجه امر ﴿فَاقْتُلُوا انفسکم﴾ را امتحانی گرفتیم و در وجه دیگر علی‌البدل آن را به معنای نفس‌کشی یعنی ریاضت و انابه و در نهایت تهذیب نفس و سیر و سلوک گرفتیم. کشتار هفتاد هزار انسان گناه‌کار که موسی عَلَيْهِ السَّلَام را به گریه در آورد برای ما قابل قبول نبود خصوصاً با توجه به اینکه منبع این منقولات فقط روایات عامه است آن هم از طرق بی‌اعتبار، و این جانب شک ندارم که اینها از اسرائیلیات

۱. روح‌المعانی (آلوسی)، ج ۱، ص ۲۳۸.

پژوهش‌های قرآنی ■ ۲۵۱

است که حضرات نتوانسته‌اند خود را از آنها خلاص کنند وَكَمْ لَهُ مِنْ نَظِيرٍ.

۱۰

۳۰ درس قرآنی برای جوانان

۳۰ درس قرآنی برای جوانان^۱

درس ۱

نشانه‌های شناخت خدا

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِي

ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِلْعَالَمِينَ﴾^۲

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِي بِهِ

الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾^۳

«از نشانه‌های خداوندی خدا آفرینش آسمان‌ها و زمین و گوناگونی زبان‌ها و

رنگ‌های شماست، بی‌شک در این چیزها نشانه‌های روشنی از قدرت خداوند

برای اهل دانش وجود دارد.»

و نیز از نشانه‌های خداوندی خدا این است که برق را همراه با ترس و امید به

شما می‌نمایاند، و از آسمان، آبی نازل می‌کند پس زمین را بعد از مردگی‌اش

زنده می‌کند، بی‌شک در این برق و باران نشانه‌های چشم‌گیری از قدرت

خداوند برای مردمی که عقل خود را به کار می‌اندازند وجود دارد.

۱. تاریخ نگارش: ۳۰/۱/۱۳۴۹.

۲. روم (۳۰): ۲۲.

۳. روم (۳۰): ۲۴.

توضیح: در میان آدمیان کسانی هستند که خدای جهان را باور ندارند یا باور دارند ولی از اطاعت فرمان او سرپیچی می‌کنند. قرآن کریم در این دو آیه برای بیدار کردن وجدان این‌گونه مردم نشانه‌هایی را از قدرت خداوند ذکر می‌کند و می‌فرماید:

آفرینش این همه کرات نورانی به نام خورشید و ماه و ستاره در این فضای بی‌کران با این نظم و انضباط، و نیز آفرینش زمین با این گردش منظم و دقیق، دلیل آن است که این سازمان بزرگ هستی با نقشه‌ای حساب شده و با اراده‌ی یک آفریننده‌ی دانا و توانا به وجود آمده و زیر نظر همان آفریننده‌ی دانا و توانا رهبری می‌شود.

و باز می‌فرماید:

شما می‌بینید که گاهی همراه با ابرهای فشرده و طوفان‌های هوایی برقهایی می‌جهد که هم ترس آور است و هم امیدبخش، ترس از صاعقه و تگرگ و امید به آمدن باران. و می‌بینید که باران از بالا فرو می‌ریزد و زمین مرده و افسرده به جنبش می‌آید و نیروی زندگی در کالبد آن دمیده می‌شود و این همه گل‌ها و گیاهان رنگارنگ از نیستی به هستی می‌آید. این هنرنمایی که در پیش چشم شماست، دلیل این است که دست یک هنرآفرین چیره‌دستی در پشت پرده‌ی طبیعت این صحنه‌های شگفت‌انگیز را به وجود می‌آورد.

عالم همه پرده‌ای است پرنقش و نگار

هر نقش و نگاریش بود نقش نگار

زین پرده پر نقش و نگار ارگذری

ببینی به پس پرده رخ نقش نگار^۱

که تواند که دهد میوه رنگین از چوب

یا که داند که برآرد گل صد برگ از خار

این همه نقش عجیب بر در و دیوار وجود

هر که فکرت نکند نقش بود بر دیوار^۲

۱. مهدوی ... [بقیه اسم خوانده نشد].

۲. سعدی.

درس ۲

در نومی‌دی بسی امید است

فرعون مصر، پادشاه ستمگری بود که از هیچ‌گونه ظلمی دربارهٔ دودمان حضرت یعقوب علیه السلام خودداری نمی‌کرد، تا آنجا که پسران نوزاد این دودمان را سر می‌برد. اتفاقاً مادر موسی پسر بی‌دینا آورد که همان حضرت موسی علیه السلام بود. این نوزاد در آغاز کار از چشم مأموران مخفی بود ولی مادرش بی‌اندازه ناراحت بود که مبادا مأموران آگاه شوند. خداوند به این مادر پریشان‌الهام کرد که هر وقت احساس خطر کردی، کودک خود را در صندوقی بگذار و به دریا بینداز، و بدان که فرزندت را سالم به تو برمی‌گردانیم و سرانجام، وی را به پیغمبری برمی‌گزینیم. مادر موسی هنگامی که احساس خطر کرد فرزند خود را به آب انداخت، و صندوق حامل کودک به دست نزدیکان فرعون افتاد، و به پیشنهاد زن فرعون از کشتن کودک گذشتند و تصمیم گرفتند از وی نگهداری کنند، ولی کودک پستان هیچ زنی را نگرفت. خواهر موسی که به دستور مادرش دنبال صندوق آمده و وضع کودک را زیر نظر گرفته بود، گفت: من زنی را می‌شناسم که باکمال مهربانی این کودک را می‌پذیرد و او را شیر می‌دهد. فرعون پیشنهاد خواهر موسی علیه السلام را پذیرفت و کودک به دامن مادرش برگشت. بدین‌گونه وعده‌ای که خدا به مادر موسی داده بود به وقوع پیوست، و سرانجام

موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ به پیغمبری مبعوث شد و فرعون پادشاه ستمگر هم به اراده خدا با ارتش مجهزش در دریای احمر غرق گردید.

﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾^۱

«به مادر موسی وحی کردیم که فرزند خود را شیر بده، پس آنگاه که ترسیدی دشمن از وجود کودک آگاه شود او را در دریا بینداز و ترس و اندوه به خود راه مده، زیرا که ما کودک را به تو برمی‌گردانیم و او را به پیغمبری برمی‌گزینیم»^۲.

۱. قصص (۲۸): ۷.

۲. إذا: هنگامی که، ۲. فی: در، ۳. یَمِّ: دریا، ۴. إِلَيْكِ: به سوی تو، ۵. إِلَيْهِ: به سوی، ۶. أُمِّ: مادر.

درس ۳

منطق زورگویان

حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام چون معجزه‌اش این بود که عصایش اژدها می‌شد فرعونیان جادوگرش خواندند و جادوگران را به مبارزه با وی دعوت کردند، در آن انجمن عمومی که جادوگران سحر خود را نمایاندند موسی عَلَيْهِ السَّلَام عصای خود را انداخت و اژدها شد و همه سحرهای آنان را بلعید، ساحران چون متخصص در جادوگری بودند دانستند که این کار موسی عَلَيْهِ السَّلَام جادوگری نیست پس به حضرتش ایمان آوردند.

فرعون که سلطنت خود را در خطر دید روش ابلهانه‌ای در پیش گرفت و به آنان گفت: چرا شما بی‌اجازه من به موسی عَلَيْهِ السَّلَام گرویدید؟! من یک دست و یک پای شما را به عکس یگدیگر می‌برم و آنگاه همه را به دار می‌زنم. آنان گفتند: ما به سوی پروردگار خود باز می‌گردیم، و این بزرگ‌ترین عیب توست که عالی‌ترین صفت انسانی ما را که در مقابل حقیقت تسلیم شده‌ایم عیب ما می‌شماری، بار الها! به ما صبر و استقامت بده و با حالت تسلیم جان ما را برگیر.

﴿ قَالَ فِرْعَوْنُ آمَنْتُمْ بِهِ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّ هَذَا لَمَكْرٌ مَكْرٌ تُمُوهُ فِي السَّمَدِ يَنِيَّةٍ لِيُخْرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ) لَا قُطْعَانَ أَيْدِيكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافِ نُسَمٍ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ ﴾ قَالُوا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ وَمَا نَنقِمُ مِنْآ إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِآيَاتِ رَبِّنَا

لَمَّا جَاءَ ثَنَّا رَبَّنَا أفرغ عَلَيْنَا صَبْرًا وَتَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ^۱.

«فرعون گفت: چرا بی اجازه من به موسی گرویدید، این حيله‌ای است که شما و موسی از پیش اندیشیده‌اید تا مردم شهر را بیرون کنید (و پیروان موسی آن را تصرف کنند) خواهید دید که یک دست و یک پای شما را به عکس یکدیگر قطع می‌کنم، آنگاه همه را به دار می‌آویزم، آنان گفتند: ما به سوی پروردگار خود باز می‌گردیم، تو عیبی در ما سراغ نداری جز اینکه چون خداوند نشانه‌های حقیقت را به ما نشان داد بدان گرویدیم، خدایا به ما شکیبایی بده و با حالت ایمان جان ما را بگیر.»^۲

۱. اعراف (۷): ۱۲۳ - ۱۲۶.

۲. قَبَل: پیش، ۲. هَذَا: این، ۳. مَكْرًا: نیرنگ، ۴. مَدِينَةً: شهر، ۵. ثُمَّ: پس از آن، سپس، ۶. آمَنَّا: گرویدیم.

درس ۴

نیروی ایمان

جادوگرانی که به حضرت موسی گرویدند ایمانشان چنان استوار شد که در برابر قدرت اهریمنی فرعون خود را نباختند، و با اینکه آنان را تهدید به قتل کرد باکمال شهامت و صراحت به وی گفتند:

قسم به آن خدایی که ما را آفریده است هرگز برای خوشنودی تو دست از ایمان خود بر نمی‌داریم، تو هرچه می‌خواهی بکن، نهایت قدرت تو این است که ما را بکشی ولی دیگر پس از مرگ بر ما مسلط نیستی.

امروز به جور، هرچه می‌خواهی کن فردا به تو نیز، هرچه خواهند کنند! ما به پروردگار خود ایمان آورده‌ایم و از لطف او انتظار داریم که گناهان ما را ببخشد، بهترین یار مهربان که یاری و مهربانیش جاوید خواهد بود خداوند عالم است.

از این رو ما از تو بریدیم و به خدای مهربان پیوستیم و اینک آماده‌ی مرگ هستیم. (این است نیروی ایمان، آفرین به این ایمان!)

﴿ قَالُوا لَنْ نُؤْتِرَكَ عَلَىٰ مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالَّذِي فَطَرَنَا فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ
إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا لِنَغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنْ

السِّحْرِ وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى»^۱.

«گفتند: به خدا سوگند که ما تو را بر معجزه‌هایی که برایمان روشن گشته
ترجیح نمی‌دهیم، هرچه می‌کنی بکن، حکم تو تنها در این دنیا نافذ است ما به
پرودگار خود گرویدیم تا گناهانمان را و نیز این جادوگری را که تو بر آن واداشتی
ببخشد، و خدا و لطف وی بهتر و پاینده‌تر از تو و خوشنودی توست»^۲.

۱. طه (۲۰): ۷۲-۷۳.

۲. فَطَرَ: به وجود آورد، ۲. أَنْتَ: تو، ۳. حَيَاةً: زندگی، ۴. دُنْيَا: نزدیک‌تر، ۵. خَطَايَا: گناهان.

درس ۵

خون‌خواری فرعون و واکنش موسی

مشاوران فرعون به وی گفتند: موسی و پیروانش را نباید آزاد گذاشت چون آنان مردم را گمراه و فاسد می‌کنند و همچنین از پرستش تو و بتان تو روگردان هستند.

فرعون گفت: تصمیم من این است که همان سیاست سابق را درباره موسی و قوم وی (دودمان یعقوب) دنبال کنیم، و همچنان نوزادان پسر را از این دودمان بکشیم تا نتوانند قدرتی به وجود آورند و ما در هر حال بر آنان مسلط هستیم و از این جهت نگرانی نداریم.

موسی در برابر این سیاست غیر انسانی فرعون به پیروان خود توصیه کرد که همواره از خداوند بزرگ کمک بخواهند و در برابر مشکلات شکیبیا باشند و بدانند که زمین مال خداست و به هر کس بخواهد می‌دهد و سرانجام، مردم پرهیزگار پیروز خواهند شد.

﴿ وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَدْرُ مُوسَى وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَيَذَرَكَ
وَآلِهَتِكَ قَالَ سَنُقْتِلُ أَبْنَاءَهُمْ وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ ﴾ قَالَ مُوسَى
لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ

لِّلْمُتَّقِينَ ﴿۱﴾

«اشراف قوم فرعون به وی گفتند: نباید موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ و پیروانش را آزادگذاری که فساد کنند و از پرستش تو و بت‌های تو رو بگردانند، گفت: پسران آنان را خواهیم کشت و دخترانشان را زنده خواهیم گذاشت و ما بر آنان مسلط هستیم. موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ به قوم خود گفت: از خدا کمک بخواهید و شکیباً باشید که زمین از آنِ خداست، به هر کس بخواهد می‌دهد و عاقبت پرهیزکاران پیروز خواهند شد.»^۲

۱. اعراف (۷): ۱۲۷-۱۲۸.

۲. اُنْبَاء: پسران، ۲. یَسَاء: زنان، ۳. یَشَاء: می‌خواهد، ۴. عِبَاد: بندگان، ۵. عَاقِبَةُ: رانجام، ۶. مُتَّقِينَ: پرهیزکاران.

درس ۶

پیشوای اسلام در تورات و انجیل

خدا در کتاب‌های اصلی و دست‌نخورده تورات و انجیل، نشانه‌های پیغمبر اسلام ﷺ را بیان کرده است تا پس از آنکه پیشوای اسلام را به پیغمبری برانگیزد پیروان تورات و انجیل بدون شک و تردید به وی ایمان بیاورند، در آیهٔ سورة اعراف^۱ این مطلب را چنین توضیح داده است:

هنگامی که حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ برای امت خود دعا کرد و سعادت دنیا و آخرت را برای آنان خواستار شد، خداوند به وی وحی کرد که: من رحمت خود را برای آن مردم با ایمان و پرهیزکار ارزانی می‌دارم که در آینده از پیغمبر درس نخوانده‌ای (پیغمبر اسلام) که در تورات و انجیل نام و نشان وی را می‌یابند پیروی می‌کنند، او آنان را به نیکی دعوت می‌کند و از بدی‌ها باز می‌دارد، و دین وی آسان و بی‌مشقت است، و تنها کسانی که به وی می‌گروند و یاریش می‌کنند و به کتابش عمل می‌نمایند سعادت‌مند خواهند شد.

﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ
وَ الْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَ يُحَرِّمُ
عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ

۱. آیه ۱۵۶.

عَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ ۗ وَلَيْكَ هُمُ الْمُقْلِحُونَ ﴿١﴾

«خداوند می‌فرماید: مردمی از رحمت من بهره‌مند می‌شوند که از پیغمبر درس نخوانده‌ای که صفات او را در تورات و انجیل می‌یابند پیروی می‌کنند، او آنان را به کارهای خوب دعوت می‌کند و از کارهای بد باز می‌دارد و چیزهای پاکیزه را برای آنان حلال می‌کند و از چیزهای پلید جلوگیری می‌نماید. تکلیف‌های سخت و قید و بندهایی را که بر آنها بود از آنان برمی‌دارد. پس کسانی که به وی ایمان می‌آورند و شرّ دشمنان را از او می‌گردانند و در پیش‌برد برنامه‌اش او را یاری می‌کنند و از کتاب وی پیروی می‌نمایند، تنها همانان سعادت‌مند خواهند شد.»^۲

۱. اعراف (۷): ۱۵۷.

۲. نبی: پیغمبر، ۲. اُمّی: درس نخوانده، ۳. مکتوب: نوشته شده، ۴. معزوف: کار خوب، ۵. مُنکِر: کار بد.

درس ۷

دعوت جهانی و ابدی پیغمبر اسلام

بسیاری از پیغمبران بودند که مأموریت آنان هم از نظر زمان محدود بود و هم از نظر مکان یعنی فقط برای مردم معینی تا زمان معینی، ولی پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نه از نظر زمان محدود بود و نه از نظر زمان، یعنی آن حضرت برای همه جهانیان و همه زمان‌ها تا روز قیامت مبعوث بود چنان‌که در آیه‌های زیر می‌خوانیم:

﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾^۱

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۲

﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ

بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾^۳

«خدا به پیشوای اسلام دستور داده است: بگو: ای مردم! من از طرف خداوند

به سوی همه شما فرستاده شده‌ام، آن خدایی که حکومت آسمان‌ها و زمین به

دست اوست، معبودی جز او نیست، زنده‌ها را جان می‌دهد و می‌میراند، پس

۱. اعراف (۷): ۱۵۸.

۲. سبأ (۳۴): ۲۸.

۳. احزاب (۳۳): ۴۰.

شما به خدا و رسول او، پیغمبر درس نخوانده‌ای که به خدا ایمان دارد بگر وید و از وی پیروی کنید تا راه سعادت را بیابید.»^۱

«ای پیغمبر: ما تو را جز برای همه مردم نفرستاده‌ایم تا آنان را به رحمت ما

مژده بدهی و از عذاب ما بترسانی، ولی بیشتر این مردم نمی‌دانند.»^۲

«محمد ﷺ پدر هیچ یک از مردان شما نیست ولی فرستاده خدا و آخرین

پیغمبران است، و خدا از هر چیزی آگاه است.»^۳

از آیه یک و دو می‌فهمیم که پیشوای اسلام پیغمبر همه جهانیان است.

و از آیه سه می‌فهمیم که پیغمبری آن حضرت ابدی و همیشگی است.^۴

۱. اعراف (۷): ۱۵۸.

۲. سبأ (۳۴): ۲۸.

۳. احزاب (۳۳): ۴۰.

۴. جویعاً: همگی، ۲. مُلْكُ: حکومت، ۳. يُحْيِي: جان می‌دهد، ۴. يُمِيتُ: می‌میراند، ۵. كَافَّةً: همگی،

۶. بِشِيرًا: مژده‌دهنده.

درس ۸

نتیجه وحدت

در دوران پیش از اسلام که به نام زمان جاهلیت معروف است، مردم جهان و خصوصاً مردم عربستان در حال دشمنی و چند دستگی و پراگندگی به سر می‌بردند و قسمتی از نیروهای آنان مصرف زد و خورد و جنگ و خون ریزی می‌شد.

هنگامی که اسلام بر جزیره‌العرب، سرزمین نادانی‌ها و تاریکی‌ها پرتو افکند و مردم زیر پرچم این دین آسمانی گرد آمدند و حقایق آن را به جان و دل پذیرفتند، آن همه پراکندگی و دشمنی جای خود را به یگانگی و دوستی داد؛ چنان صفا و صمیمیتی در میان مسلمانان به وجود آمد که بسیاری از مسلمانان، رنج خود و راحت یاران می‌طلبیدند و قسمتی از خانه و خوراک و پوشاک خود را با اینکه بدان احتیاج داشتند را در اختیار برادران مسلمان خود می‌گذاشتند.

در سایه چنین اتحاد و یک‌پارچگی بود که بر بسیاری از مشکلات پیروز شدند و بر بسیاری از دشمنان غالب گشتند. قرآن کریم از دشمنی‌های زمان جاهلیت یاد می‌کند و در مقابل، از دوستی و اتحاد اسلامی به عنوان یک نعمت بزرگ اجتماعی نام می‌برد، و مسلمانان را دعوت می‌کند که همه با هم یکدل و یک‌رنگ باشند و زیر سایه اتحاد و دوستی به سوی موفقیت پیش بروند. ناگفته

پیداست که امروز هم مسلمانان اگر بخواهند از ناتوانی و زبونی برکنار بمانند و عظمت خیره‌کننده سابق را باز یابند چاره‌ای جز این ندارند که در راه وحدت و یک‌پارچگی خود بکوشند و نیروی عظیم اسلامی را در راه ترقی و سربلندی مسلمانان به کار برند.

دولت همه زاتفاق خیزد بیچارگی از نفاق خیزد.

﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾^۱.

«همگی با هم به ریسمان خدا که همان دین اسلام است تمسک جوید و پراکنده نگردید، و این نعمت وی را به یاد آورید که با هم دشمن بودید و او به وسیله اسلام دل‌هایتان را با هم مهربان ساخت و به موهبت خدا با هم برادر شدید و لب پرتگاه بدبختی بودید، شما را نجات داد. خداوند بدین سان حقایق را روشن می‌سازد تا شما بیشتر و بهتر راه سعادت را بیابید.»^۲

۱. آل عمران (۳): ۱۰۳.

۲. حَبْلِ: ریسمان، ۲. اَعْدَاء: دشمنان، ۳. قُلُوب: دلها، ۴. إِخْوَان: برادران، ۵. حُفْرَة: گودال، عَنَار: آتش.

درس ۹

ابراهیم علیه السلام و بت پرستان

در روزگار قدیم گروه‌هایی از بشر بعضی چیزها را تا سرحدّ پرستش مقدّس می‌شمردند و چنین می‌پنداشتند که آنها رابطه‌ی مخصوصی با خدای عالم دارند، به طوری که می‌توانند نزد خدا برای مردم شفاعت کنند که حاجت‌های آنان برآورده شود. مثلاً گروهی از مردم خورشید را و بعضی ستاره‌ها را و برخی مجسمه‌هایی را به صورت‌های مختلف درست می‌کردند و پرستش می‌نمودند.

در همین زمان ماکه روزگار پیشرفت علم و دانش است، در هندوستان مردمانی هستند که نوعی از گاو را مقدّس می‌دانند و ستایش می‌کنند. و این مردم بت پرست و گاو پرست در مرام خود به قدری خشک و متعصّب هستند که اگر کسی باروش آنان مخالفت کند و از پرستش معبودهای آنان نکوهش نماید اگر بتوانند او را به سخت‌ترین مجازات‌ها می‌رسانند.

در روزگاری که ابراهیم خلیل علیه السلام آن پرچم‌دار توحید به پیغمبری مبعوث شد بت پرستی با شدیدترین وجهی رواج داشت و حتّی نزدیکان حضرت ابراهیم علیه السلام بت پرست بودند. این پیغمبر بزرگ به امر پروردگار دعوت خویش را شروع کرد و مبارزه با بت پرستی را آغاز نمود. او با بت پرستان به طرز جالب و

عقل‌پسندی مناظره می‌کرد و با دلیل‌های روشن برای آنان ثابت می‌کرد که این جمادهایی که به نام بت ساخته‌اید نه به شما نفعی می‌رسانند و نه زیانی، و بدین جهت لایق پرستش نیستند. ولی بت‌پرستان در جواب وی می‌گفتند: بت‌پرستی از سنت‌های قومی و ملی ماست! راستی چه منطق ابلهانه‌ای که کسی در مقابل دلیل و منطق به سنت‌های قومی و ملی تمسک بجوید!

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِن قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ﴾ إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ
الَّتُمَائِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ ﴿قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ﴾ ﴿قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ
أَنْتُمْ وَاَبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ ﴿قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا
يَضُرُّكُمْ﴾ ﴿أَفِ لَكُمْ وَاَلِمَّا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾^۱.

«ما پیش از این، عقل روشن و درک صحیح به ابراهیم دادیم و از حال وی آگاه بودیم. (آنگاه که به پدر و قوم خود گفت: این مجسمه‌ها چیست که به پرستش آنها پای بند شده‌اید؟) گفتند: این یک سنت ملی است که از پدران ما مانده است. (گفت: خیلی روشن است که هم شما و هم پدرانتان در گمراهی فرورفته‌اید.) آیا چیزهایی را می‌پرستید که نه نفعی به شما می‌رسانند و نه زیانی؟! چقدر این روش شما زشت و ابلهانه است؟! آیا عقل خود را به کار

۱. انبیاء (۲۱):

نمی‌اندازید تا زشتی کار خود را بفهمید؟!»^۱

۱. أب: پدر، ۲. ما: چیست، ۳. هذِهِ: اینجا، ۴. تَمَثَّلُ: مجسمه‌ها، ۵. ضَالٍ: گمراهی، ۶. عُمَّيْنِ: آشکار.

درس ۱۰

جلوگیری از غلو و زیاد روی

بعضی از افراد بشر در مقابل شخصیت‌های بزرگ چنان مجذوب و خود باخته می‌شوند که درباره آنان غلو و زیاده روی می‌کنند یعنی آنان را از حدی که هستند بالاتر می‌برند.

مثلاً مسیحیان درباره حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام غلو کردند و گفتند: او چون پدر نداشت پسر خداست. در میان مسلمانان نیز افرادی بودند که در مقابل عظمت مقام پیغمبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خود باخته می‌شدند و درباره آن حضرت غلو می‌کردند.

۱. یک نمونه آن این بود که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پسری داشت به نام ابراهیم که از یک زن مصری به نام «ماریه» به وجود آمده بود، این پسر در کودکی از دنیا رفت، اتفاقاً همان روزی که این کودک از دنیا رفت خورشید گرفت، گروهی از مسلمانان نادان گفتند: چون ابراهیم فرزند پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از دنیا رفت مرگ او در آسمان اثر کرده و خورشید گرفته است. این خبر که به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رسید ناراحت شد و برای برطرف کردن این فکر باطل مردم را جمع کرد و برای آنان سخنرانی فرمود و این نکته را توضیح داد که: خورشید برای مرگ هیچ‌کس نور خود را از دست نمی‌دهد و شما هرگز چنین خیالی را به خود راه ندهید. بدین

وسیله پیشوای اسلام آنان را از این فکر باطل باز داشت.

۲. نمونه دوم این بود که گروهی خیال می‌کردند که باید علم پیغمبر خدا ﷺ نامحدود باشد و هر چه خدا می‌داند او هم بدانند، و از این رو از حضرتش پرسیدند که قیامت چه وقت است؟ در این باره آیه نازل شد که وقت قیامت را جز خدا کسی نمی‌داند و این برای رسول اکرم ﷺ نقص نیست که وقت قیامت را نداند، زیرا هرچه را خدا به وی یاد داده است می‌داند و هر چه را یاد نداده نمی‌داند.

در آیه زیر برای جلوگیری از غلو مردم نادان، خداوند می‌فرماید: ای پیغمبر! به مردم بگو: من بشری هستم مانند شما و هر بشری علم و دانشش محدود است، فقط فرق من با شما این است که از طرف خداوند به من وحی می‌رسد و به شما نمی‌رسد.

﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾^۱.

«بگو: من فقط بشری هستم مانند شما ولی به من وحی می‌شود که معبود شما جز خدای یگانه نیست، پس هر کس که امید دارد از رحمت پروردگار بهره‌مند شود باید کار شایسته و خوب بکند و هیچ‌کس را در عبادت و پرستش پروردگار

۱. کهف (۱۸): ۱۱۰.

خویش شریک نسازد».

توضیح: پرستش کردن غیر خدا که آن را «شُرک» می‌گویند دو قسم است:

۱. اینکه کسی مثلاً خورشید یا ماه یا بت را بپرستد.

۲. اینکه کسی عبادت را به قصد خودنمایی انجام دهد و مثلاً نماز بخواند که

دیگران ببینند و از او ستایش کنند، این کار را «ریاء» می‌گویند، یعنی خود نمایی،

و این علاوه بر اینکه گناه است عبادت را نیز باطل می‌کند.^۱

۱. إِنَّمَا: فقط، ۲. يُوحَى: وحی می‌شود، ۳. إِلَهٌ: معبود، ۴. وَاحِدٌ: یگانه، ۵. يَرْجُو: امید داشته باشد،
۶. صَالِحٌ: شایسته.

درس ۱۱

بیداری هنگام مرگ

بسیاری از افراد انسان به قدری در زندگی مادی غرق می‌شوند و در گناه و آلودگی غوطه‌ور می‌گردند که هیچ‌گاه به این فکر نمی‌افتند که این زندگی دنیا دیر یا زود سپری می‌شود، و انسان بخواهد یا نخواهد باید از روی زمین به زیر زمین برود و در خاک مدفون گردد.

و معلوم است که اگر انسان آن قدر مغرور شود که به فکر مرگ نیفتد دست به ظلم و تجاوز خواهد زد و برای کام گرفتن از زندگی دنیا از هیچ گناه و انحرافی خودداری نخواهد کرد، بلکه هر چه بیشتر از هوای نفس پیروی می‌کند و در گناه و آلودگی فرو می‌رود تا آن‌گاه که مرگ او در رسد و به حکم جبرِ خلقت از این جهان به جهان دیگر برود، آن وقت است که پرده غفلت و غرور کنار می‌رود و حقایق پشت پرده آشکار می‌گردد و انسان غافل و مغرور بیدار می‌شود و می‌فهمد که در چه خواب‌گرانی به سر می‌برده و چقدر زیان کرده است که سرمایه عمر را از دست داده و در مقابل آن چیزی به دست نیاورده است.

و چه زبانی از این بالاتر است که انسان همه سرمایه‌اش را به دست خود نابود کند و وقتی به هوش آید که دیگر وقت گذشته باشد و دیگر نتواند زیان خود را جبران نماید.

قرآن کریم در آیه زیر برای بیدار کردن انسان‌های غافل و مغرور این حقیقت را گوشزد می‌کند که افراد گناه کار هنگام مرگ، تازه از خواب غفلت بیدار می‌شوند و از خدا می‌خواهند که آنان را به دنیا برگرداند تا گناهان خود را جبران کنند و کارهای شایسته انجام دهند و از بدبختی نجات یابند، ولی این درخواست آنان پذیرفته نخواهد شد.

﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾^۱

«انسان‌های مغرور هم‌چنان در گناه فرو رفته‌اند) تا آنگاه که مرگ یکی از آنان می‌رسد می‌گوید: خدایا مرا به زندگی دنیا برگردان تا کارهای نیکی که نکردم انجام دهم و خوش‌بختی خود را فراهم کنم. ولی این سخنی است که او می‌گوید و هرگز تقاضای او درباره برگشت به دنیا پذیرفته نخواهد شد، و آنان که می‌میرند در جهان بین دنیا و قیامت به سر خواهند برد تا آنگاه که دوباره زنده شوند و به سزای کارهای خوب یا بد خود برسند»^۲.

۱. مؤمنون (۲۳): ۱۰۰.

۲. جاء: آمد، ۲. أخط: یکی، ۳. موت: مرگ، ۴. کلا: نه چنین است، ۵. کلمة: سخن، ۶. قائل: گوینده.

درس ۱۲

جهان بعد از مرگ

درباره اینکه انسان، پس از مرگ در جهان دیگری خواهد زیست یا نه دو

فکر وجود دارد:

۱. یکی اینکه انسان هم مثل گیاه، چند روزی زندگی می‌کند و سپس می‌میرد

و نابود می‌گردد و دیگر در هیچ جهانی از او خبری نیست.

۲. دیگر اینکه انسان، موجودی است جاودانی که هیچ‌گاه نابود نخواهد شد و

فقط جای خود را عوض می‌کند، و سپس به جهان برزخ می‌رود، و پس از برزخ

در قیامت زنده می‌شود و در جهانی ابدی و همیشگی به پاداش کارهای خود

می‌رسد و برای همیشه با خوش‌بختی و یا بدبختی زندگی خواهد کرد.

همه پیغمبران می‌گویند: انسان یک موجود جاویدان است و با مرگ نابود

نخواهد شد و در قیامت زنده می‌شود و به پاداش کارهای خود می‌رسد.

اگر انسان به وجدان خود رجوع کند می‌فهمد که آنچه پیغمبران خدا

می‌گویند حقیقت است.

آیا می‌توان گفت: خداوند حکیم، بشر را فقط برای این آفریده است که

مقداری خوراکی‌ها را بخورد و به قاذورات تبدیل کند، و مقداری از پارچه‌ها را

پوشد و کهنه کند، و مقداری آب بنوشد و به ادرار مبدل سازد، و مقداری از هوا

را تنفس کند و به گاز کربن آلوده سازد و بیرون بدهد و سپس بمیرد و برای همیشه

نابود گردد؟! آیا اگر چنین باشد خلقت بشر، بازیچه و بیهوده نخواهد بود؟!

قرآن کریم در آیه زیر، این حقیقت را گوشزد می‌کند که: آیا خیال می‌کنید

شما را بیهوده آفریده‌ایم؟!

و جدان هرانسانی جواب می‌دهد: نه، خداوند بشر را به بازیچه نیافریده است

که فقط در این جهان، چند روزی زندگی کند و نابود گردد، خداوند حکیم برتر

از آن است که چنین کار بیهوده‌ای را بکند.

﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ؟! فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ

الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾.^۱

«آیا گمان کرده‌اید که شما را بیهوده آفریده‌ایم و به سوی ما بازگردانده

نمی‌شوید؟! پس بر تراست خدا، آن فرمانروای به حق [از اینکه کار بیهوده کند]

هیچ معبودی جز او نیست».^۲

۱. مؤمنون (۲۳): ۱۱۵-۱۱۶.

۲. خَلَقْنَا: آفریدیم، ۲. عَبَثًا: بیهوده، ۳. إِلَيْنَا: به سوی ما، ۴. مَلِكُ: صاحب اختیار، ۵. حَقُّ: ثابت پایدار.

درس ۱۳

دل سالم، وسیله خوشبختی نهایی

همان‌طور که بدن انسان گاهی سالم است و گاهی بیمار، دل و قلب انسان نیز

گاهی سالم است و گاهی بیمار، البته منظور از دل، روح و روان انسان است.

بیماری یا سلامت دل را مثل بیماری و سلامت بدن باید از علامت‌های آن

شناخت صفات زشت و پلید مثل تکبر، حسد، حرص، خودپسندی، و مانند اینها

علامت بیماری دل است، و صفات پسندیده مثل تواضع، قناعت طبع،

خیرخواهی، ضعیف‌نوازی و مانند اینها علامت سلامت دل است.

همان‌طور که اگر بدن انسان بیمار شود باید آن را معالجه کرد، اگر روح و دل

انسان هم بیمار شود باید آن را معالجه کرد.

بشر وظیفه دارد در این زمان کوتاهی که زنده است به طور دقیق به اوضاع

روانی خود توجه کند و اگر مثلاً به بیماری خودخواهی مبتلاست کوشش کند که

به تدریج این بیماری را از خود دور کند و به وسیله ریاضت نفس، صفت

خودپسندی را در خود بکشد.

انسان یک روزی را در پیش دارد به نام روز قیامت که اگر بخواهد یا نخواهد

باید در آن روز زنده شود، و در صف سعادت‌مندان قرار گیرد، یا به گروه

تیره‌بختان پیوندد.

آیا در آن روز چه چیزی وسیله سعادت و خوش‌بختی انسان است؟
آدمی امروزه چه نوع پیش‌بینی برای خود بکند تا در آن روز خوش‌بخت
شود؟

آیا مال و مقام و فرزند ممکن است در آن روز وسیله خوشبختی انسان شود؟
این یک مطلب غیبی و مربوط به جهان رستاخیز است و اوضاع عالم
رستاخیز را جز خدا و پیغمبران خدا کسی نمی‌داند.

ابراهیم خلیل عَلَيْهِ السَّلَام پیغمبر بزرگ خدا در ضمن دعای خود این مطلب را
روشن ساخته است، او در دعای خود از خداوند عالم چنین درخواست کرده
است:

پروردگارا! مرا در روز قیامت، خوار و بی‌مقدار نکن، در آن روز که مال و
فرزند برای انسان نتیجه ندارد، و خوشبخت فقط کسی است که روح و دل وی از
بیماریهای روانی سالم باشد.

﴿وَلَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ﴾ يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ ﴿١﴾، ﴿إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ

سَلِيمٍ ﴿١﴾

«خدا یا در روزی که مردگان زنده می‌شوند مرا خوار مگردان» در آن روز که
مال و فرزند سودی ندارد. و تنها کسانی که دل و روح سالم دارند سعادت‌مند

خواهند بود.»^۱

۱. یَوْمَ: روز، ۲. یُبْعَثُونَ: برانگیخته می‌شوند، ۳. لَا يَنْفَعُ: سودی ندارد، ۴. بَتُونٌ: پسران، ۵. سَلِيمٌ: بی‌عیب.

درس ۱۴

بدبختی یا خوشبختی ابدی

می‌دانیم که مردم در این جهان دو دسته‌اند، یک دسته بدون احساس هیچ‌گونه مسئولیتی در زندگی مادی دنیا فرو رفته و به جز امیالی از لذت‌های حیوانی و زودگذر فکر دیگری ندارند، اینان در فکر این نیستند که فلان کارگناه است یا نه، مطابق رضای خدا است یا نه و به حقوق دیگران ضربه می‌زند یا نه، روح و قلب شخص را آلوده و سیاه می‌کند یا نه؟

و در مقابل، دسته دیگری هستند که هرکاری انجام می‌دهند، اول فکر می‌کنند که آیا این کار، مخالف رضای خدا و مخالف وجدان خود، مخالف قانون الهی و مزاحم با حقوق دیگران هست یا نه؟ و اگر مخالف رضای خدا و قانون الهی باشد از انجام آن خودداری می‌کنند. این مردم در قرآن کریم به نام «متقین» خوانده شده‌اند یعنی مردمی که از تبه‌کاری پرهیز می‌کنند و فقط به انجام کارهایی می‌پردازند که به سود خود و مردم و البته موافق رضای خداست.

این دو دسته از مردم یعنی ناپرهیزکاران و پرهیزکاران در این جهان مخلوط هستند، ولی در جهان قیامت که آخرین مرحله زندگی بشر است از هم جدا می‌شوند، و مردم ناپرهیزکار در زندان ابدی (جهنم) گرفتار می‌شوند و پرهیزکاران در مهمان‌خانه الهی (بهشت برین) بهترین پاداش را دریافت خواهند

کرد. در آیات زیر شرح حال این دو دسته از مردم در جهان رستاخیز داده شده است:

﴿وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاؤُهَا فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا، قَالُوا بَلَىٰ وَلَكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾ قِيلَ ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ ﴿وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاؤُهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوا خَالِدِينَ﴾^۱.

«در قیامت مردم ناپرهیزکار و کافر دسته دسته به سوی زندان ابد (جهنم) رانده می‌شوند، پس آنگاه که به زندان می‌رسند مأموران زندان به آنان می‌گویند: مگر پیغمبرانی از خود شما نیامدند که آیات خدا را بر شما بخوانند و از گرفتاری این روز شما را بترسانند؟! جواب می‌دهند: چرا، ولی ما کافران، مستحق عذاب شدیم) بدانها می‌گویند: از درهای زندان جهنم وارد شوید و همیشه در آن بمانید، که جایگاه شما متکبران خودخواه بسیار بد است) و مردم پرهیزکار دسته دسته با احترام فراوان به سوی مهمانخانه ابدی بهشت هدایت می‌شوند که از پیش درهای آن گشوده شده است، آنگاه که به بهشت می‌رسند گماشتگان به

۱. زمر (۳۹):

آنان می‌گویند: سلام و درود بر شما که مردمی خوب و پاکیزه بودید، بفرمایید
داخل بهشت شوید و برای همیشه در آن بمانید.^۱

۱. سَبِّحْ: رانده‌شد، ۲. زُمَر: دسته‌دسته، ۳. فُتِحَتْ: گشوده‌شد، ۴. أَبْوَابُ: درها، ۵. رُسُلٌ: پیغمبران،
۶. وِئَمٌ: از شما.

درس ۱۵

مقام مجاهدان

مردم مسلمان از نظر فداکاری و گذشت مانند هم نیستند، گروهی از مسلمانان فقط آن قسمت از احکام اسلام را می‌پذیرند و به کار می‌بندند که احتیاج به گذشت چندانی نداشته باشد، مثل نماز و روزه، و هنگامی که سخن از انفاق مال برای احتیاجات اجتماع به میان می‌آید تا آنجا که بتوانند شانه تھی می‌کنند و از دادن مال خودداری می‌نمایند. و نیز وقتی که گفتگو از جنگ و جان‌بازی در راه اسلام می‌شود و وقت رفتن به میدان جهاد فرا می‌رسد به این گوشه و آن گوشه پناه می‌برند و از رفتن به میدان رزم خودداری می‌کنند. این دسته از مسلمانان به نام «قاعدون» خوانده شده‌اند.

و گروه دیگری از مسلمانان هستند که وقتی می‌بینند در فلان مورد، اجتماع اسلامی مثلاً احتیاج به بهداری یا مدرسه یا کتاب‌خانه دارد تا آنجا که بتوانند از خرج کردن مال در راه رفاه مردم که همان راه خداست خودداری نمی‌کنند، و نیز هنگامی که کشور اسلامی باید با دشمن خود پیکار کند داوطلبانه برای رفتن به میدان جنگ آماده می‌شوند و مشتاقانه در راه حفظ کشور اسلامی و سربلندی اسلام و مسلمانان مجاهده می‌نمایند. این دسته از مسلمانان در قرآن کریم به نام «مجاهدان» خوانده شده‌اند. در آیه زیر خداوند مجاهدان را با بیانی تشویق آمیز

و رغبت انگیز ستوده و مقامی بس بلند و ارجمند برای آنان ثابت نموده است.

﴿لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا﴾^۱.

«آن مسلمانانی که بدون عذر صحیح در خانه خود می‌نشینند و از فداکاری خودداری می‌نمایند، با آنان که با مال و جان خود در راه خدا و مصلحت اجتماع فداکاری می‌کنند هرگز مساوی نیستند. خداوند کسانی را که با مال و جان خود در راه خدا فداکاری می‌کنند بر کسانی که از فداکاری خودداری می‌نمایند یک درجه بالاتر قرار داده و هریک از این دو گروه را وعده خیر داده ولی برای مجاهدان پاداش خیلی بزرگ‌تری مقرر داشته است»^۲.

۱. نساء (۴): ۹۵.

۲. لا یستوی: مساوی نیست، ۲. قاعدون: نشستگان، ۳. مجاهدون: کوشش کنندگان، ۴. فضل: برتر داشت، ۵. کلاً: هریک، ۶. أجر: پاداش.

درس ۱۶

علی عَلَيْهِ السَّلَامُ، زمامدار اسلام

همه می‌دانند که هر جمعیتی احتیاج به سرپرست و صاحب اختیار دارد، یک خانواده بی سرپرست نمی‌تواند زندگی کند، یک بنگاه معاملاتی که دارای چند عضو باشد بی سرپرست کارش منظم نمی‌شود، مردم یک ده یا یک شهر یا یک کشور ممکن نیست بی سرپرست بتوانند با وضع رضایت بخشی به زندگی اجتماعی خود ادامه دهند.

کشور اسلامی نیز که به دست پیشوای بزرگ اسلام به وجود آمد، ممکن نبود بدون سرپرست، وضع منظمی داشته باشد. در درجه اول سرپرست کشور اسلامی و زمامدار مسلمانان پیغمبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود. ولی معلوم است که پس از رحلت آن حضرت نیز مملکت اسلامی احتیاج به سرپرست دارد. از این رو گاه و بیگاه رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درباره زمامدار آینده اسلام سخن می‌گفت و گوش مردم را با این حقیقت آشنا می‌کرد. و در فرصت‌های مناسب آن شخصی را که لایق جانشینی پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و زمامدار آینده اسلام بود به مردم معرفی می‌کرد. و آن کس که از نظر پیشوای اسلام بعد از آن حضرت لایق سرپرستی و زمامداری جهان اسلام بود جز علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ کسی نبود.

البته حاکم بر مردم در درجه اول خداست که خالق مردم است، و در درجه

دوم هرکس که خدا او را برای زمامداری تعیین کند. خداوند پیغمبر اسلام را زمامدار و حاکم بر مردم قرار داده، و بعد از آن حضرت، علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را به زمامداری مردم تعیین نموده است.

روزی سائلی در مسجد مدینه از مردم مسلمان چیزی طلب کرد، حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ که در نماز در حال رکوع بود متوجه سائل شد و به انگشتری که در دست داشت اشاره کرد، آن سائل آمد و انگشتر را از دست آن حضرت درآورد و رفت.

آیه زیر در این مورد نازل شد که برحسب آن، حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَامُ بعد از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ولی و سرپرست مسلمانان است.

﴿ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ ﴾^۱

«سرپرست و صاحب اختیار شما فقط خدا و رسول خداست و کسانی که

ایمان آورده و اقامه نماز می‌کنند و در حال رکوع، در راه خدا صدقه می‌دهند»^۲

۱. مائده (۵): ۵۵.

۲. ولین: صاحب اختیار، ۲. یقیمون: بپای دارند، ۳. یؤتون: می‌پردازند، عطا می‌کنند، ۴. هم: آنان، ۵. راکعون: رکوع کنندگان.

درس ۱۷

جانشین بعد از پیامبر ﷺ

پیغمبر اکرم ﷺ در سال دهم هجرت به مردم مسلمان در سراسر جزیره‌العرب اطلاع داد که قصد دارد به سفر حج برود و لازم است مردم دیگر نیز در مراسم حج شرکت کنند. مردم مسلمان طبق دستور آن حضرت به قصد زیارت خانه خدا به همراهی رسول خدا ﷺ به مکه آمدند و به پیروی او مراسم حج را انجام دادند و در رکاب پیغمبر ﷺ از مکه برگشتند. قبلاً از جانب خداوند دستور آمده بود که رسول اکرم ﷺ حضرت امیرالمؤمنین را به جانیشینی خود معین کند، ولی پیشوای اسلام، هم منتظر فرصت مناسب بود، و هم از مردم اندیشه می‌کرد که مبادا بعضی از این قضیه خشمگین شوند و اقدامات تنیدی بکنند. هنگامی که رسول خدا ﷺ در برگشتن به مدینه به سرزمین غدیر خم رسید آیة‌ای نازل گشت و به آن حضرت دستور داده شد که امر خدا را درباره ولایت عهدی علی بن ابی‌طالب اجرا کند و از مردم نهراسد که خداوند نگهدار اوست. از این رو رسول خدا دستور داد مردم در همان سرزمین توقف کنند و از جهاز شتران سکوی بلندی بسازند و چنین کردند، پیغمبر اکرم ﷺ بر بالای آن سکو رفت و به علی بن ابی‌طالب دستور داد بر بالای سکو برود و در کنار آن حضرت قرار گیرد. آن‌گاه پیشوای اسلام در حضور انبوه جمعیت که تا صد هزار تخمین زده شده

است سخنرانی پرمعنایی کرد و در ضمن آن از مرگ خود خبر داد، سپس فرمود: می‌دانید که خداوند مرا زمامدار شما قرار داده است، و بی‌درنگ دست علی علیه السلام را گرفت و گفت: هر کس من زمامدار او هستم این علی زمامدار اوست. بدین‌گونه پیشوای اسلام به دستور خدا حضرت امیر علیه السلام را به ولایت عهدی خود تعیین فرمود.

این واقعه در روز هیجدهم ذی‌الحجه بوده است و از این جهت شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام این روز را یک عید مذهبی می‌دانند و برای بزرگداشت آن همه ساله مجالس باشکوهی برپا می‌کنند، و در ایران این روز یعنی روز عید غدیر تعطیل رسمی اعلام شده است.

﴿ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ﴾^۱

«ای پیامبر! آنچه از جانب پروردگارت به تو نازل شده به مردم برسان و اگر نرسانی رسالت خدا را انجام نداده‌ای و خدا تو را از شر مردم حفظ می‌کند، بی‌شک خدا کافران را به مقصود نمی‌رساند.»^۲

۱. مائده (۵): ۶۷.

۲. رسول: فرستاده، ۲. بَلِّغْ: برسان، ۳. أُنزِلَ: نازل شده، ۴. يَعْصِمُ: حفظ می‌کند، ۵. ناس: مردم.

درس ۱۸

ارزش علم و ایمان و اخلاق

قرآن کریم توجه مخصوصی به علم و ایمان و اخلاق دارد و همواره مردم را به فراگرفتن علم و تحصیل ایمان و پرورش اخلاق دعوت می‌کند، محتاج به توضیح نیست که هر قدر مردمی از نظر اخلاق انسانی ترقی کنند بهره بیشتری از سعادت یافته‌اند.

یکی از جاهایی که قرآن مجید مردم را به اخلاق پاک اجتماعی دعوت می‌کند این است که هرگاه در مجلسی جمعیت، زیاد است و برای شخص تازه وارد جا پیدا نمی‌شود افراد حاضر در مجلس باید به احترام تازه وارد برای او جا باز کنند و رعایت شخصیت انسانی او را بنمایند تا ناچار نشود برگردد که در این صورت هم شخصیت او ضربه می‌خورد و هم از حاجت خود باز می‌ماند. همین جا دادن به شخص تازه وارد دلیل این است که افرادی که برایش جا باز کرده‌اند از علم و ایمان بهره‌مند هستند، یعنی علم و ایمان آنان سبب شده است که به تازه وارد احترام کنند و معلوم است مردمی که از علم و ایمان بهره‌مند هستند از مردم نادان و بی‌ایمان خیلی برتر و عزیزترند و در همهٔ مراحل زندگی کامیاب‌تر و خوشبخت‌تر و در نزد خدا آبرومندتر و گرامی‌تر خواهند بود.

معلوم می‌شود که به دست آوردن اخلاق پاک انسانی در گرو تحصیل علم و

ایمان است، البته نه هر علمی بلکه علمی که در پرورش روح و تربیت فکر و صفا بخشیدن به جان انسان نقش مؤثری داشته باشد، و ایمانی که ضمیر بشر را از آلودگی‌ها پاک کند و دل او را با جهان معنویت پیوند دهد، که انسان منهای معنویت مساوی است با حیوان.

اهمیت اخلاق پاک انسانی و ارزش علم و ایمان در آیه شریفه زیر مورد توجه واقع شده است.

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ وَإِذَا قِيلَ انشُرُوا فانشُرُوا يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ۱﴾

«ای مردم با ایمان! وقتی به شما می‌گویند: در مجالس جای باز کنید، جای باز کنید، تا خدای به شما گشایش دهد، و هنگامی که می‌گویند: برخیزید، برخیزید، تا خدا افرادی را از شما که دارای علم و ایمان هستند به درجاتی از دیگران بالا برد و خداوند به آنچه می‌کنید خبر دارد.»^۲

۱. مجادله (۵۸): ۱۱.

۲. قیل: گفته شود، ۲. لکم: برای شما، ۳. تفسحوا: جا باز کنید، ۴. انشروا: برخیزید، ۵. یرفع: بالا می‌برد، ۶. خبیر: دانا، آگاه.

درس ۱۹

مالیات بیست درصد در اسلام

هر کشوری احتیاج به یک بودجه عمومی دارد که سازمان حکومت، آن را به مصرف احتیاجات اجتماعی می‌رساند، یعنی فرهنگ و بهداشت و امنیت داخلی و خارجی و سایر احتیاجات عمومی مردم را به وسیله آن بودجه تأمین می‌کند.

هزینه‌های ارتش و دستگاه‌های انتظامی و سازمان دادگستری و درست کردن راه‌ها و بیمارستان‌ها و مبارزه با جهل و بیسوادی از همین بودجه عمومی پرداخت می‌گردد. این بودجه عمومی از راه مالیات‌های مستقیم و غیر مستقیم به خزانه مملکت می‌رسد.

یکی از مالیات‌هایی که در اسلام برای غنی ساختن خزانه کشور اسلامی مقرر گشته مالیات بیست درصدی از سودهای خالص است که غنیمت‌های جنگی هم از همین سودهای خالص به شمار می‌رود.

این مالیات بیست درصد در اسلام به اسم «خمس» نامیده شده است. لازم به توضیح است که این بودجه بیست درصدی از سود خالص تجارت و زراعت و صنعت و معادن و جواهر دریایی و بعضی چیزهای دیگر دریافت می‌شود و این مالیاتی که به خزانه کشور اسلامی می‌رسد مال شخصی فرد معینی نیست، نه

رئیس دولت و نه هیچ‌یک از اعضاء و کارمندان حکومت و نه هیچ فرد دیگری مالک این بودجه می‌شود بلکه فقط اختیار مصرف کردن آن در راه مصالح اجتماعی به دستگاه حکومت اسلامی داده شده که باید با ملاحظهٔ مصلحت مسلمانان در راه احتیاجات خرج شود.

در آیهٔ زیر، این مالیات بیست درصد را به شش سهم تقسیم کرده که طبق نظر بعضی از علمای دینی، اختیار هر شش سهم با سازمان حکومت اسلامی است، و مسئولیت به مصرف رساندن آن به عهدهٔ حاکم جامع الشرائط عادل است که در رأس کشور اسلامی قرار دارد.

﴿وَاعْلَمُوا أَنَّ مَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ وَ
الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ
الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّنَجَّىٰ الْجَمْعَانِ وَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^۱.

«بدانید که آنچه منفعت به دست می‌آورد یک پنجم آن (بیست درصد) برای خدا و پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و خویشاوندان او و یتیمان و مستمندان و در راه ماندگان است، اگر به خدا و آنچه در روز جنگ بدر، روز جدا شدن حق از باطل و برخورد دو گروه بر بنده خود (پیغمبر) صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نازل کردیم، اگر به این همه ایمان

۱. انفال (۸): ۴۱.

دارید به قانون مالیات بیست درصد عمل کنید، و خدا بر همه چیز تواناست»^۱.

۱. اَعْلَمُوا: بدانید، ۲. مَا غَنِمْتُمْ: آنچه غنیمت یافتید، هرچه منفعت یافتید، ۳. شَيْءٍ: چیزی، ۴. حُمْسٍ: یک پنجم، ۵. قَدِيرٌ: توانا.

درس ۲۰

زکات، بخشی دیگر از بودجه عمومی

اسلام برای غنی ساختن خزانه دولت اسلامی مقررات مختلفی دارد که بخشی از آنها مقررات زکات است، زکات که نام دیگر آن «صدقه» است، مالیاتی است که از بعضی عمده‌ترین ثروت‌های مردم گرفته می‌شود. بدین قرار:

۱. گندم، ۲. جو، ۳. خرما، ۴. کشمش، ۵. گاو، ۶. گوسفند، ۷. شتر، ۸. طلای سکه‌دار، ۹. نقره سکه‌دار (که دوتای اخیر پول رایج بازار هستند).

اینها ثروت‌هایی است که با شرایط مخصوصی که در فقه اسلام روشن شده، مالیات زکات به آنها تعلق می‌گیرد، و مأموران دارایی وظیفه دارند با ملایمت و خوش رفتاری زکات آنها را از مسلمانان بگیرند و به خزانه دولت اسلامی واریز نمایند.

مالیات زکات در این راه‌ها مصرف می‌شود:

۱. تأمین زندگی مردم تهیدستی که خرج سالیانه خود را به‌طور کامل ندارند.
۲. تأمین زندگی مستمندانی که اصلاً ثروت ندارند. ۳. حقوق مأموران دارایی. ۴. کمک به کافرانی که اگر پول به آنان بدهند به اسلام مایل می‌شوند یا در جنگ به مسلمانان کمک می‌کنند. ۵. خریدن و آزاد کردن بردگان. ۶. پرداخت قرض بدهکاران. ۷. ساختن بیمارستان‌ها و راه‌ها و کمک به آسیب دیدگان، و خلاصه

هر کاری که به نفع اجتماع اسلامی باشد. ۸. هزینه سفر واماندگان در سفر. زکات که به خزانه دولت اسلامی واریز می‌شود با رعایت عدالت در این راه‌ها مصرف می‌گردد، و مأموران دولت اسلامی حق ندارند به هیچ عنوانی از این بودجه عمومی چیزی به خود اختصاص بدهند و از آن ثروت بسندوزند. و اینک آیه زکات:

﴿ إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسْكِينِ وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبِهِمْ وَ فِي الرِّقَابِ وَ الْغَارِمِينَ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ۱﴾

«زکات فقط برای فقیران و مستمندان و کارگزاران آن، و برای جلب محبت کافران، و آزاد کردن بردگان، و پرداخت قرض بدهکاران، و برای مصالح اجتماع اسلامی و هزینه سفر واماندگان در سفر است، این به عنوان فریضه‌ای است از جانب خدا، و خدا دانا و حکیم است.»^۲

۱. توبه (۹): ۶۰.

۲. صَدَقَاتُ: زکات‌ها، ۲. فُقَرَاءُ: تهیدستان، ۳. عَامِلِينَ: کارکنان، کارگزاران ۴. قُلُوبُ: دل‌ها،

۵. غَارِمِينَ: بدهکاران، ۶. سَبِيلِ: راه.

درس ۲۱

دو نکته روانی

اسلام نه تنها در عبادت جنبه معنوی و روحانی احکام را در نظر گرفته است بلکه در قوانین مدنی و اجتماعی نیز همواره به جنبه‌های روحی و تربیتی، توجه مخصوص نموده است. در قانون زکات که سابقاً بدان اشاره شد دو نکته روانی و تربیتی را مورد توجه قرار داده و در قرآن کریم به آن اشاره نموده است:

۱. نکته اول، پرداخت زکات که با قصد قربت انجام می‌شود یک نوع ریاضت نفس است و سبب تکامل روح و تهذیب نفس انسانی می‌گردد. زیرا چون مال، مورد علاقه انسان است هنگامی که شخص این علاقه را قطع می‌کند و به قصد اطاعت امر خداوند مال را در راه رضای پروردگار به خزانه کشور اسلامی می‌پردازد یک همبستگی و محبت مادی را از خود دور می‌کند و به جای آن به روح و جان انسانی خود نور و صفا می‌بخشد. و این خود یک نوع پاکی و رشد معنوی و بهره روحی است که به وسیله دادن زکات نصیب شخص مسلمان می‌شود، البته به شرط این که این کار را به قصد اطاعت امر الهی انجام دهد.

۲. نکته دوم اینکه به رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دستور داده شده است هنگامی که زکات را از مردم می‌گیرد درباره آنان دعای خیر بکند و بدین وسیله به روح

زکات دهنده آرامش بخشد.

و محتاج به توضیح نیست که اگر دهنده مالیات هنگام دادن مالیات احساس آرامش کند و لذت ببرد دیگر برای پرداخت آن احتیاج به قوه اجرائی و اجبار نیست. و چقدر فرق است بین اینکه مالیات دهنده، هنگام پرداخت مالیات احساس ناراحتی کند و از ترس زندان و جریمه آن را بپردازد یا اینکه باکمال میل و رغبت و با احساس آرامش آن را به خزانه کشور اسلامی واریز نماید.

در آیه زیر به این دو نکته روانی که نام بردیم اشاره شده و فکر مسلمانان را به این حقیقت متوجه کرده است که با دادن زکات هم انسان به روح خود صفا و نورانیت می‌دهد و هم به وسیله دعای خیر پیشوای اسلام یا جانشین وی آرامش خاطر پیدا می‌کند.

﴿ خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ

لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ۱ .

«ای پیامبر! از ثروت‌های مسلمانان زکات بگیر، که بدین وسیله به روح آنان

پاکی و صفا می‌بخشی و درباره آنان دعای خیر بکن که این دعای تو به آنها

آرامش خاطر می‌دهد و خدا شنوا و بیناست.»^۲

۱. توبه (۹): ۱۰۳.

۲. خُذْ: بگیر، ۲. اَمْوَالِ: دارایی‌ها، ۳. تُطَهِّرُهُمْ: پاک می‌کنی، ۴. صَلِّ: دعا کن، ۵. سَكَنٌ: وسیله آرامش.

درس ۲۲

انفاق برای جهاد

همان‌طور که هر فردی برای احتیاجات شخصی خود هزینه‌هایی لازم دارد که نفع آن به خود آن شخص برمی‌گردد. هر اجتماعی نیز برای احتیاجات عمومی، هزینه‌هایی لازم دارد که نفع آن به همهٔ مردم برمی‌گردد. یکی از هزینه‌های لازم اجتماعی هزینه‌ای است که برای جنگ با دشمن و عقب‌راندن نیروهای متجاوز خرج می‌شود. اگر دشمن به کشوری حمله کند در صورتی آن کشور می‌تواند بماند که با تمام نیرو در مقابل دشمن بایستد و آنقدر در مبارزه پایداری کند تا دشمن را از خود براند و یا او را نابود کند.

محتاج به توضیح نیست که هزینهٔ جنگ با دشمن باید از طرف مردم پرداخت شود، زیرا خزانهٔ دولت با انفاق مردم غنی می‌شود. و انفاق در راه جنگ با دشمن، انفاق در راه خداست. راه خدا یعنی راه خیر و سعادت اجتماع. اگر مردم در این راه انفاق نکنند در واقع حکومت اسلامی را از کوبیدن دشمن ناتوان کرده و زمینهٔ تسلط دشمن را فراهم ساخته و خود را به هلاکت و نابودی انداخته‌اند. و این خود، حکم عقل است که هر جا خطر هلاکت است باید از آن پرهیز کرد.

قرآن کریم بعد از آنکه مردم را دعوت به جنگ و جهاد می‌کند و جنگ و

پیکار برای برانداختن فتنه دشمن را لازم می‌شمارد به مسلمانان دستور می‌دهد که در راه خدا انفاق کنند و خود را به هلاکت نیندازند، و معلوم است که شاه فرد انفاق در راه خدا همان پرداختن هزینه جنگ با دشمن است، زیرا فقط از این راه است که می‌توان اجتماع اسلامی را از گزند دشمنان متجاوز حفظ کرد.

اینک دستور انفاق در راه خدا و پرهیز از خطر هلاکت را در آیه زیر

می‌خوانیم:

﴿ وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ

الْمُحْسِنِينَ ﴾^۱.

«در راه خدا انفاق کنید، و با ترک آن خود را به هلاکت می‌فکنید و نیکی کنید،

بی‌گمان خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد»^۲.

۱. بقره (۲): ۱۹۵.

۲. أَنْفِقُوا: خرج کنید، ۲. سَبِيلِ اللَّهِ: راه خدا، ۳. لَا تُلْقُوا: نیندازید، ۴. تَهْلُكَةُ: هلاکت، نابودی،

۵. أَحْسِنُوا: نیکی کنید، ۶. يُحِبُّ: دوست می‌دارد.

درس ۲۳

حج یا کنگره جهانی اسلام

خداوند از زمان حضرت آدم علیه السلام خانه کعبه را عزیز و محترم و محلّ عبادت قرار داده بود و بعداً حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام به دستور خدا این خانه را با کمک فرزندش حضرت اسماعیل علیه السلام از نو ساخت و مردم را دعوت کرد که برای انجام مراسم حجّ از دورترین نقطه به سوی این خانه روی آورند و از فوائد مادی و معنوی حجّ بهره‌مند گردند.

آنگاه بعد از آنکه پیشوای اسلام به پیغمبری برانگیخته شد از طرف خداوند دستور یافت که مانند زمان حضرت ابراهیم علیه السلام، کعبه را مرکز اعمال حجّ قرار دهد.

زیارت خانه خدا و انجام مراسم حجّ در اسلام یکی از بزرگ‌ترین و پرارزش‌ترین مراسم دینی است؛ زیرا مسلمانان علاوه بر بهره‌های معنوی که از حجّ می‌برند از نزدیک با یکدیگر آشنا می‌شوند، و مسائل جهانی اسلام را با هم در میان می‌گذارند، و از مشکلات یکدیگر آگاه می‌گردند، و با همبستگی صمیمانه‌ای در رفع مشکلات اسلام می‌کوشند، و با همکاری برادرانه در پیشبرد هدف‌های بزرگ اسلامی تلاش می‌نمایند، و هر سال بیش از سال پیش برای عظمت و قدرت اسلام و مسلمانان برنامه‌های مترقیانه‌ای طرح و اجرا می‌کنند.

بنابراین انجام مراسم حجّ با آن صورت پرشکوهی که در اسلام مقرر شده در حقیقت تشکیل‌کنگره سالانه اسلامی در یک سطح جهانی است، و اگر مسلمانان این فریضه بزرگ دینی را همان‌طور که اسلام می‌خواهد در هر سال انجام دهند در آن صورت جامعه اسلامی از بزرگ‌ترین قدرت‌های روی زمین خواهد شد و هرگز اسیر قدرت‌های دیگر نخواهد گشت بلکه همگام با سیر تمدن پیش خواهد رفت و همیشه نقش رهبری را ایفاء خواهد کرد.

در آیه زیر دستوری را که خداوند برای اجرای مراسم حجّ به حضرت ابراهیم داده است می‌خوانیم، و همین دستور در اسلام نیز هست.

﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ﴾^۱.

«ای ابراهیم! در بین مردم اعلام کن که آنان برای انجام مراسم حجّ پیاده و سواره از دورترین راه به سوی تو و خانه کعبه بیایند. تا هم شاهد منافع خویش باشند و هم برای کسب معنویت در روزهای معینی نام خدا را ببرند و به یاد او باشند»^۲.

۱. حجّ (۲۲): ۲۷-۲۸.

۲. اذّن: اعلام کن، ۲. رِجَالًا: پیاده‌ها، ۳. ضامِرٍ: لاغر، ۴. فَجٍّ: راه، ۵. عَمِيقٍ: دور.

درس ۲۴

تهمت دیوان‌گی به پیامبر ﷺ

چون دعوت پیشوای اسلام که بر محور توحید دور می‌زد و مخالف عادت‌های جاهلانه و غرور و خودبینی بت‌پرستان بود، به مبارزه با آن برخاستند و در این مبارزه از وسائل مختلفی استفاده کردند. یکی از آن وسائل، تهمت زدن به رسول اکرم ﷺ بود، می‌خواستند به وسیله تهمت آبروی آن حضرت را ببرند و شخصیت وی را در هم بشکنند تا مردم دعوت وی را نپذیرند و از این رو گاهی می‌گفتند: قرآن محمد ﷺ افسانه‌هایی است که دیگران صبح و شام برای وی دیکته می‌کنند و او برای مردم بازگو می‌نماید، و گاهی می‌گفتند او دیوانه است، و تهمت‌های دیگر.

محتاج به توضیح نیست که این تهمت‌ها در روح حساس پیغمبر اکرم ﷺ تا چه اندازه اثر می‌کرد و آن حضرت را چقدر ناراحت می‌نمود، ولی او وظیفه داشت در مقابل این مشکلات استقامت کند و با همه تلخی‌ها و ناراحتی‌ها بسازد و در راه هدف خویش پیش برود.

خداوند به پیغمبرش دستور می‌دهد که به مخالفان بگو: من یک نصیحت مشفقانه‌ای به شما می‌کنم و آن این است که: خود را از هرگونه غرض و تعصب خالی کنید و برای خدا، فکر و عقل خود را به کار اندازید و یک قیام و جنبش

فکری به وجود آورید و در محیطی که فقط فکر و عقل شما حکم فرما باشد، حساب کنید که محمد ﷺ پیش از دعوتش چهل سال در میان شما زندگی کرده بود و در این مدت از نظر صحت فکر و کمال عقل مورد قبول همه مردم بود، پس چرا هنگامی که دعوت خود را آغاز کرد شما او را دیوانه خواندید؟! این نیست مگر برای اینکه دعوت وی با عادت‌ها و افکاری که با آن خوگرفته‌اید سازگار نیست. اگر شما خودخواهی و تعصب را از خود دور کنید خواهید دانست که کمترین کمبودی در عقل او نیست.

﴿قُلْ إِنَّمَا أَعْظُمُ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِي وَفُرَادَى ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ

مِنْ جَنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ﴾^۱.

«ای پیامبر! به آنان بگو: من فقط با یک جمله پند می‌دهم و آن اینکه دو دو و یک یک برای خدا به پا خیزید، سپس بیندیشید تا بدانید که همدم شما هیچ‌گونه جنونی ندارد. او فقط اخطارکننده‌ای برای شماست که شما را از عذاب سختی که در انتظار بدکاران است برحذر می‌دارد.»^۲

۱. سبأ (۳۴): ۴۶.

۲. واحِدَةٌ: یکی، ۲. مِثْلِي: دو دو، ۳. فُرَادَى: یک یک، ۴. صَاحِبٍ: رفیق، ۵. جَنَّةٍ: دیوانگی.

درس ۲۵

طرفداری از حق و عدالت

از جمله غریزه‌های طبیعی در انسان حبّ و بغض است، انسان به خویش و هر چه مربوط به خودش باشد محبّت دارد، و درباره کسی که بر خلاف میل او کاری بکند بغض و ناخوشنودی دارد. بیشتر مردم تحت تأثیر این دو غریزه یعنی حبّ و بغض اند، تا آنجا که اگر حقّ و عدالت با حبّ و بغض آنان برخورد پیدا کند طرفدار حقّ و عدالت نیستند.

مثلاً اگر عیبی در آنان باشد یا مرتکب جرمی بشوند چون خود را دوست می‌دارند، راضی نمی‌شوند آن عیب بازگو شود، یا کیفر آن جرم را ببینند. و نیز اگر بغض و دشمنی کسی را در دل داشته باشند درباره آن شخص از حدود عدالت خارج می‌شوند، و اگر کمالی در وی باشد آن را انکار می‌کنند، و نیز حتّی عیب و نقصی که در وی نیست به وی می‌بندند، و اگر دارای حقّی باشد حقّ او را ضایع می‌کنند.

ولی در مقابل افرادی هستند که آنقدر در تهذیب اخلاق و تسلّط بر نفس پیش رفته‌اند که اگر عیبی در آنان باشد یا مرتکب خلافی شوند راضی می‌شوند که آن عیب بازگو شود تا به کیفر خلاف خود برسند.

و نیز اگر از کسی ناخوشنودی دارند و آن کس هنر و کمالی یا حقّی داشته

باشد راضی می‌شوند که آن هنر و کمال بازگو شود و آن حَقَس به وی برسد، و خلاصه درباره دشمن خود هم راضی نمی‌شوند از حدود عدالت خارج گردند. قرآن کریم در آیه زیر مردم را به این خوی عالی انسان دعوت می‌کند که همیشه طرفدار حق و عدالت باشند اگر چه درباره دشمنان باشد، هرگز دشمنی با دیگران سبب نشود که درباره آنان ظلم شود و عدالت اجرا نگردد.

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴾^۱

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! همواره برای رضای خدا قیام به حق کنید و از روی عدالت گواهی دهید و دشمنی با دیگران سبب نشود که شما درباره آنان از مرز عدالت تجاوز کنید، بلکه درباره دشمنان نیز به عدالت رفتار نمایید که این به تقوا و پارسایی نزدیک‌تر است و همیشه پرهیزکار باشید که خدا از آنچه می‌کنید با خبر است»^۲.

۱. مائده (۵): ۸.

۲. قَوَّامِينَ: قیام کنندگان، ۲. شُهَدَاءَ: گواهان، ۳. قِسْطٍ: عدالت، ۴. شَنَا نُ: دشمنی، ۵. أَقْرَبُ: نزدیک‌تر.

درس ۲۶

نیکی به پدر و مادر

همه می‌دانند پدر و مادر که مایهٔ اصلی وجود فرزندان هستند در راه به ثمر رساندن فرزندان خود چقدر رنج می‌برند و همهٔ آن رنج‌ها را به خاطر عشق و علاقه‌ای که به فرزندان خود دارند بر خویش هموار می‌سازند. آنان این رنج‌ها را می‌برند و در انتظار بزرگ شدن و به کمال رسیدن فرزندان خود هستند. ولی فرزندان چون در آغاز کار تجربه پدر و مادر شدن را ندارند احساس آن دو را نسبت به خود درک نمی‌کنند و نمی‌توانند از دل پدر و مادر با خبر باشند و ارزش زحمات آن دو را به طور کامل دریابند، از این رو ممکن است گاهی دربارهٔ پدر و مادر بی‌مهری کنند و حتی خدمت آن دو را ادا نکنند.

به همین جهت فرزندان احتیاج به تذکر و یاد آوری دارند و لازم است به آنان هشدار داده شود که دربارهٔ پدر و مادر خویش بی‌مهری نکنند، بخصوص به هنگام پیری و ناتوانی که آنان احتیاج به کمک بیشتری دارند.

قرآن کریم رعایت احترام پدر و مادر را در ردیف یگانه پرستی قرار داده و اول امر به یکتا پرستی می‌کند و دوم امر به احسان کردن به پدر و مادر، و این نکته را به طور جداگانه گوشزد می‌کند که اگر یکی از آنان یا هر دو پیر شدند، فرزندان باید به طور کامل از آن دو پذیرایی کنند و هیچ‌گاه اظهار خستگی ننمایند، آنان را

به خود وا نگذارند و با رعایت ادب با آن دو سخن بگویند، با کمال فروتنی با آنان رفتار نمایند و به یاد زحماتی که برای بزرگ کردن فرزندان خود کشیده‌اند درباره آنان دعای خیر بکنند.

﴿ وَ قَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِنَّمَا يُبَلِّغَنَّ عَنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٌ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا ﴾ وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلِيلِ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا^۱.

«پروردگار تو فرمان داده است که جز او را نپرستید و به پدر و مادر احسان کنید، اگر یکی از آنان یا هر دو به پیری رسیدند از پذیرایی آنان اظهار خستگی نکن و آن دو را از خود نران و با ایشان نیکو سخن بگو.) و با کمال فروتنی و دلسوزی با آنان رفتار کن و درباره آن دو بدین‌گونه دعا کن که: خدا یا همان‌طور که پدر و مادر من مرا تربیت و بزرگ کردند تو رحمت خود را بر ایشان ارزانی مدار.»^۲

۱. اسراء (۱۷): ۲۳ - ۲۴.

۲. قضی: حکم کرد، ۲. رَبُّ: پروردگار، ۳. وَالِدَيْنِ: پدر و مادر، ۴. إِحْسَان: نیکی کردن، ۵. كِبَر: پیری.

درس ۲۷

عقیده باطل پدر و مادر

اسلام نه تنها احترام کردن به پدر و مادر مسلمان را لازم شمرده است بلکه اگر پدر و مادر یا یکی از آن دو کافر هم باشند باز سفارش کرده است که با آنان مهربانی و نیکی شود، زیرا اگر چه در این صورت عقیده پدر و مادر یا یکی از آن دو فاسد است ولی حقّ پدری و مادری همچنان ثابت و برقرار می‌باشد. علاوه بر حقّ پدری و مادری که حق دارند از خوشرفتاری و حسن معاشرت فرزندان خود بهره‌مند شوند، در عقیده خود هم مثل هر انسان دیگری آزاد هستند، چنان‌که قرآن می‌فرماید: ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾^۱ در پذیرفتن عقیده دینی هیچ اکراهی نیست. و جهاد هم در اسلام برای تحصیل عقیده نیست بلکه برای آزاد کردن محیط‌هایی است که قدرت‌ها مانع آزادی فکر و عقیده هستند. ولی نکته‌ای که در اینجا باید به طور کامل مورد توجه قرار گیرد این است که اگر چه با پدر و مادر کافر باید خوش رفتاری کرد، ولی معنای خوش رفتاری با پدر و مادری که عقیده فاسد دارند این نیست که فرزندان آنان عقیده فاسد آن دو را هم بپذیرند و از روش باطل آنان نیز پیروی نمایند.

بعضی از مردم در خوش رفتاری با دیگران آن قدر تند روی می‌کنند که برای

۱. بقره (۲): ۲۵۶.

اینکه خاطر دوستان را نرنجانند حتی از عقیده و رفتار باطل آنان نیز پیروی می‌کنند، و این روش بی‌شک مخالف منطق عقل است.

از این رو قرآن کریم در آیه زیر در عین حال که خوش رفتاری با پدر و مادر را لازم می‌شمرد دستور می‌دهد که هرگز نباید فرزندان از عقیده و روش پدر و مادر بت پرست پیروی کنند اگر چه پدر و مادر برای تحمیل عقیده و روش باطل خود بر فرزندان مجاهده و کوشش نمایند.

﴿وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾^۱.

«اگر پدر و مادرت کوشش کردند که روش بت پرستی را بر تو تحمیل کنند از آنان نپذیر، ولی در زندگی دنیا با ایشان خوش رفتاری کن و از راه کسانی که توبه کردند و به سوی من بازگشتند پیروی نما و سرانجام بازگشت شما به سوی من خواهد بود پس شما را به آنچه کرده‌اید خبر خواهم داد».^۲

۱. لقمان (۱۳): ۱۵.

۲. جاهدا: کوشش کردند، ۲. تُشْرِكُ: شرک بورزی، ۳. صَاحِبٌ: مصاحبت کن، ۴. مَعْرُوفٌ: کار نیک، ۵. اتَّبِعْ: پیروی کن، ۶. مَرْجِعٌ: بازگشتن.

درس ۲۸

بهترین راه مبارزه با دشمن

هر انسانی هرچند خوب باشد حتی اگر پیغمبر یا امام باشد ممکن نیست دشمن پیدا نکند، زیرا اگر پیغمبر باشد مردم را دعوت به یگانه پرستی می‌کند و مشرکان لجوج با وی دشمنی می‌کنند، و اگر در اجتماع مقامی پیدا کند بعضی از کسانی که آن مقام را ندارند چون در خود احساس حقارت می‌کنند با وی مخالفت می‌نمایند، و اگر ثروت پیدا کند بعضی از کسانی که ثروت پیدا نکرده‌اند با وی حسدورزی و دشمنی می‌کنند در حالی که او گناهی ندارد بلکه حسودان بدانندیش گناه می‌کنند که با وی دشمنی می‌نمایند.

حالا آیا راه اینکه انسان از گزند این دشمنان محفوظ بماند چیست؟

آیا بهتر است که با آنان به مبارزه برخیزد و وقت و نیروی خود را در راه

کوبیدن دشمنان مصرف کند؟

شاید افراد سطحی این طور تصور کنند. ولی این طور نیست بلکه راه بهتر این است که انسان کوشش کند در برابر بدی دشمنان نیکی و خیرخواهی نماید. این برنامه برای مبارزه با دشمن ثمربخش‌ترین برنامه است، زیرا شخصی که تصمیم می‌گیرد به دشمنان خود نیکی و خوش رفتاری کند از این کار دو نتیجه به دست می‌آورد:

۱. روح و فکر خود را از کینه و دشمنی و خود محوری آسوده می‌کند و در خود احساس راحتی می‌نماید.

۲. با نیکی کردن به دشمن رفته رفته در دل او نفوذ می‌کند و روح وی را به سوی خود متمایل می‌سازد، چون دل انسان را که از آهن و فولاد نساخته‌اند، دشمن هر چه سخت دل باشد ممکن است سرانجام با نیکی دیدن در رفتار خود تجدید نظر کند، بلکه ممکن است دوست صمیمی گردد. بدیهی است این روش تا حدود زیادی ریاضت نفس و مجاهده و تمرین در شکیبایی و بردباری لازم دارد.

قرآن کریم در آیه زیر برای دوست کردن دشمن همین برنامه را پیشنهاد می‌کند:

﴿وَلَا تَسْتَوِی الْحَسَنَةُ وَلَا السَّیِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ اَحْسَنُ فَاِذَا الَّذِی بَیْنَكَ وَ بَیْنَهُ عَدَاوَةٌ كَانَهُ وَلِیٌّ حَمِیْمٌ﴾ ﴿مَا یُلَقَّاها اِلَّا الَّذِیْنَ صَبَرُوا وَ مَا یُلَقَّاها اِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِیْمٍ﴾^۱

«نیکی و بدی یکسان نیستند، تو با نیکی کردن با بدان، بدی آنان را از بین ببر که این بهتر است، آنگاه خواهی دید همان کس که میان تو و او دشمنی بوده مانند دوستی گرم و مهربان گشته است. * و این را جز به آنان که صبر می‌کنند، و جز به

آنان که بهره‌ای بزرگ دارند فرا نیاموزند».^۱

۱. لَاتَسْتَوِي: مساوی نیست، ۲. الْحَسَنَةُ: خوبی، ۳. السَّيِّئَةُ: بدی ۴. ادْفَعْ: دورکن، ۵. أَحْسَنُ: بهتر.

درس ۲۹

حدّ وسط در انفاق

در هر چیزی افراط و تفریط و حدّ وسط تصوّر می‌شود، افراط یعنی بیش از اندازه، و تفریط یعنی کمتر از اندازه لازم. و حدّ وسط یعنی به اندازه لازم. خوردن، خوابیدن، گفتن، فکر کردن، دوست داشتن، و خلاصه همه کارهای انسان افراط و تفریط و حدّ وسط دارد.

انفاق یعنی خرج کردن مال نیز همین‌طور است. خرج کردن مال برای زندگی شخصی یا زندگی خانوادگی یا مهمان‌داری ممکن است بیش از حد لازم یا کمتر از حد لازم یا به اندازه لازم باشد، مثلاً اگر هزینه خوراک یک خانواده به طور متوسط روزی بیست تومان باشد، اگر سی تومان خرج شود افراط است و اگر ده تومان خرج شود تفریط است و این هر دو ناپسند است؛ زیرا اگر سی تومان خرج شود مقداری غذا باقی می‌ماند و فاسد می‌شود، و اگر ده تومان خرج شود غذا به اندازه کافی به افراد خانواده نمی‌رسد و کمبود غذا برای انسان زیان‌های فراوانی دارد. پس روش پسندیده همان خرج کردن بیست تومان است که حدّ وسط و اعتدال نامیده می‌شود.

قرآن کریم در همه چیزها دعوت به حدّ وسط و روش اعتدال کرده و از جمله درباره انفاق همین روش را توصیه نموده است.

قرآن در آنجا که روش مردم شایسته و بندگان نیک خدا را شرح می‌دهد، می‌فرماید:

بندگان شایسته خدا در خرج کردن نه افراط و زیاده روی می‌کنند و نه کمتر از مقدار لازم خرج می‌کنند، بلکه همان روش اعتدال و حدوسط را پیشه خود می‌سازند.

﴿وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا﴾^۱.

«بندگان شایسته خدا کسانی هستند که وقتی خرج می‌کنند نه اسراف و زیاده روی می‌کنند و نه تنگ نظری و سخت‌گیری نشان می‌دهند، بلکه راهی بین این دو که همان راه اعتدال است انتخاب می‌نمایند»^۲.

۱. فرقان (۲۵): ۶۷.

۲. ذَا أَنْفَقُوا: وقتی که خرج کنند، ۲. لَمْ يُسْرِفُوا: زیاد روی نمی‌کنند، ۳. لَمْ يَقْتُرُوا: تنگ نمی‌گیرند،

۴. بَيْنَ: میان، ۵. قَوَامًا: حدوسط.

درس ۳۰

بخشش به نسبت موجودی کیسه

انسان ممکن است آنقدر بخیل باشد که راضی نشود هیچ چیزی به هیچ انسان محتاجی یا راه خیری بدهد و ممکن است آنقدر در بذل و بخشش زیاده روی کند که همه موجودی خود را بدهد و برای خود چیزی باقی نگذارد. و معلوم است که این هر دو ناپسند است و روش پسندیده آن است که نسبت به موجودی خود حد وسط را ملاحظه کند و چیزی به دیگران ببخشد و چیزی هم برای خود بگذارد.

اگر شخصی که مثلاً برادر محتاجی دارد صد تومان موجودی داشته باشد که پنجاه تومان آن می‌تواند زندگی خود را تا هنگام درآمد بعدی اداره کند، این شخص اگر آنقدر بخل بورزد که اصلاً به برادر خود چیزی ندهد مورد نکوهش خواهد بود، و نیز اگر همه صد تومان را به برادر خودش بدهد و خود بیچاره بماند مورد ملامت واقع خواهد شد.

ولی اگر پنجاه تومان به برادرش بدهد و پنجاه تومان برای خود بگذارد حدّ وسط را انتخاب نموده و این روش پسندیده‌ای است.

و این حدّ وسط نسبت به موجودی انفاق‌کننده است نه نسبت به احتیاج کسی که انفاق را دریافت می‌کند.

مثلاً اگر این پنجاه تومان که به برادرش می‌دهد بیش از یک دهم خرج برادر را تأمین نمی‌کند این انفاق نسبت به احتیاج برادر از حدّ وسط پایین‌تر است ولی از نظر موجودی انفاق‌کننده ملاحظه حدّ وسط شده است.

آنچه در درس بیست‌ونهم درباره افراط و تفریط و حدّ وسط گفته شد نسبت به مقدار احتیاج و محل و مصرف انفاق بود و آنچه در این درس می‌گوییم نسبت به موجودی انفاق‌کننده است.

قرآن کریم در آیه زیر سفارش می‌کند که انسان نباید آن‌قدر بخیل و سخت‌گیر باشد که هیچ‌گونه بخششی نکند و نباید آن‌قدر در بخشش زیاد روی کند که برای خود چیزی باقی نگذارد. بلکه باید نسبت به موجودی خود در بخشش، حدّ وسط را انتخاب نماید.

﴿وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا﴾^۱.

«در انفاق دست بسته مباش و گشاده دستی بی‌حدّ مکن که سرزنش شده و

درمانده برجای نشینی»^۲.

۱. اسراء (۱۷): ۲۹.

۲. لَا تَجْعَلْ: قرار نده، ۲. يَدَكَ: دست خود را، ۳. مَغْلُولَةً: بسته شده، ۴. عُنُقِي: گردن، ۵. لَا تَبْسُطْ: باز نکن، گشاده دستی نکن ۶. مَلُومًا: ملامت شده.